

1	دبیاچه
3	<u>پیش گفتار</u>
	<u>*بخش اول: مروارید نبوت در</u>
	<u>یک نگاه</u>
11	<u>روز شمار زندگی پیامبر اعظم(صلی الله علیه وآله)</u>
16	<u>سال اول هجری</u>
17	<u>سال دوم هجری</u>
18	<u>سال سوم هجری</u>
19	<u>سال چهارم هجری</u>
20	<u>سال پنجم هجری</u>
20	<u>سال ششم هجری</u>
21	<u>سال هفتم هجری</u>
22	<u>سال هشتم هجری</u>
23	<u>سال نهم هجری</u>
23	<u>سال دهم هجری</u>
24	<u>سال یازدهم هجری</u>
	<u>*بخش دوم: ۱۱۴ جلوه رفتاری</u>
	<u>و گفتاری پیامبر اعظم(صلی الله علیه وآله)</u>
	<u>*فصل اول: اخلاق فردی</u>
27	<u>درآمد</u>
30	<u>سیمای نبی(صلی الله علیه وآله)</u>
31	<u>1.لباس و پوشش</u>
33	<u>2.خوردن و آشامیدن</u>
37	<u>3.بهداشت</u>
40	<u>4.آراستگی</u>
42	<u>5.خواب و استراحت</u>
44	<u>6.توکل</u>
46	<u>7.خداترسی و ذکر مدام</u>
49	<u>8.قرآن خواندن</u>
51	<u>9.عبادت</u>
54	<u>10.نیایش</u>
57	<u>11.نمازگزار</u>
60	<u>12.روزه</u>

<u>13. هم رنگی و دوری از تکلف</u>	63
<u>14. انجام دادن کارهای شخصی</u>	66
<u>15. حفظ زبان</u>	67
<u>16. شوخ طبعی</u>	69
<u>17. استقامت و پایداری</u>	75
<u>18. نظم و انضباط</u>	79
<u>19. قناعت و ساده زیستی</u>	84
<u>20. دل سوزی</u>	87
<u>21. محکم کاری</u>	89
<u>22. خوش رویی</u>	90
<u>23. خویشتن داری</u>	93
<u>24. محبت نبوی</u>	95
<u>25. حیا</u>	97
<u>26. شرح صدر و گذشت</u>	98
<u>27. صلابت و قاطعیت</u>	103
<u>28. زهد</u>	106
<u>29. خشوع</u>	113
<u>30. فروتنی</u>	114
<u>31. صبر و تحمل</u>	116
<u>32. وقت شناسی</u>	119
<u>33. عزت نفس</u>	121
<u>34. توبه و استغفار</u>	123
<u>35. سخاوت</u>	127
<u>36. شجاعت</u>	129
<u>37. تکبر گریزی</u>	132
<u>38. علم</u>	134
<u>39. گناه گریزی</u>	136
<u>40. انس با خدا</u>	138
<u>41. تکریم دیگران</u>	141
<u>42. مدارا</u>	143
<u>43. خاموشی</u>	146
<u>44. دور اندیشی</u>	148
<u>45. فصاحت و بلاغت</u>	151
<u>46. علاقه به زادگاه</u>	152
<u>47. بزرگواری و چشم پوشی</u>	154
<u>48. امانت داری</u>	156
<u>49. استگویی</u>	159
<u>50. یکسان نگری</u>	160

51. احسان و نیکی به سائل	162
52. غیبت گریزی	164
53. وفای به عهد	166
54. گریستن بر فراق خویشاوندان	169
55. بخل گریزی	172
56. مسافرت	174
57. شبانی	177
58. تجارت	179
59. رأفت به حیوانات	182
*فصل دوم: اخلاق خانوادگی	
60. کودکی پیامبر اعظم (صلی الله علیه وآله)	184
61. پاسداشت مقام مادر	186
62. همسر گزینی	189
63. مهریه (مادی و معنوی)	194
64. ازدواج های پیامبر اعظم (صلی الله علیه وآله)	196
65. پذیرش شفاعت همسر	198
66. همسر داری	199
67. کار در خانه	203
68. احترام به زنان	204
69. فرزند داری	206
70. رعایت عدالت میان فرزندان	210
*فصل سوم: اخلاق اجتماعی	
71. احترام به دیگران	212
72. همسایه داری	214
73. رفتار با کودکان	217
74. درک جوانان	219
75. پاسداشت کهن سالان	223
76. یتیم نوازی	224
77. میهمان دوستی	227
78. صله رحم	229
79. مسکین نوازی	232
80. پاداش نیکی ها	234
81. مردم داری	237
82. رعایت حقوق دیگران	239
83. وفاق و هم گرایی	242
84. ارزش مداری	243
85. تعاون و همپاری	245
86. حفظ حریم ها در معاشرت	247

87.خطاپوشي	249
88.اداي حقوق دوستان	251
89.رعایت حال نمازگزاران	252
90.عيادت و پرستاري از بیمار	254
91.دانش پروري	259
92.موعظه و پند دهی	261
93.مشورت و نظر سنجی	263
94.عدالت ورزی	266
95.مسئولیت پذیری	268
96.میانہ روی در زندگی	270
97.کار و تلاش	272
98.ورزش و پرورش جسم	275
99.قانون گرایی	277
100.بیش گیری از تبعیض	279
101.برخوردها حیفومیل بیت المال	280
102.ستم ناپذیری	282
103.سازش ناپذیری	284
104.مبارزه با تبعیض نژادی	286
105.رفتار با اسیران	290
106.داوری خردمندانہ	294
107.نفی قوم گرایی	295
108.پیمان برادری	297
109.بت زدایی	298
110.خرافه زدایی	300
111.امان دادن به دشمن	301
112.تألیف قلوب	305
113.مهربانی با اقلیت های مذهبی	306
114.مشکل گشایی	308
*واپسین کلام	311
رفتار رسول اعظم(صلي الله عليه وآله) به توصیف امام حسن و امام حسين(عليه السلام)	311
رفتار پیامبر(صلي الله عليه وآله) از زبان امام خميني(رحمه الله)	314
تزکیه نفس	314
مکارم اخلاق و تقوا	315
انسان سازی	315
نشان دادن راه، از ظلمت به نور	315
پیامبر از نگاه اندیشمندان غربی	316

درآمد

می خواست گل که دم زند از رنگ و بوی تو *** از غیرت صبا، نفسش در دهان گرفت

حافظ

یکی از منابع شناخت اسلام، سیره و روش زندگانی حضرت محمد(صلی الله علیه و آله) است؛ چون خداوند، ایشان را اسوه و الگویی کامل برای انسان زیستن معرفی می کند.

یکی از افتخارهای مسلمانان این است که تمام دقایق زندگانی آن حضرت از زمان تولد تا وفات ایشان در زمینه های مختلف گفتار، رفتار، و ویژگی های جسمی و معنوی ثبت و ضبط شده است. افزون بر آن، پژوهشگران اسلامی که شیفته پیامبر محبوب خویش بوده اند، با تحلیل و بررسی سرتاسر زندگی ایشان، اصول زندگی انسانی را از لابه لای آن استنباط کرده اند که مجموع آنها را، سیره رسول اکرم(صلی الله علیه و آله) تشکیل می دهد.

بدون شک، هر پیامبری، خلیفه خداوند در روی زمین است و چه کسی بدین مقام، سزاوارتر از نبی اکرم(صلی الله علیه و آله)؛ (که او برترین مردم و پیامبران است. محمد)صلی الله علیه و آله، نمونه عقل و کمال، سرچشمه حکمت و جلال، مظهر دانش، اسوه شجاعت و پرهیزگاری و انسان کامل و برخوردار همه مقام ها و ارزش های

صفحه

۲

بلند انسانی است. در هیچ یک از رفتارهایش، نشانی از ضعف و ناپسندی پراکندگی و تناقص نمی توان یافت.

خلاصه کلام اینکه او انسانی معصوم و مصون از خطا و مبرا از لغزش و افضل مخلوقات جهان هستی است. به همین دلیل، خداوند، محمد(صلی الله علیه و آله) را الگویی بنی آدم، در طول همه قرن ها قرار داده و اطاعت از وی را حتی در کوچک ترین کارها امری شایسته شمرده است. خداوند می فرماید:

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ. (احزاب: ۲۱)

برای شما در رسول خدا(صلی الله علیه و آله) نمونه و سرمشق نیکویی برای پیروی است.

رخ زیبا، ید بیضا، دم عیسی داری *** آنچه خوبان همه دارند، تو تنها داری

و اینک که ناخدای دشت سبز سیادت، جان زمان را به زیور زیبایی نام نبی مکرم آراسته، پسندیده است که سیرت آن حضرت را دریابیم و این گهرهای درخشان را چون هدیه ای گران بها، فراروی مخاطبان خویش قرار دهیم. انشاء ...

صفحه

۳

سیره پیشوایان دین اسلام به ویژه پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) یکی از منابع شناخت معارف اسلامی به شمار می رود. «آنچه ما موظفیم از وجود آنحضرت استفاده کنیم، هم در گفتار است و هم در رفتار، هم در قول است و هم در فعل؛ یعنی سخنان پیغمبر برای ما راهنما و سند است و باید از آن بهره بگیریم و همچنین فعل و رفتار پیغمبر (1). همین طور که سخن پیغمبر معنا دارد و برای یک معنا ادا شده است، رفتارهای پیغمبر هم همه معنا و تفسیر دارد و باید در آنها تعمق کرد (2). رفتار پیغمبر ما همانند سخنش، آن قدر عمیق است که از جزئی ترین کار پیغمبر می شود قوانین استخراج کرد. یک کار کوچک پیغمبر، یک چراغ است، یک شعله است] و [یک نورافکن است برای انسان که تا مسافت های بسیار دور را نشان می دهد.

سیره در زبان عربی از ماده «سیر» است. «سیر» یعنی حرکت، رفتن، راه رفتن. «سیره» یعنی نوع راه رفتن. «سیره» بر وزن «فعله» است و «فعله» در زبان عربی بر نوع دلالت می کند. مثلاً «جلسه» یعنی نشستن و «جلسه» یعنی سبک و نوع نشستن و این نکته دقیقی است. سیر یعنی رفتن، رفتار، ولی سیره یعنی نوع و سبک رفتار. آنچه مهم است شناختن سبک رفتار پیغمبر است.

1. مرتضی مطهری، سیری در سیره نبوی، ص ۴۰.

2. همان، ص ۴۴.

صفحه

آنها که سیره نوشته اند، رفتار پیغمبر را نوشته اند. این کتاب هایی که ما به نام سیره داریم، سیر است نه سیره. مثلاً سیره حلبیه، سیر است و نه سیره. اسمش سیره هست، ولی واقعش سیر است. رفتار پیغمبر نوشته شده است، نه سبک پیغمبر در رفتار، نه اسلوب رفتار پیغمبر، نه قدر پیغمبر (1).

سیره پیغمبر یعنی سبک پیغمبر و روشی که پیغمبر در عمل و در روش برای مقاصد خودش به کار می برد. بحث ما در مقاصد پیغمبر نیست. مقاصد پیغمبر عالتاً برای ما محرز است. بحث ما در سبک پیغمبر است؛ در روشی که پیغمبر برای هدف و مقصد خودش به کار می برد. مثلاً پیغمبر تبلیغ می کرد. روش تبلیغی پیغمبر چه بود؟ چه سبکی داشت... سبک پیامبر در معاشرت با اصحاب و یاران چگونه بود (2).

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) (مردی بود که در عمل روش و اسلوب داشت. منطق داشت و ما مسلمانان موظفیم که سیره ایشان را بشناسیم] و [منطق عملی ایشان را کشف کنیم برای اینکه از آن منطق در عمل استفاده بکنیم. حال آیا یک انسان می تواند از اول تا آخر عمر یک منطق داشته باشد که آن منطق برای او اصل باشد و اصالت داشته باشد؟ (3)»

خدای متعال به همه مسلمانان فرمان می دهد که پیامبر ارجمند اسلام را مقتدا و سرمشق خود قرار دهند و در همه امور از او پیروی کنند :

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا. (احزاب: ۲۱)

برای شما در رسول خدا (صلی الله علیه وآله)، نمونه و سرمشق نیکویی برای پیروی است برای آن کسی که به خدا و آخرت امیدوار است و بسیار خدا را یاد می کند.

1. همان، صص ۴۷ و ۴۸.

2. همان، صص ۴۸ و ۵۳.

3. همان، ص ۶۴.

صفحه

۵

و نیز می فرماید :

وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا) . . . حشر: ۷)

آنچه رسول خدا(صلي الله عليه وآله) به شما می فرماید، بپذیرید و از آنچه شما را باز می دارد، دوری کنید.

امیرمؤمنان (علی) علیه السلام (در فرازی از نهج البلاغه می فرماید :

همانا رسول خدا(صلي الله عليه وآله) کافی است که نمونه و سرمشق تو قرار گیرد و راهنمای تو بر نکویدگی و عیبناکی دنیا و خواری ها و زشتی های فراوان آن شود؛ چون هر سویی آن از او گرفته و برای غیر او گسترده شد و برخورداري از آن از او بریده و زینت هایش از او دور کرده شد .

پس به پیامبر پاک و مطهر خود اقتدا کن که روش او نمودار و سرمشقی است برای کسی که اقتدا جوید و تسلائی برای کسی که تسلیمت خواهد و محبوب ترین بندگان نزد خدا کسی است که رفتار پیامبرش را سرمشق خود سازد و به دنبال او رود. از دنیا اندکی به قدر ضرورت و با سختی و مشقت می خورد و به آن با گوشه چشم نیز نگاه و توجه نمی کرد. پهلوی او از همه مردم تهری تر و شکم او از همه خالی تر بود. دنیا به او عرضه شد و او از پذیرفتن آن سر برتافت. اگر خدای سبحان چیزی را دشمن می داشت، او نیز آن را دشمن می داشت و اگر خداوند چیزی را خوار شمرده، او نیز آن را خوار انگاشت و اگر چیزی را کوچک ساخته، او نیز آن را کوچک دانست و اگر جز این نبود که آنچه خدا و رسول او دشمن داشته اند، دوست می داریم و آنچه خدا و رسول او حقیر و ناچیز دانسته اند، بزرگ و عظیم می پنداریم، همین برای نشان دادن مخالفت ها با خدا و سرپیچی ما از فرمان الهی کافی بود. همانا آن بزرگوار بر روی

صفحه

۶

زمین غذا می خورد و همچون بردگان می نشست و کفشش را به دست خود پینه می زد و لباس خود را وصله می کرد و بر الاغ بی پالان خود سوار می شد و دیگری را بر ترک خود سوار می کرد. پرده ای بر در خانه او آویختند که نقش هایی داشت. به یکی از زنان خود فرمود: «این پرده را از پیش چشم من دور کن که هرگاه به آن می نگرم، دنیا و زیورهای آن را به یاد می آورم.» با دل خود از دنیا رو گرداند و یاد آن را در خاطر خود میراند و دوست داشت که زینت دنیا از چشم او پنهان بماند تا زیوری از آن برنگیرد. دنیا را پایدار نمی دانست و امید ماندن در آن نداشت و آن را از خود بیرون راند و دل از آن برکند و دیده از آن فرو پوشاند. چنین است هر کس چیزی را دشمن دارد، خوش ندارد به آن بنگرد یا نزد وی آن را یاد کنند. در روش رسول خدا(صلي الله عليه وآله) نشانه هایی است که تو را به زشتی ها و عیب های دنیا راهنمایی می کند؛ چون او همراه با بستگان نزدیک خود در دنیا گرسنه به سر می برد و با منزلت بزرگی که داشت، زینت های دنیا از او دور مانده بود.

پس بیننده با خرد خویش بنگرد که آیا خدا، محمد(صلي الله عليه وآله) را به این ترتیب (که از عیش و نوش دنیا به دور داشته بود) اکرام فرموده یا او را خوار و خفیف ساخته است. اگر بگوید او را خوار ساخته، به خدای عظیم سوگند، دروغ گفته است و اگر بگوید او را اکرام کرده، پس باید دریابد که خداوند غیر او را

خوار داشته که دنیا را برایش گسترانده و آن را از کسی که از همه به او نزدیک تر و مقرب تر است، دور داشته است .

پس باید اقتداکننده، به پیامبر خود اقتدا کند و از او پیروی کند و پا جای

صفحه

۷

پای او گذارد، وگرنه از بدبختی و هلاکت ایمن نخواهد بود؛ که خدای متعال، محمد(صلی الله علیه و آله و سلم) را نشانه ای برای قیامت و بشارت دهنده به بهشت و بیم دهنده از کفر و عذاب قرار داده است. از دنیا، گرسنه بیرون رفت و به آخرت، سالم و بی عیب وارد شد. تا آن گاه که از جهان رحلت کرد، سنگی بر سنگی نهاد و خدا بر ما ممتی بزرگ دارد که به احسان خود، او را برای ما پیشرو نهاد که از او پیروی کنیم و پا جای پای او گذاریم(1).

خداوند به پیامبرش فرمود:

«فَإِمَّا رَحْمَةً مِنَ اللَّهِ لِيُنْتَ لَهُمْ آيَاتٍ يَا أَيُّهَا رَسُولُ اللَّهِ! فِي رِجَالِهِمْ يَوْمَئِذٍ نِجَاتٌ وَمَا كُنْتَ أَتَى لَكَ مِنَ الْبَلَاءِ إِلَّا مَا كُنْتَ تُرِيدُ لِيُخَلِّقَ لَكَ مِنْ حَتَمِ الْوَسْطَى خَشَنَ دَأْبِي، مُسْلِمَانًا مِنْ أُمَّةٍ مَعْرُوفَةٍ». (آل عمران: ۱۵۹).

این کتاب در دو بخش سامان یافته است: بخش نخست به روزشمار زندگی پیامبر اعظم(صلی الله علیه و آله و سلم) اختصاص دارد که به صورت فشرده، رویدادهای مربوط به زندگی پیامبر گرامی اسلام را بازگو می کند. در بخش دوم، به تعداد سوره های قرآن، ۱۱۴ جلوه رفتاری و گفتاری آن حضرت در زمینه اخلاق فردی، خانوادگی و اجتماعی گلچین شده و در سه فصل گرد آمده است.

و پسین کلام نیز تصویرگر رفتار رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) از زبان دو سید جوانان اهل بهشت، امام حسن و امام حسین(علیهما السلام) و همچنین تبیین کننده مقصد پیامبران از نگاه معمار بزرگ انقلاب، امام خمینی(رحمه الله) است. امیدواریم در سالی که به نام مبارک پیامبر اعظم(صلی الله علیه و آله و سلم) آراسته شده است، این پژوهش مورد استفاده

1. نهج البلاغه، خطبه ۱۶۰ .

صفحه

۸

خوانندگان و مخاطبان قرار گیرد.

غنچه ای از شاخسار مصطفی *** گل شو از یاد بهار مصطفی

از بهارش، رنگ و بو باید گرفت *** بهره ای از خُلق او باید گرفت

مرشد رومی چه خوش فرموده است *** آن که یم در قطره اش آسوده است

مگسل از ختم رسل، ایام خویش *** تکیه کم کن بر فن و بر گام خویش

فطرت مُسلم سراپا شفقت است *** در جهان، دست و زبانش رحمت است

آن که مهتاب از سر انگشتش، دو نیم *** رحمت او عام و اخلاقش عظیم

از مقام او اگر دور ایستی *** از میان معشر ما نیستی (1)

1. محمد اقبال لاهوری، کلیات اشعار فارسی، ص ۸۹.

صفحه

۹

بخش اول

مروارید نبوت در یک نگاه

صفحه

۱۰

صفحه

۱۱

روزشمار زندگی پیامبر اعظم(صلي الله عليه وآله)

چون هدف از این نوشتار، بررسی جلوه های رفتاری و اخلاقی پیامبر اعظم(صلي الله عليه وآله) (و پیروی از آنهاست، بیش و پیش از هر چیز، آشنایی مختصر با زندگی این درّ درخشان عالم هستی ضروری می نماید. حضرت محمد بن عبدالله(صلي الله عليه وآله) هنگام طلوع فجر روز جمعه ۱۷ ربیع الاول عام الفیل برابر با سال ۵۷۰ میلادی (1) در مکه به دنیا آمد (2). پیش از تولد آن حضرت، پدرش، عبدالله در ۲۵ سالگی در مدینه از دنیا رفته بود (3) و مادرش، آمنه، دختر وهب تا یک هفته او را شیر داد. سپس ثویبه به مدت چهار ماه شیردادن او را به عهده گرفت. پس از آن، حلیمه از طایفه بنی سعد که به مکه آمده بود تا برای گذراندن زندگی اش، کودکی را برای شیردادن بپذیرد، عهده دار شیردادن محمد شد و او را به میان قبیله خود (بنی سعد) برد. حلیمه پس از دو سال، او را به آمنه بازگرداند، ولی به این دلیل که از وجود این کودک، برکت ها دیده بود، با رضایت مادرش، دوباره او را به محل سکونت خود بازگرداند (4). سرانجام حلیمه، محمد را در پنج سالگی به آمنه تحویل داد(5).

1. الموسوعة العربية المیسرة، ص ۱۶۵۷.

2. حبیب السیر، ج ۱، ص ۲۹۵.

3. التنبیه و الاشراف، ص ۱۹۶.

4. السیرة النبویة، ج ۱، ص ۱۷۳.

5. مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۸۱.

صفحه

۱۲

هنگامی که محمد شش ساله شد، آمنه بدرود حیات گفت و جدش، عبدالمطلب سرپرستی او را به عهده گرفت (1). هنگامی که هشت ساله شد، عبدالمطلب نیز درگذشت و عمویش، ابوطالب سرپرست وی شد(2).

محمد در سیزده سالگی، ابوطالب را در مسافرت به شام که به منظور تجارت انجام گرفت، همراهی کرد. در بین راه، راهبی به نام بحیرا، او را دید و به پیامبری وی بشارت داد و از آینده اش خبر داد (3).

محمد در ۲۵ سالگی با خدیجه، دختر خویلد که از اشراف قریش و صاحب سرمایه بود، آشنا شد. سپس با سرمایه او و به همراهی غلامش، میسره برای تجارت به شام رفت و پس از بازگشت، با وی ازدواج کرد (4). در ۴۰ سالگی، در بیست و هفتم ماه رجب (5) به پیامبری برانگیخته شد. هنگامی که در غار حرا سرگرم عبادت بود، جبرئیل نخستین آیات قرآن (سوره علق) را بر او نازل کرد (6). از آن پس وضو و نماز واجب شد و جبرئیل کیفیت آنها را به پیامبر ابلاغ کرد (7). نخستین مرد و زنی که به پیامبر ایمان آوردند، علی بی ابی طالب(علیه السلام) و خدیجه(علیها السلام) بودند (8). سپس چند نفر دیگر نیز اسلام را پذیرفتند. پیامبر با

این عده کم تا سه سال مخفیانه در دره های مکه عبادت می کرد و نماز به جا می آورد (9). حمزة بن عبدالمطلب، عموی پیامبر در سال دوم بعثت ایمان آورد و به جانب داری از ایشان همت گماشت (10). سه سال پس از بعثت، پیامبر مأمور شد که آشکارا به تبلیغ دین اسلام بپردازد. آیات زیر در این زمینه نازل شد:

1. حبیب السیر، ج ۱، ص ۳۰۱.

2. التنبیه و الاشراف، ص ۱۹۷.

3. همان.

4. همان.

5. الموسوعة العربية المیسره، ص ۱۶۵۸.

6. مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۸۲.

7. السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۶۰.

8. التنبیه و الاشراف، ص ۱۹۸.

9. السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۸۰.

10. الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۶۹.

صفحه

۱۳

وَ أَذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ (شعراء: ۲۱۴)

خویشاوندان نزدیک خود را انذار کن.

فَأَصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ (حجر: ۹۴)

آنچه را مأموریت داری، آشکارا بیان کن و از مشرکان روی گردان.

وَ قُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ (حجر: ۸۹)

بگو: من انذار کننده آشکارم.

وقتی پیامبر دعوت خود را آشکار کرد، با مخالفت شدید اشراف مکه روبه رو شد. فقط گروه هایی از طبقه های محروم بودند که کم کم به دعوت پیامبر پاسخ مثبت دادند. ابوطالب، عموی پیامبر در این میان نقش مهم و اساسی داشت و با تمام نیرو و نفوذ اجتماعی خویش، از برادرزاده اش حمایت می کرد. به همین دلیل، قریش نمی توانستند متعرض پیامبر شوند و در نتیجه، آزار و ستم خود را متوجه پیروان ضعیف و بی پناه ایشان می کردند. محمد (صلی الله علیه وآله) برای اینکه پیروان بی یاور خود را از زیر شکنجه قریش آزاد کند، به آنان اجازه داد که به حبشه مهاجرت کنند و در پناه نجاشی، پادشاه آن کشور که مردی عادل بود، زندگی را از سر بگیرند. به گفته برخی تاریخ نگاران، نزدیک به هشتاد نفر از مسلمانان در ماه رجب سال پنجم پس از بعثت، به حبشه مهاجرت کردند (1).

در اواخر سال ششم، کافران قریش با هم پیمان بستند که با خانواده بنی هاشم و بنی عبدالمطلب قطع رابطه کنند و از ازدواج و خرید و فروش با آنها خودداری ورزند. آنان این پیمان نامه را بر صحیفه ای نوشتند و در خانه کعبه آویختند. ماه اول سال هفتم پس از بعثت، بنی هاشم و بنی عبدالمطلب به

1. السیرة النبویة، ج ۱، صص ۳۳۹-۳۵۳؛ حبیب السیر، ج ۱، ص ۳۱۱.

صفحه

۱۴

جز ابوطالب گرد هم آمدند و از ترس جان خود، با محمد و خدیجه در شعب ابوطالب اقامت گزیدند. آنان نزدیک سه سال در محاصره اقتصادی قریش، به سختی زندگی کردند. این وضع ادامه داشت تا اینکه محمد به ابوطالب خبر داد تمام صحیفه به جز جمله «بسمک اللهم» را موریانه خورده است. ابوطالب نیز نزد مخالفان پیامبر رفت و پیام برادرزاده خود را رساند. وی از آنها خواست چنانچه این سخن درست باشد، از پیمان خویش دست بردارند و اگر نادرست بود، او برادرزاده خود را تسلیم آنان خواهد کرد. مخالفان پس از بررسی صحیفه و مشاهده درستی گفتار پیامبر، محاصره را شکستند. بدین ترتیب، در آغاز سال دهم بعثت، بنی هاشم و بنی عبدالمطلب از شعب ابوطالب خارج شدند (1).

دو ماه پس از خروج از شعب در سال دهم بعثت، در حالی که ۴۹ سال و ۸ ماه از عمر شریف پیامبر گذشته بود، ابوطالب از دنیا رفت. سه روز یا ۶ ماه بعد نیز خدیجه، همسر پیامبر وفات کرد که به همین دلیل، آن سال را «عام الحزن» نامیدند (2). ابوطالب هنگام مرگ، ۸۵ سال داشت و حضرت خدیجه، ۶۵ سال که ۲۵ سال آن را در خانه پیامبر به سر آورده بود (3).

با مرگ ابوطالب، کافران مکه بیش از پیش به آزار پیامبر پرداختند؛ زیرا مطمئن بودند که پیامبر، پشتیبان خود را از دست داده است (4). پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در ۵۰ سالگی به اتفاق زید بن حارثه به طائف سفر کرد تا مردم را به اسلام دعوت کند، ولی مردم آن سامان ایمان نیاوردند (5). در سال یازدهم بعثت، شش

1. حبیب السیر، ج ۱، ص ۳۱۱.

2. مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۵۰.

3. التنبیه و الاشراف، ص ۱۹۹.

4. السیرة النبویة، ج ۲، ص ۵۷.

5. حبیب السیر، ج ۱، ص ۳۱۶.

صفحه

۱۵

نفر از اهالی یثرب از طایفه خزرج پس از دیدار با پیامبر و شنیدن آیاتی چند از قرآن در منا، دین مقدس اسلام را پذیرفتند و هنگامی که به آنجا بازگشتند، خبر بعثت پیامبر و نزول قرآن کریم را به مردم رساندند. بدین ترتیب، زمینه نشر اسلام در یثرب فراهم شد (1).

یک سال بعد، دوازده تن از طایفه اوس و خزرج از یثرب به مکه آمدند و با پذیرفتن دین اسلام، در محلی به نام عقبه با پیامبر بیعت کردند که به آن بیعت عقبه اول می گویند. پیامبر پس از این بیعت، مصعب بن عمیر را برای آموزش احکام دین و قرآن و اقامه نماز جماعت به یثرب فرستاد (2).

سال دوازدهم بعثت؛ یعنی هنگامی که ۵۱ سال از عمر مبارک پیامبر می گذشت، واقعه معراج پیش آمد (3). سال سیزدهم بعثت، دین اسلام در یثرب رواج یافت، به گونه ای که در موسم حج، 73 مرد و زن از بزرگان یثرب در عقبه حاضر شدند و با پیامبر بیعت کردند. این بیعت، بیعت عقبه دوم نام گرفت. یثربیان در این بیعت متعهد شدند همان گونه که از زن و فرزند خود حمایت می کنند، از پیامبر پشتیبانی کنند (4). خبر این بیعت، قریش را سخت نگران کرد، به گونه ای که با شدت بیشتری به آزار مسلمانان پرداختند. مسلمانان نیز که پناه گاه محکم تری همچون یثرب یافته بودند، به دستور پیامبر به این شهر روی آوردند (5).

در آغاز سال چهاردهم بعثت، قریش تصمیم گرفت در یک نقشه دسته جمعی، حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) را به قتل برسانند تا شخص معینی گرفتار

1. همان، ص ۳۲۰.

2. السیرة النبویة، ج ۲، صص ۷۳-۷۷.

3. التنبیه و الاشراف، ص ۲۰۰.

4. السیرة النبویة، ج ۲، صص ۸۱ - ۸۵.

5. همان، ص ۱۱۰.

صفحه

۱۶

مجازات نشود. ایشان که از قصد آنها آگاه شده بود، علی بن ابی طالب را در بستر خویش خوابانید و خود به قصد مهاجرت به یثرب از مکه خارج شد. ایشان به همراه ابوبکر - که در بین راه به آن حضرت پیوسته بود - سه روز در غار ثور پنهان شدند و از بیراهه به یثرب رفتند (1). مهاجرت پیامبر از مکه به یثرب، مبنای تاریخ مسلمانان قرار گرفت که «تاریخ هجری» نامیده می شود (2). همچنین به یمن ورود حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) (به یثرب، این شهر را «مدینه النبی» نامیدند. اکنون تنها به مهم ترین رویدادهای دیگر سال های زندگی پیامبر اسلام می پردازیم.

سال اول هجری

حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) در ۵۳ سالگی، در روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول وارد یثرب شد. نخست در محله قبا که بیرون شهر بود، منزل گزید و مسجدی در آن محل ساخت. این نخستین مسجدی بود که در اسلام ساخته شد. سپس به اتفاق همراهان به سوی شهر حرکت کرد. بین راه در قبیله بنی سالم، نخستین نماز جمعه را با مردم خواند. بعد وارد شهر شد و خانه ابویوب انصاری را محل استقرار خود قرار داد (3).

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) برای نخستین بار بین اصحاب خود «عقد اخوت» (برادری) بست و آنان دو به دو با هم برادر شدند. خود پیامبر نیز علی بن ابی طالب را به برادری خویش برگزید (4). سپس از جانب خداوند مأمور شد برای آگاه ساختن مردم برای حضور در مسجد و ادای نماز جماعت، اذان بگویند که بلال حبشی از سوی پیامبر عهده دار این منصب شد (5).

1. حبیب السیر، ج ۱، ص ۳۲۰.

2. سید محمدتقی حکیم، پیام پیامبر، ص ۲۰.

3. حبیب السیر، ج ۱، صص ۳۲۵ - ۳۲۹.

4. همان.

5. همان، ص ۳۲۹.

صفحه

۱۷

سال دوم هجری

در این سال، روزه در ماه رمضان بر مسلمانان واجب شد (1). سپس قبله مسلمانان از بیت المقدس به کعبه تغییر یافت. در همین سال، علی(علیه السلام) (با دختر پیامبر، حضرت فاطمه) علیها السلام (از دواج کرد (2)). نخستین آیه در مورد جهاد نیز در این سال بر پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) نازل شد:

أَنْ لِّلَّذِينَ يُفَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَيَّ لَنَصِيرٌ (حج: ۳۹)

به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل شده، اجازه جهاد داده شده است؛ زیرا به آنان ستم شده و خداوند بر یاری آنان تواناست.

پیامبر پس از نزول این آیه، در زمان های مختلفی با مشرکان جنگید. گاهی خود آن حضرت، لشکریان اسلام را در جنگ همراهی می کرد و گاه نماینده خویش را با آنان گسیل می داشت. جنگ هایی که خود پیامبر در آنها شرکت داشت، «غزوه» و جنگ هایی که نماینده آن حضرت در آنها شرکت داشت، «سریه» نامیده می شوند (3).

برخی تاریخ نگاران، شمار غزوه های پیامبر را ۲۶ غزوه و بعضی دیگر ۲۷ غزوه دانسته اند؛ زیرا جنگ وادی القری در بازگشت از جنگ خیبر اتفاق افتاد که عده ای آن را با جنگ خیبر یکی حساب می کنند (4). البته سریه ها را ۳۶ سریه به شمار آورده اند (5). در بعضی جنگ ها، برخوردی به صورت جنگ پیش نیامده، ولی هدف حرکت از مرکز اسلام (مدینه) در صورتی که دشمن تسلیم نشود، جنگ بوده است. در نتیجه، این اقدام، جنگ به شمار آمده است.

1. مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۹۵.

2. همان.

3. حبیب السیر، ج ۱، ص ۳۳۴.

4. مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۸۷.

5. مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۶۱.

صفحه

۱۸

از مهم ترین جنگ های این سال، جنگ بدر بزرگ بود که پیامبر با ۳۱۱ تن از مهاجران و انصار، به بدر رفتند. آنان صبح روز جمعه نوزدهم ماه رمضان با قریش که ۹۵۰ نفر بودند و یکصد اسب نیز همراه داشتند، پیکار کردند. در این جنگ، هفتاد تن از قریش کشته و هفتاد تن دیگر اسیر شدند. از مسلمانان فقط چهار نفر شهید شدند و جنگ با پیروزی مسلمانان به پایان رسید. این کارزار تا وقتی که پیامبر به مدینه بازگشت، ۱۹ روز طول کشید(1).

بني قينقاع، طایفه ای از یهودیان مدینه بودند که شمارشان به ۴۰۰ نفر می رسید. پیامبر در جنگ بني قينقاع، قلعه هایشان را محاصره کرد که پس از ۱۵ روز تسلیم شدند. پیامبر نیز آنان را به آذرعات (محل در شام) تبعید کرد و اموالشان را به غنیمت گرفت(2).

سال سوم هجري

در این سال، رویدادهای مهمی پیش آمد. از جمله جنگ قُرَرة الکر که پیامبر با ۲۰۰ تن از اصحاب خود برای پیکار با سلیم و غطفان از مدینه حرکت کرد. آنان به آبی بین مکه و مدینه به نام قُرَرة الکر رسیدند که محل استقرار دشمن بود، ولی اثری از آنها نیافتند. فقط مقداری از اموالشان را غنیمت گرفتند و به مدینه بازگشتند (3). جنگ دیگری نیز میان مسلمانان و کافران قریش در کنار کوه احد (نزدیک مدینه) رخ داد که هفتاد تن از مسلمانان در آن کارزار شهید شدند. بعضی گفته اند تعداد شهیدان جنگ احد ۶۵ نفر بوده است که چهار نفر از آنان مهاجران بودند. یکی از آن چهار تن، حمزه، عموی پیامبر بود. از مشرکان هم ۲۳ نفر کشته شدند. پیامبر پس از جنگ احد به مدینه بازگشت (4).

1. التنبیه و الاشراف، صص ۲۰۲-۲۰۶.

2. همان، صص ۲۰۶ و ۲۰۷.

3. همان، ص ۲۰۹.

4. التنبیه و الاشراف، صص ۲۱۰-۲۲۲.

صفحه

۱۹

سال چهارم هجري

هیئتی از قاره به مدینه آمده و از پیامبر درخواست کرده بودند افرادی را برای آموزش دستورهای دین اسلام به آنجا بفرستد. پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) نیز نه تن از یارانش را به سرپرستی عاصم انصاری همراه هیئت یاد شده به آن سرزمین فرستاد. هنگامی که این کاروان به ربیع رسید، هیئت قاره به مسلمانان خیانت کردند. آنان هفت نفر از مسلمانان را به شهادت رساندند و دو نفر دیگر را به اسارت گرفتند که سرانجام آن دو را نیز شهید کردند (1). رویداد دیگر، جنگ با یهودیان بني نضیر بود. پیامبر، ابن امّ مکتوم را در مدینه به جانشینی خود گمارد. آن گاه با مسلمانان از مدینه خارج شد و به سوی قلعه بني نضیر شتافت. آنها را ۱۵ روز محاصره و پس از تسلیم شدن، به فدک و خیبر تبعید کرد (2). در ماه شعبان این سال، امام حسین(علیه السلام) متولد شد (3). همچنین با نزول آیه زیر، شراب حرام گردید:

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رَجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ.
(مانده: ۹۰)

ای کسانی که ایمان آورده اید! شراب، قمار، بت ها و چوبه های تیر (که برای برد و باخت به کار می رود) پلیدند و از کارهای شیطانند. از آنها دوری کنید تا رستگار شوید.

در این سال، فاطمه بنت اسد، مادر حضرت علی(علیه السلام) درگذشت. پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) به احترام او پیراهن خود را کفن وی کرد، بر او نماز گزارد و وی را در بقیع به خاک سپرد(4).

1. همان، ج ۲، ص ۲۱۲.

2. همان، ص ۲۱۳.

3. همان.

4. حبیب السیر، ج ۱، ص ۳۵۶.

صفحه

۲۰

سال پنجم هجری

در این سال، جنگ ذات الرقاع رخ داد. پیامبر در این جنگ با همراهان خود، نماز را به طریق خوف به جا آورد. این نماز نخستین نماز خوفی بود که در اسلام برگزار می شد (1).

در همین سال، آیه مربوط به تیمم نازل شد و جنگ خندق یا احزاب پیش آمد. چند گروه مخالف از قریش، عطفان، سلیم، اسد، اشجع، قریظه، نضیر و جمعی از یهود که به ۲۴ هزار نفر می رسیدند، برای جنگ با پیامبر به سوی مدینه حرکت کردند. تنها قریشیان چهار هزار نفر بودند که ۳۰۰ اسب و ۱۴۰۰ شتر داشتند و فرماندهی آنها با ابوسفیان بود. در مقابل، مسلمانان در حدود سه هزار نفر بودند. در این میان، سلمان فارسی پیشنهاد کردن خندق را به دور مدینه داد که پیامبر نظر او را پذیرفت. این جنگ با رشادت ها و دلاوری های علی(علیه السلام) همراه بود و با کشتن عمرو بن عبدود، پیروزی را برای اسلام و مسلمانان به ارمغان آورد.

سال ششم هجری

در این سال، پیامبر به قصد انجام دادن عمره در ماه ذی قعدة با ۱۶۰۰ نفر از مسلمانان به سوی مکه حرکت کرد. وقتی به حدیبیه رسیدند، مشرکان از ورود آنان به مکه جلوگیری کردند. پیامبر از همراهان خویش بیعت گرفت تا پای جان از آن حضرت حمایت کنند که به بیعت رضوان معروف شد. سپس به مشرکان اعلام کرد که قصد جنگ ندارند، بلکه برای انجام عمره آمده اند، ولی نتیجه ای نگرفت. سرانجام بین پیامبر و مشرکان، پیمان صلحی به نام

1. همان، ص ۳۵۷.

صفحه

۲۱

صلح حدیبیه بسته شد. بر اساس این پیمان نامه، مسلمانان آن سال به مکه نرفتند و قرار شد سال آینده به مکه بروند (1). در این سال، مردم از شدت خشک سالی و بی آبی، دچار قحطی شدند. پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) با اصحاب به صحرا رفتند و دو رکعت نماز استسقاء (طلب باران) به جا آوردند و دعا کردند. از همان لحظه تا هفت شبانه روز باران فراوان بارید(2).

سال هفتم هجری

در ماه محرم، جنگ خیبر پیش آمد. پیامبر در این جنگ با ۱۴۰۰ سرباز و ۲۰۰ اسب به سوی خیبر حرکت کرد. یهودیان به قلعه های خود پناه بردند، ولی با دلآوری های مسلمانان، قلعه هایشان یکی پس از دیگری سقوط کرد و سرانجام مسلمانان پیروز شدند. بعضی از یهودیان با دیدن شکست خود، پیشنهاد صلح دادند که پیامبر نپذیرفت. سپس از پیامبر درخواست کردند زمین هایی در اختیارشان باشد تا در آنها کشاورزی کنند و از محصول خود سهمی هم به مسلمانان بدهند. پیامبر این درخواست را پذیرفت و هر سال عبدالله بن رواحه انصاری را برای جمع آوری محصول نزد آنان می فرستاد. وقتی عبدالله در جنگ موته شهید شد، پیامبر، جبار پسر صخر را به جای او روانه کرد و این برنامه تا زمان خلافت عمر بن الخطاب ادامه داشت. هنگامی که عمر به خلافت رسید، همه یهودیان را از حجاز بیرون راند(3).

پیامبر در ماه محرم همان سال برای خود مهری درست کرد که روی آن «محمد رسول الله» صلی الله علیه و آله «حک شده بود (4). آن گاه در ماه ربیع الاول به پادشاهان و

1. التنبیه و الاشراف، ص ۲۲۱.

2. حبیب السیر، ج ۱، ص ۲۶۸.

3. التنبیه و الاشراف، ص ۲۲۲.

4. همان، ص ۲۲۴.

صفحه

۲۲

امیران سرزمین های گوناگون نامه نوشت و آنان را به اسلام فراخواند. ایشان نامه هایش را با «بسم الله الرحمن الرحیم» آغاز می کرد و با مهر مخصوص خود پایان می داد(1).

در این سال، پیامبر برای انجام دادن عمره که مشرکان در سال گذشته در حدیبیه مانع از انجام دادن آن شده بودند، در ماه ذی قعدة از مدینه خارج شد. وقتی که به مکه رسید، مشرکان بر اساس قرار قبلی از مکه بیرون رفته بودند. پیامبر با همراهان خود سه روز در مکه توقف کردند و اعمال عمره را به جا آوردند(2).

سال هشتم هجری

در این سال، جعفر بن ابی طالب، زید بن حارثه و عبدالله بن رواحه هنگام جنگ با رومیان در سرزمین موته شهید شدند (3). فتح مکه نیز در این سال صورت گرفت و پیامبر با کمک علی(علیه السلام)، بت هایی را که اطراف کعبه بودند، شکست. همچنین با اینکه قریش دشمنی و آزار بسیاری به مسلمانان روا داشته بودند، آنان را عفو کرد. جنگ حنین از رویدادهای دیگر این سال است. مسلمانان در این جنگ، قبیله هوازن را شکست دادند و عده بسیاری از زنان و مردان دشمن را اسیر و اموالشان را به غنیمت گرفتند. جنگ طائف از دیگر حوادث مهم این سال است که مسلمانان پس از محاصره شهر و نبرد با دشمنان، شهر را آزاد کردند(4).

1. همان، ص ۲۲۵.

2. حبیب السیر، ج ۱، صص ۳۸۱ و ۳۸۲.

3. مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۹۶.

4. مناقب آل ابی طالب، ج ۱، صص ۱۸۰ و ۱۸۱؛ السیرة النبویة، ج ۴، صص ۱۲۱ - ۱۲۹.

سال نهم هجری

جنگ تبوک در ماه رجب این سال پیش آمد. در این جنگ، طرف مقابل مسلمانان، امپراتور روم بود. پیامبر با اصحاب از جان گذشته خود به تبوک رفتند، ولی کار به صلح انجامید و دشمن پذیرفت که جزیه پرداخت کند. پیامبر هم برای آنان امان نامه نوشت (1). در همین سال، منافقان، مسجد ضرار را برای دست یابی به اهداف شومشان بنا کردند که به دستور پیامبر ویران شد. همچنین «سوره برائت» بر پیامبر نازل شد و آن حضرت، علی(علیه السلام) را مأمور کرد که به مکه برود و هفت آیه اول این سوره را هنگامی بخواند که مردم در منا اجتماع کرده اند.

سال دهم هجری

در این سال، علی(علیه السلام) مأمور شد به یمن برود و نامه پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) را برای مردم آنجا بخواند و آنان را به اسلام دعوت کند. طایفه همدان همگی در یک روز مسلمان شدند و دیگر قبایله ها به تدریج به اسلام گرویدند.

در همین سال، پیامبر برای آخرین بار با مسلمانان حج به جا آورد. به همین سبب، آن حج را حجّه الوداع می گویند. برخی آن حج را حجّه البلاغ نیز نامیده اند؛ زیرا پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) در پایان سخنرانی ها و مناسک حج، رو به جمعیت مسلمانان کرد و فرمود: «اللَّهُمَّ هَلْ بَلَّغْتُ؛ خدایا پیام تو را به مردم ابلاغ کردم؟» همه مردم گفتند: آری. آنگاه پیامبر گفت: «اللَّهُمَّ اشْهَدْ؛ خدایا شاهد باش.» در همین سفر، علی(علیه السلام) از یمن بازگشت و در ایام حج خدمت پیامبر

1. السیرة النبویة، ج ۴، صص ۱۵۹-۱۶۹.

رسید. پیامبر نیز او را در قربانی خویش شریک ساخت (1). حضرت محمد(صلی الله علیه و آله) در بازگشت از «حجّه الوداع» در میانه راه مکه و مدینه در محلی به نام غدیر خم، علی(علیه السلام) را جانشین خود معرفی کرد(2).

سال یازدهم هجری

پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) در بازگشت از حج بیت الله الحرام به مدینه، در ماه صفر بیمار شد و در خانه بستری گردید. آن حضرت در طول بیماری خویش، سه بار میان مردم ظاهر شد و با آنان از فتنه های روزگار و خداحافظی، وفای به وعده و حلالیت طلبی سخن گفت. آن حضرت پس از تحمل مدتی بیماری، سرانجام روز دوشنبه بیست و هشتم ماه صفر در ۶۳ سالگی دیده از جهان فرو بست. بدن مطهر وی را در اتاق مسکونی خودش به خاک سپردند(3).

1. التنبیه و الاشراف، صص ۲۳۹-۲۴۰.

2. الارشاد، صص ۸۹ و ۹۰.

3. همان، صص ۸۲ و ۸۳.

صفحه

۲۵

بخش دوم

114 جلوه رفتاری و گفتاری

پیامبر اعظم (صلی الله علیه وآله)

صفحه

۲۶

صفحه

۲۷

فصل اول: اخلاق فردي

درآمد

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا. (احزاب: ۲۱)

به يقين، رسول خدا(صلي الله عليه وآله) براي شما نمونه نيكوبي است براي هر كس كه به خدا و روز جزا اميد دارد و بسيار ياد خدا مي كند.

پيامبر اعظم(صلي الله عليه وآله) (الگوي جاودان مسلمانان است كه مي توانند گفتار و كردار خود را در آينه وجودش به تماشا بنشينند. حضرت علي(عليه السلام)، پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) را الگوي كامل معرفي مي كند :

وَلَقَدْ كَانَ فِي رَسُولِ اللَّهِ (صلي الله عليه وآله) (كاف لك في الأسوة (1)).

پيروي كردن و الگوبري از رفتار رسول خدا(صلي الله عليه وآله) براي تو كافي است .

بنابراين :

فَتَأْسَ بِنَبِيِّكَ الْأَطْيَبِ الْأَطْهَرِ (صلي الله عليه وآله) (فَإِنَّ فِيهِ أُسْوَةً لِمَنْ تَأْسَى وَ عَزَاءً لِمَنْ نَعَزَى وَ أَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَي اللَّهِ الْمُتَأْسَى بِنَبِيِّهِ وَ الْمُقْتَصُّ لِأَثَرِهِ) (2).

از پيامبر پاک و پاکیزه ات پیروي کن؛ زیرا راه و رسمش، سرمشقي است براي آن كسي كه بخواهد پیروي كند و مایه فخر و بزرگي است براي

1. نهج البلاغه، خطبه ۱۶۰.

2. همان .

كسي كه خواهان بزرگواري است و محبوب ترين بندگان نزد خداوند، كسي است كه از پيامبرش سرمشق گيرد و گام در جاي قدم او گذارد.

هر كس اسوه حسنه را بشناسد و از او پیروي نكند، بي ترديد، به بيراهه ره مي سپارد و در دنياي زر و زور و تزوير و در تاريخستان ناداني و دنياگرابي غوطهور خواهد شد. آن كه بدون اسوه حسنه سير مي كند، البته راه به جايي نمي برد.

به درستی که رسول خدا(صلي الله عليه وآله)، میزان اکبر است و همه چیز را باید با خُلق و سیره و روش و راه و رسم او سنجید و بدان عرضه کرد؛ که اگر با آن موافق بود، حق است و چنانچه با آن مخالف بود، باطل است. خداوند، پیامبر را فرستاد تا همگان را به سوي حق دعوت کند:

وَ سِيرَتُهُ الْقَصْدُ وَ سُنَّتُهُ الرُّشْدُ وَ كَلَامُهُ الْفَضْلُ وَ حُكْمُهُ الْعَدْلُ (1).

سیره و راه و رسم او معتدل و روش او صحیح و متین و سخنانش روشنگر حق از باطل و حکمش عادلانه است.

خداوند، پیامبر اعظم(صلي الله عليه وآله) را فرستاد تا به سوي حق دعوت کند و گواه رفتار خلق باشد. پس:

وَ اقْتَدُوا بِهِدِي نَبِيِّكُمْ فَإِنَّهُ أَفْضَلُ الْهُدَى وَ اسْتَنُوا بِسُنَّتِهِ فَإِنَّهَا أَهْدَى السُّنَنِ (2).

و به راه و رسم (سیره) پیامبرتان اقتدا کنید که بهترین راه و رسم هاست و رفتارتان را با روش پیامبر تطبیق دهید که هدایت کننده ترین روش هاست.

دلا نزد کسی بنشین که او از دل خبر دارد *** به زیر آن درختی رو که او گل های تر دارد

در این بازار عطاران، مرو هر سو چو بی کاران *** به دکان کسی بنشین که در دکان شکر دارد

1. همان، خطبه ۹۴.

2. همان، خطبه ۱۱۰.

صفحه

۲۹

ترازو گر نداری، پس تو را زو ره زند هر کس *** یکی قلبی بیاراید، تو پنداری که زر دارد

تو را بر در نشاند او به طرّاری که می آیم *** تو منشین منتظر بر در که آن خانه دو در دارد

به هر دیگی که می جوشد، میاور کاسه و منشین *** که هر دیگی که می جوشد، درون چیز دگر دارد

نه هر کلکی، شکر دارد؛ نه هر زیری، زبر دارد *** نه هر چشمی، نظر دارد؛ نه هر بحری، گهر دارد(1)

مردی از امیرالمؤمنین(علي) علیه السلام (درخواست کرد اخلاق پیامبر اکرم(صلي الله عليه وآله) را برایش بشمارد. آن حضرت فرمود: تو نعمت های دنیا را بشمار تا من نیز اخلاق آن جناب را برایت بشمارم. عرض کرد: چگونه ممکن است نعمت های دنیا را احصا کرد، با اینکه خداوند در قرآن می فرماید: «وَ إِنْ تُعْذُوا نِعْمَةً اللّٰهِ لَا تُحْصُوهَا»؛ اگر نعمت های خدا را بشمارید، نمی توانید به پایان رسانید «(علي) علیه السلام(فرمود):

خداوند تمام نعمت دنیا را کم می داند در این آیه که می فرماید: «فَلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ»؛ بگو متاع دنیا اندک است» و اخلاق پیامبر اکرم(صلي الله عليه وآله) را در این آیه عظیم شمرده است، چنان که می فرماید: «إِنَّكَ لَعَلِي خُلُقٌ عَظِيمٌ»؛ تو را خوبی بسیار بزرگ است.» اینک تو چیزی را که اندک است، نمی توانی بشماري، من چگونه چیزی را که بزرگ است، احصا کنم. با این حال، همین قدر بدان که اخلاق نیکوی تمام پیامبران به وسیله رسول اکرم(صلي الله عليه وآله) تمام شد. هر یک از پیامبران، مظهر یکی از اخلاق پسندیده بودند. چون

نوبت به پیامبر رسید، تمام اخلاق پسندیده را جمع کرد. از این رو، فرمود: «إِنِّي بُعِثْتُ لِأَتِمَّ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ ; من برانگیخته شدم تا اخلاق نیکو را تمام کنم(1)».

آینه نبی(صلي الله عليه وآله)

«نه درازي باریک بود و نه کوتاهی خرد، بل که میانه این هر دو بود: راست اندام تمام پشت. رویی داشت نه گرد و برآمده چون روی فربهان و نه خشک و نزار چون روی نحیفان، بل که روی گرد به قاعده بود، سپید و روشن و لطیف چشمی داشت سپیده ها سپید و سیاهه سیاه. مژگانی راست به هم در رسته، دراز و بسیار. انگشتانش، هم از آن دست و هم از آن پای، درشت و بزرگ. کف های وی نرم چون حریر بود و چون از جای خود برخاستی و

می رفتی، از چستی همانا که مرغ بود که می پرید و در میان دو کتفش، مهر نبوت بودی. و او خود خاتم پیغامبران و مهتر عالمیان بود و در سخا از همه بهتر بود و در شجاعت از همه بیشتر بود و در فصاحت از همه نیکوتر و تمام تر بود و در عهد و پیمان از همه درست تر بود و در خوی و خلق از همه نیکوتر بود و در تعیش با مردم، از همه بزرگ تر. بر بدبیهه، چون وی را بدیدندی، از وی هیبت داشتندی و چون با وی مخالطت کردندی، وی را چون جان و دل دوست گرفتندی. نه پیش از وی، مثل وی کسی توانستندی دیدن و نه بعد از وی، کسی مثل وی تواند یافتن(2)».

1. مصطفی زمانی، داستان ها و پندها، ج ۲، ص ۱۰۰، به نقل از: وقایع الایام، ج ۳.

2. رفیع الدین اسحاق بن محمد همدانی، سیرت رسول الله(صلي الله عليه وآله)، ویرایش: مدرس صادقی، ص ۳۴.

f

1

لباس و پوشش

بیان نمونه هایی از سیره پیامبر اعظم(صلي الله عليه وآله) (در مورد پوشیدن جامه، جنس لباس، رنگ و اندازه آن و شیوه پوشیدن پیراهن و کفش و مانند آن می تواند الگویی مناسب برای همگان باشد).

رسول خدا(صلي الله عليه وآله) هم به سلامت و عافيت جسمي، هم به سادگي و هم به نوع سالم تر پارچه لباس توجه داشت. لباس پنبه اي مورد علاقه آن حضرت بود. حضرت علي(عليه السلام)مي فرمايد :

الْبِسُوا النَّيَابَ الْفُطْنَ فَإِنَّهَا لِبَاسُ رَسُولِ اللَّهِ(1).

لباس هاي پنبه اي بپوشيد؛ چرا كه آن، لباس پیامبر خداست .

رنگ سبز، رنگ موردپسند پیامبر براي لباس بود: «كَانَ يُعْجِبُهُ النَّيَابُ الْخَضِرُ(2)» از سوي ديگر، رنگ سرخ، رنگي بود كه آن را براي لباس نمي پسنديد: «إِنَّهُ كَرِهَ الْخُمْرَةَ فِي اللَّبَاسِ(3)» در پوشيدن لباس همواره به پاكيزگي آن توجه مي كرد، به گونه اي كه مي فرمود: هر كس لباسي را مي پوشد، بايد در آراستگي و پاكيزگي آن بكوشد: «مَنْ أَخَذَ ثَوْبًا فَلْيُنْظِفْهُ(4)»(رسول خدا)صلي الله عليه وآله (هر گاه لباس تازه مي پوشيد، خدا را شكر و سپاس مي گفت): «كَانَ مِنْ فِعْلِهِ إِذَا لَبَسَ الثَّوْبَ الْجَدِيدَ حَمْدَ اللَّهِ(5)»(در روايت ديگري آمده است ايشان وقتي جامه نو بر تن مي كرد، چنين دعا مي فرمود :

1. سنن النبي، ص ۱۲۶ .

2. همان، ص ۱۲۰ .

3. همان، ص ۱۳۳ .

4. مكارم الاخلاق، ص ۱۰۳ .

5. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۵۱ .

صفحه

۳۲

خدائي را سپاس كه بر تن من چيز پوشاند تا پوشش من باشد و ميان مردم آراسته باشم(1).

از نشانه هاي و ارستگي آن حضرت در پوشيدن جامه آن بود كه ايشان فخر خويش را به جامه و نوع آن نمي دانست. اين است كه نقل شده هر نوع لباسي كه فراهم مي شد، مي پوشيد؛ از لنگ و پيراهن يا جبه يا هر چيز ديگر (2). ايشان هر چه كه فراهم بود، مي پوشيد؛ چه قطيفه اي باشد كه به بر كند يا برد عالي كه بپوشد، چه جبه پشمين: «مَا وَجَدَ مِنَ الْمُبَاحِ لَبَسَ؛ هر چه از حلال مي يافت، مي پوشيد(3)».

پیامبر اکرم(صلي الله عليه وآله) به ابوذر غفاري فرمود :

اي ابوذر! من لباس خشن و سخت مي پوشم، روي زمين مي نشينم؛ انگشتانم را پس از غذا مي لیسیم؛ بر چهار پاي بي زين سوار مي شوم و كسي را همراه خود سوار مي كنم. اينها از سنت هاي من است. هر كس از سنت هاي من روي گردان شود، از من نيست(4).

پیامبر اکرم(صلي الله عليه وآله) در بيشتتر موارد، عمامه بر سر مي نهاد. هنگام نماز و خطبه و جهاد به تناسب شرايط، سر را با چيزي مي پوشاند و گاهي هم سر برهنه بود. به روايت امام صادق(عليه السلام)، پیامبر اسلام عرقچين و كلاه سفيد و راه راه مي پوشيد و هنگام جنگ، عرقچين بر سر مي گذاشت(5).

در روايت ديگري است كه آن حضرت دستمال و حوله اي داشت كه پس از وضو، چهره خود را با آن خشك مي كرد و اگر حوله و دستمالي همراه نداشت، با گوشه لباس خود، صورت را خشك مي كرد(6).

1. محجة البيضاء، ج ٤، ص ١٤٥.

2. سنن النبي، ص ١٢٥.

3. محجة البيضاء، ج ٤، ص ١٢٥.

4. سنن النبي، ص ١٣١.

5. مكارم الاخلاق، ص ١٢٠.

6. مكارم الاخلاق، ص ٣٦.

صفحه

٣٣

پیامبر هرگاه لباس و پیراهن می پوشید، ابتدا سمت راست را بر تن می کرد و از سمت چپ جامه را از تن در می آورد (1). آن حضرت انجام کار را با دست راست و شروع از سمت راست را در همه کارهایش دوست می داشت، حتی در پوشیدن جامه و کفش یا شانه کردن مو (2).

امام صادق (علیه السلام) از پدران خویش روایت می کند که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) مردان را از اینکه در لباس پوشیدن، خود را شبیه زنان سازند، باز می داشت و زنان را نهی می کرد که در لباس پوشیدن شبیه مردان شوند (3).

f

2

خوردن و آشامیدن

اولیای الهی همواره از اسارت شکم آزاد بودند. به فرموده امام صادق (علیه السلام):

نزد پیامبر خدا، هیچ چیز محبوب تر از این نبود که پیوسته گرسنه و از خدا ترسان باشد (4).

کسی از امام صادق (علیه السلام) پرسید: آیا این روایت صحیح است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) از نان گندم، سیر نخورد؟ فرمود: نه. «اصلاً نان گندم نمی خورد، بلکه نان جو مصرف می کرد (5)». مقید نبودن آن حضرت به نوع خاصی از غذا، نشان دهنده این وارستگی است: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يَأْكُلُ الْأَصْنَافَ مِنَ الطَّعَامِ: پیامبر خدا هر نوع غذایی را می خورد (6)». »

1. سنن النبي، ص ١٢٣.

2. بحار الانوار، ج ١٦، ص ٢٣٧.

3. مکارم الاخلاق، ص ۱۱۸ .

4. سنن النبي، ص ۱۶۰ .

5. همان، ص ۱۶۲. (با تغییر و تصرف)

6. مکارم الاخلاق، ص ۲۶ .

صفحه

۳۴

بدگویی از غذا، نوعی ناسپاسی در برابر نعمت الهی است که این رویه هرگز در زندگی پیامبر دیده نشد:

مَادَمَّ طَعَامًا قَطُّ، كَانَ إِذَا أَعْجَبَهُ أَكَلَهُ وَ إِذَا كَرِهَهُ تَرَكَهُ وَ لَا يُحَرِّمُهُ عَلَيَّ غَيْرُهُ (1).

هرگز از طعامی بدگویی نکرد. اگر از غذایی خوشش می آمد، می خورد و اگر دوست نداشت، نمی خورد و برای دیگران هم ممنوع نمی ساخت .

ایشان ظرف غذا را با انگشتانش پاک می کرد و می فرمود: «برکت غذایی آخر ظرف بیشتر است (2)». هر گاه طعام و سفره را در مقابل حضرت می نهادند، چنین دعا می کرد :

اللَّهُمَّ اجْعَلْهَا نِعْمَةً مَشْكُورَةً تُصِلُ بِهَا نِعْمَةَ الْجَنَّةِ (3).

خدایا، این را نعمتی سپاس گزار می شده قرار بده؛ نعمتی که آن را به نعمت بهشت پیوند دهی.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «آن حضرت از آغاز بعثت تا دم مرگ، هرگز در حال تکیه دادن غذا نخورد (4)».

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در آغاز و پایان غذا خوردن و آب نوشیدن «بسم الله» و «الحمد لله» می گفت. هرگاه آب می نوشید، آب را به صورت مکیدن می نوشید، نه با یک نفس و به صورت بلعیدن و می فرمود: «درد کید، از بلعیدن آب به یک نفس پدید می آید». «ابن مسعود می گوید: حضرت رسول، آب را با سه نفس می نوشید، نه یک سره و پیوسته و در هر بار «بسم الله» می گفت و در پایانش خدا را شکر می کرد». «ابن عباس نیز روایت کرده که آن حضرت را دیده که با دو نفس آب می خورد (5). رسول خدا (صلی الله علیه وآله) هر گاه در ظرف های بلوری که از

1. سنن النبي، ص ۱۷۷ .

2. همان .

3. مکارم الاخلاق، ص ۱۴۳ .

4. سنن النبي، ص ۱۶۲ .

5. همان، ص ۱۶۹ .

صفحه

۳۵

شام می آوردند، آب می نوشید. گاهی نیز در کاسه های چوبی یا سفالی و زمانی در مشتی های خویش آب می نوشید و می فرمود: «هیچ ظرفی به گوارایی دست نیست». گاهی هم از دهانه مشک آب می نوشید. گاهی ایستاده، گاهی سواره و در هر ظرفی که پیش می آمد. شربت خنک را هم دوست داشت، ولی می فرمود:

سَيِّدُ الْأَشْرَبَةِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ الْمَاءُ (1).

آب، سرور و سالار همه نوشیدنی ها در دنیا و آخرت است.

امام حسین(علیه السلام) فرموده است:

رسول خدا(صلی الله علیه وآله) وقتی غذایی می خورد، می گفت: بارخدا! در آن به ما برکت عطا کن و بهتر از آن را روزی ما گردان. هنگامی که شیر یا شربت می نوشید، می گفت: بارخدا! در آن به ما برکت عطا کن و از آن روزی ما گردان(2).

حضرت امام رضا(علیه السلام) فرمود:

رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود: برترین خوردنی اهل دنیا و آخرت، گوشت است و پس از آن، برنج. و فرمود: شربت عسل را هر کس به شما تعارف کرد، رد نکنید. فرمود: انار بخورید که هر دانه آن در معده قرار می گیرد، دل را روشن می سازد و شیطان را چهل روز بیرون می راند. و فرمود: سرکه، نان خورش نیکویی است. خانواده ای که سرکه داشته باشند، فقیر نمی شوند. و فرمود: بر شما باد به روغن زیتون که آن تلخی صفرا و سودا را می کشاید و بلغم را می برد و عصب را قوی می سازد و بیماری را برطرف می کند و اخلاق را نیکو و وجود (یا نفس) را پاکیزه و غم را برطرف می سازد. و فرمود:

1. مکارم الاخلاق، ص ۳۱.

2. عیون الاخبار الرضا(علیه السلام)، ج ۲، ص ۳۹.

صفحه

۳۶

برترین خوراک دنیا و آخرت، گوشت است و برترین نوشیدنی دنیا و آخرت، آب است و من سرور فرزندان آدم و فخر نمی کنم(1).

پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) سرکه و روغن زیتون را بیشتر از نان خورش ها دوست می داشت. یک بار بر ام سلمه وارد شد و آن بانو پاره نانی خدمت پیامبر آورد. پیامبر فرمود: خورشی داری؟ عرض کرد: نه ای رسول خدا، جز سرکه چیزی ندارم. فرمود: «سرکه، خورش خوبی است. خانه ای که در آن سرکه باشد، بی چیز نیست(2)».

پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)، خربزه را با شکر و با خرما می خورد و خوردن هندوانه را نیز با خرما دوست داشت و از سبزی ها، ریحان را دوست داشت و از نگاه کردن به ترنج سبز و سیب سرخ خوشش می آمد(3). روزی غذایی بسیار گرم برای پیامبر آوردند. حضرت فرمود:

خداوند آتش را طعام ما نساخته است. بگذارید خنک و قابل خوردن شود که غذایی داغ، بی برکت است و شیطان در آن بهره ای دارد(4).

گفته اند: پیامبر شامگاه پنجشنبه در مسجد قبا روزه اش را گشود و فرمود: آیا چیزی برای نوشیدن هست؟ اوس بن خولی الانصاری قحذ بزرگی از شربت شیر و عسل برای ایشان آورد. پیامبر آن را چشید و از دهان دور کرد و فرمود:

این دو نوشیدنی است؛ یکی از آنها کافی است. من آن را نمی‌خورم و بر دیگران حرام هم نمی‌کنم، ولی خودم برای خدا فروتنی می‌ورزم و هر کس برای خدا فروتنی کند، خدا او را بالا می‌برد و هر کس تکبر کند، خداوند او را پایین می‌کشد و هر کس در معاش به اقتصاد و میانه روی عمل کند، خدا به او

1. همان، ج ۱، ص ۳۴-۳۶ .

2. فروع کافی، ج ۲، ص ۱۷۲ .

3. همان، ص ۱۸۱ .

4. همان، ج ۲، صص ۱۷۰ و ۱۷۱ .

صفحه

۳۷

روزی می‌بخشد و هر کس تذبذب و زیاده روی کند، خدا او را محروم می‌سازد و هر کس از مرگ بسیار یاد کند، خدا او را دوست می‌دارد(1).

f

3

بهداشت

دین اسلام، همگان را به رعایت بهداشت و سلامت جسم فرا خوانده است. پیامبر گرامی اسلام نیز که رفتارش همواره الگویی مسلمانان است، در مورد بهداشت تن و جان، سیره پسندیده‌ای داشت. در این باره آمده است :

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ لَا يَتَنَفَّسُ فِي الْإِنَاءِ إِذَا شَرِبَ فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَنَفَّسَ أَبْعَدَ الْإِنَاءَ عَنْ فِيهِ، حَتَّى يَتَنَفَّسَ (2).

رسول خدا(صلی الله علیه وآله) وقتی آب می‌نوشید، در ظرف آب، نفس نمی‌کشید، (بازگشت نفس را در آب داخل نمی‌کرد) بلکه هر وقت می‌خواست نفس بکشد، آن را از دهان دور نگه می‌داشت.

ایشان در پاسخ به این پرسش که چرا مسلمانان کمتر بیمار می‌شوند، فرمود :

نَحْنُ قَوْمٌ لَا نَأْكُلُ حَتَّى نَجُوعَ وَإِذَا أَكَلْنَا لَا نَشْبَعُ (3).

ما جمعیتی هستیم که تا وقتی کاملاً گرسنه نشویم، غذا نمی‌خوریم و چون غذا می‌خوریم، خود را کاملاً سیر نمی‌کنیم.

ایشان به مسواک دهان و دندان بسیار توجه می‌کرد، به گونه‌ای که :

1. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۲۲.

2. مکارم الاخلاق، ج ۱، ص ۳۲.

3. سنن النبي، ص ۱۸۱.

صفحه

۳۸

لَمْ يُرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (قَطُّ خَارِجًا مِنَ الْغَائِطِ إِلَّا تَوَضَّأَ وَ يَبْتَدِيءُ بِالسَّوَاكِ) (1).

دیده نشد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) (قضای حاجت کند، مگر اینکه پس از آن وضو می ساخت و وضو را با مسواک کردن آغاز می کرد).

رسول گرامی اسلام با گرفتن ناخن، مالیدن روغن به بدن، سر مه کشیدن، زدودن موهای زاید و کوتاه کردن شارب، مسلمانان را به اهمیت دادن به بهداشت فرا می خواند. ایشان درباره کوتاه کردن ناخن می فرماید:

مَنْ قَلَّمَ أَظْفَارَهُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ أَخْرَجَ اللَّهُ مِنْ أُنَامِلِهِ دَاءً وَ أَدْخَلَ فِيهِ شِفَاءً (2).

هر کس ناخنش را روز جمعه بگیرد، خداوند درد را از انگشتانش بیرون کند و شفا را در آن وارد سازد.

ایشان همواره بوی خوش به کار می برد؛ موهایش را شانه می زد و لباسش همیشه تمیز و زیبا بود. هنگام خروج از خانه، در آینه نگاه می کرد و هر وقت وضو می ساخت، مسواک می زد. رنگ کفش و لباس آن حضرت نیز با هم متناسب بود. عمامه ای که بر سر می نهاد، به قامتش برانزدگی ویژه ای می داد و بر جذب و ابهتش می افزود. ایشان می فرمود:

إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ وَ يُحِبُّ الْجَمَالَ (3).

همانا خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد.

محمد بن جریر طبری در این باره می نویسد:

كَانَ يُنْظَرُ فِي الْمِرْآةِ وَ يُرَجَّلُ جَمَّتَهُ وَ يَمْتَشِيطُ وَ رَبَّمَا نَظَرَ فِي الْمَاءِ وَ سَوَّى جَمَّتَهُ فِيهِ وَ لَقَدْ كَانَ يَتَجَمَّلُ لِأَصْحَابِهِ فَضْلاً عَلَيَّ تَجْمِيلَهُ لِأَهْلِهِ وَ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مَنْ عَبَدَهُ إِذَا خَرَجَ إِلَى إِخْوَانِهِ أَنْ يَنْهَيَاءَ لَهُمْ وَ يَتَجَمَّلُ (4).

1. محجة البيضاء، ج ۱، ص ۲۹۶.

2. مکارم الاخلاق، ج ۱، ص ۱۲۳.

3. نهج الفصاحه، ص ۱۵۹.

4. مکارم الاخلاق، ج ۱، ص ۳۶.

صفحه

۳۹

عادت رسول خدا(صلي الله عليه وآله) اين بود كه به آينه نگاه مي كرد و موي سرش را صاف مي كرد و شانه مي زد و چه بسا در برابر آب، موي سر خود را منظم مي كرد و خود را نه تنها براي خاندانش، بلكه براي اصحاب خویش مي آراست و مي فرمود: خدا دوست دارد كه بنده اش وقتي براي ديدن برادران از خانه بيرون مي رود، خود را آماده كند و بيارايد.

پيامبر گرامي اسلام همواره از بوي خوش استفاده مي كرد، چنان كه در اين باره آمده است :

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صلي الله عليه وآله) يُفَوِّقُ عَلَي الطَّيِّبِ أَكْثَرَ مِمَّا يُفَوِّقُ عَلَي الطَّعَامِ (1).

رسول الله(صلي الله عليه وآله) براي عطر و بوي خوش، بيش از غذا پول خرج مي كرد .

وارد شده است مردی ژولیده و با ریش بلند و نامنظم خدمت رسول اکرم(صلي الله عليه وآله) آمد. حضرت فرمود:

این مرد روغن پیدا نکرده است، تا موهایش را صاف و منظم کند؟ بعضی از شما نزد من می آید، در حالی که قیافه شیطان را دارید(2).

امام باقر(عليه السلام) می فرماید :

پيامبر خدا از هيچ راهي نمي گذشت مگر آنكه هر كس پس از ساعت ها از آنجا گذر مي كرد، از بوي خوشي كه از ايشان مانده بود، مي فهميد آن حضرت از آنجا گذشته است. هيچ نوع عطري براي من نمي آوردند، مگر آنكه از آن به خود مي ماليد و مي فرمود: بوي عطر، مطبوع و خوب و حمل آن، آسان است(3).

1. همان، ص ۶۶ .

2. محجة البيضاء، ج ۱، ص ۳۰۹.

3. مكارم الاخلاق، ج ۱، ص ۶۶.

صفحه

۴۰

f

4

آراستگی

آراستگی و زیبایی ظاهري در سنت رسول الله(صلي الله عليه وآله) (جایگاه ویژه اي داشت.

رسول اکرم(صلي الله عليه وآله) می فرماید :

إِنَّ اللَّهَ يُبْغِضُ الْوَسَخَ وَالشَّعَثَ (1).

پروردگار، چرک و ژولیدگی را دشمن می‌دارد.

در سیره رسول خدا(صلي الله عليه وآله) آمده است :

وَكَانَ يَنْظُرُ فِي الْمِرَاةِ وَ يُرَجِّلُ جَمَّتَهُ وَ يَمْتَشِطُ وَ رَبَّمَا نَظَرَ فِي الْمَاءِ وَ سَوَّى جَمَّتَهُ فِيهِ وَ لَقَدْ كَانَ يَنْجَمَلُ لِأَصْحَابِهِ فَضْلاً عَلَي تَجْمَلِهِ لِأَهْلِهِ (2).

رسول خدا(صلي الله عليه وآله) در آینه نگاه می‌کرد و موی سر خود را شانه می‌زد. گاهی هم به جای آینه، در ظرف آب نگاه می‌کرد و موی سر خود را مرتب می‌ساخت. علاوه بر اینکه خود را برای خانواده آراسته و مهیا می‌کرد، خود را برای برادران دینی اش هم می‌آراست.

آن حضرت با شانه، سر خود را شانه می‌کرد. همسرانش مراقب و منتظر بودند که وقتی از موهای سر و صورت او می‌ریخت، آنها را جمع کنند. تار موهایی که گاهی نزد مردم به عنوان تبرک مانده بود، از همان موها بود. وی

1. نهج الفصاحه، ج ۴۱، ص ۷۴۱.

2. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۴۹.

صفحه

۴۱

گاهی روزی دوبار، محاسن خود را شانه می‌زد و پس از شانه زدن، شانه را زیر تشک و بالش خود می‌گذاشت(1).

پیامبر خدا به بوی خوش اهمیت فراوانی می‌داد و خود را معطر می‌ساخت. هرگاه از کوچه و گذرگاهی می‌گذشت، آنان که از آن مسیر می‌گذشتند، از رایحه خوش بر جای مانده، می‌دانستند که پیامبر از این کوچه گذشته است. هرگاه عطری به او عرضه می‌شد، از آن استفاده می‌کرد و می‌فرمود: «بوی آن خوش است. سنگینی هم ندارد.» استفاده از بوی خوش را همیشه دوست داشت و از آن لذت می‌برد(2).

حضرت به سنت مسواک زدن دندان نیز اهمیت می‌داد، به گونه ای که دندان هایش پیوسته براق و سفید بود. ایشان در خواص و آثار مسواک می‌فرمود:

السَّوَاكُ مُطَهِّرَةٌ لِلْفَمِّ وَ مَرْضَاءٌ لِلرَّبِّ وَ جَعَلَهَا مِنَ السَّنَةِ الْمُؤَكَّدَةِ (3).

مسواک هم پاکیزه کننده دهان است، هم موجب رضای الهی است و از سنت های مؤکدی است که خداوند قرار داده است.

ایشان به گل و هدیه دادن آن اهمیت می‌داد، چنان که امیرمؤمنان(علي) علیه السلام(فرموده است :

رسول خدا(صلي الله عليه وآله) گلی را با هر دو دست به من عطا کرد. وقتی آن را به بینی نزدیک ساختم، فرمود: «همانا این گل پس از آس، (4) سرور گیاهان بهشت است(5).»

1. مکارم الاخلاق، ص ۳۳.

2. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۴۹ .

3. محدث قمی، سفینه البحار، ج ۱، ص ۶۷۴ .

4. آس، درختی است شبیه به درخت انار که برگ هایش سبز و خوش بو و گلش سفید و معطر است.

5. عیون اخبار الرضا(علیه السلام)، ج ۲، صص ۴۰ و ۴۱ .

صفحه

۴۲

f

5

خواب و استراحت

پیامبر گرامی اسلام به پهلوی راست می خوابید و دست راستش را زیر گونه راست خویش می نهاد و می فرمود: «آفریدگار! مرا روزی که بندگان را بر می انگیزانی، از عذابت (در امان) نگه دار(1)».

به طور معمول در آغاز شب می خفت و در فرجام آن برمی خاست. گاه برای انجام دادن کار مردم، شب زود نمی خوابید. چون می خفت، بیدارش نمی کردند تا خود بیدار می شد. هنگام خفتن، دست راست را زیر گونه راست می نهاد (2) و هرگاه از خواب برمی خاست، پروردگار را سجده می کرد(3).

مردمان را از خوابیدن بر پشت بام بدون نرده یا دیواره باز می داشت(4). ارتفاع مناسب دیوار را یک ذراع و یک وجب می دانست و می فرمود:

کسی که بر پشت بام بی دیواره بخوابد و ناگوار بر او رخ دهد، تنها خودش را سرزنش کند(5).

پیامبر وقت خواب، مسواک را بر بالین خود می نهاد و چون برمی خاست، اول مسواک می کرد و می فرمود:

چنان به مسواک کردن مأمور شدم که بیم داشتم بر من واجب شده باشد(6).

1. اصول کافی، ج ۳، ص ۳۲۳ .

2. جامع الصغیر، ج ۲، ص ۳۱۲ .

3. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۵۳ .

4. اصول کافی، ج ۶، ص ۵۳ .

5. همان، ص ۵۲۰ .

توجه به بهداشت فردی، جایگاهی بس مهم در زندگی حضرت داشت. ایشان به درستی تعالیم دینی را در زندگی فردی به کار می‌بستند و با کار بست عملی خویش، دیگران را نیز به این توصیه‌ها راهنمون می‌ساختند.

بوریاپی بدون هیچ زیرانداز دیگری می‌خفت و پیش از خواب مسواک می‌کرد. چون به بستر می‌رفت، بر پهلوی راست می‌خوابید. دست راست را زیر گونه راست قرار می‌داد و آیه‌الکرسی و دعا می‌خواند. از جمله آن دعاها این بود:

بِسْمِ اللَّهِ أَمُوتُ وَ أَحْيِي وَ إِلِي اللَّهِ الْمَصِيرُ اللَّهُمَّ آمِنْ رَوْعَتِي وَ اسْتُرْ عَوْرَتِي وَ اذِّعْنِي أَمَانَتِي (1).

به نام خدا می‌میرم و زنده می‌شوم و بازگشت به سوی خداست. بار خدایا! هر اسم را تسکین‌ده و امنیت‌بخش و عورتم را پوشیده‌دار و امانتم را بپرداز.

حضرت علی(علیه السلام) درباره نوع رخت خواب ایشان می‌فرماید:

كَانَ لَهُ فِرَاشٌ مِنْ أَدَمٍ حَسَوُهُ لَيْفٌ وَ كَانَتْ لَهُ عِبَاءَةٌ تُفَرِّشُ لَهُ حَيْثُمَا إِنْتَقَلَ وَ تُنْتَبِي ثِنْتَيْنِ وَ كَانَ كَثِيرًا مَا يَنْوَسِدُ وَ سَادَةً لَهُ مِنْ أَدَمٍ حَسَوَهَا لَيْفٌ وَ يَجْلِسُ عَلَيْهَا... وَ كَانَ يَنَامُ عَلَيَّ الْحَصِيرِ لَيْسَ تَحْتَهُ شَيْءٌ غَيْرُهُ (2).

رخت خواب ایشان پوستی بود که داخل آن از لیفه و پوشال خرما پر شده بود. بالش او نیز چنین بود. زیرانداز او یک عبا بود که گاهی هم آن را دولا می‌کرد و بر آن می‌نشست. بیشتر موارد بر حصیری می‌خوابید که زیرش چیزی جز آن نبود.

1. موسوی گرمارودی، سیمای آفتاب، ص ۴۰.

2. مکارم الاخلاق، ص ۳۸.

یکی از گفتنی‌های شیرین فتح مکه این بود که وقتی ابوسفیان آن همه شکوه و عظمت سپاه رسول خدا(صلی الله علیه و آله) را دید، در حیرت و تعجب فرو رفت. وی کنار نیروها قدم می‌زد و می‌گفت: «ای کاش می‌دانستم که چرا محمد بر من پیروز شد؟ با اینکه او همچون ما دارای سازمان‌دهی و تشکیلات رزمی نبود

و گروندگان به محمد از هر نظر از ما ناتوان تر بودند. چگونه آنها این چنین نیرومند شدند و بر ما پیروز گشتند «رسول اکرم» صلی الله علیه و آله (سخن او را شنید. پس دست مبارکش را روی شانه ابوسفیان گذاشت و فرمود: «بِاللَّهِ غَلَبْتُكَ؛ ما به کمک الله بر شما پیروز شدیم (1)».

این سخن همان است که ما از آن به «امداد غیبی» یاد می‌کنیم؛ زیرا هر کس به خدا توکل کند و از روی ایمان خالص، در خط الله گام بردارد، پیروز می‌شود. خداوند در قرآن می‌فرماید:

وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَهُمْ صُبُلَنَا وَ إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ. (عنکبوت: ۶۹)

همانا آنانی را که در راه ما جهاد کنند، هدایت خواهیم کرد و خدا با نیکوکاران است.

پیامبر گرامی با تربیت قرآنی دریافته بود که سپردن کارها به خداوند و اتکال به ذات الهی، عامل پیروزی و نجات است. آیات وحی در تار و پود جان او جای گرفته بود که:

[محمد محمدی اشتهاردی، داستان های شنیدنی از فتح مکه و جنگ حنین، ص ۵۳.

صفحه

۴۵

ای رسول ما، خدا تو را کفایت می‌کند و مؤمنانی که پیروان تو اند. (انفال: ۶۴)

پس ای رسول، هر گاه مردم از تو روگردانیدند، بگو خدا مرا کافی است که جز او خدایی نیست. من به او توکل کرده‌ام (که خدای جهان) و رب عرش بزرگ اوست. (توبه: ۱۲۹)

و ای رسول، هرگز مگو که من این کار را فردا خواهم کرد. مگر آنکه بگویی «ان شاء الله» (اگر خدا بخواهد) و خدا را لحظه ای فراموش مکن و بگو امید است خدای من، مرا به حقایق نزدیک تر از این هدایت فرماید. (کهف: ۲۳ و ۲۴)

درباره نفي اتکا به خود و غفلت از اثرگذار واقعي در کارها آمده است که یکی از اصحاب، اذن تشریف به محضر پیامبر اکرم (صلي الله عليه وآله) (را گرفت. حضرت فرمود: «کیستی؟» عرض کرد: «منم ای رسول خدا.» رسول اکرم (صلي الله عليه وآله) خشمگین شد و فرمود: «من! من! آیا رواست برای مخلوقی که بگوید من!» آن شخص از کرده خود پشیمان شد و گفت: «پناه می‌برم به خدا از خشم خدا و رسولش. پس علت خشم آن حضرت را پرسید.» رسول اکرم (صلي الله عليه وآله) فرمود: «آیا نمی‌دانی که این لفظ «من» شایسته مخلوق نیست؟ آیا نمی‌دانی که ابلیس در برابر فرمان خدا بر اینکه آدم را سجده کند، گفت: انا خیرٌ منه. من بهتر از او هستم. در نتیجه از درگاه رحمت حق رانده شد.» در این وقت، آن صحابی دوباره اظهار پشیمانی کرد و متعهد شد که دیگر هرگز «من» نگوید (1).

البته توکل به معنای خانه نشینی و واگذاری مطلق کارها به دست خداوند نیست که این با آموزه های دینی ناسازگار است. انسان متوکل، در انجام دادن کارها، تأثیر خدا را بیش از هر چیز احساس می‌کند و خود را وجودی رابط و وابسته به یک موجود مستقل می‌یابد. با این حال، به دقت، عوامل طبیعی کار

[داستان ها و پندها، ج ۸، ص ۱۵۵؛ به نقل از: جامع النورین، ص ۱۸۵.

صفحه

۴۶

را در نظر دارد و به علل کارها توجه می‌کند. در حکایتی آمده است: روزی شتر پیامبر گم شد. پس از جستجوی فراوان آن را پیدا کردند و نزد پیامبر آوردند. حضرت رو به غلامش کرد و فرمود: مگر هنگام خواباندن شتر، زانوانش را نبسته بودی؟ غلام عرض کرد: کسی که به قادر متعال توکل داشته باشد، احتیاجی ندارد که زانوان شتر را ببندد. حضرت فرمود:

«أَعْقَلُ وَ تَوَكَّلُ: اول زانوی شتر را ببند و بعد توکل کن»؛ زیرا قبول مشیت الهی به چیزی تعلق می‌گیرد که همراه با کسب و کار و تلاش باشد. نه آن گونه باش که کاری نکنی و همه چیز را به خدا واگذار کنی و نه چنان باش که بدون توکل و یاری باری تعالی، کسب و کار را منشأ خیر و برکت بدانی(1).

f

7

خداترسی و ذکر مدام

حضرت محمد(صلی الله علیه و آله) پیوسته به یاد خدا بود، هم در دل و هم در زبان. هرگاه از مجلسی برمی‌خاست، می‌گفت: «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَ بِحَمْدِكَ (2)». هنگام خوابیدن، بیدار شدن، آماده شدن برای نماز، استراحت، غذا خوردن و به طور کلی در سفر و حضر، دعا می‌خواند و یاد خدا می‌کرد. هنگام دعا، مانند مسکینی که غذا می‌خواهد، متضرعانه دست به سوی درگاه خدا بلند می‌کرد. روزی هفتاد بار «اسْتَغْفِرُ اللَّهَ» می‌گفت؛ با آنکه معصوم بود و گناهی از حضرتش سر نزده بود. هنگام خواب به توصیه جبرئیل امین، «آیة الکرسی» می‌خواند(3).

1. مهدی پرتوی آملی، امثال و حکم، ص ۱۲۹.

2. محجة البیضاء، ج ۴، ص ۱۳۲.

3. مکارم الاخلاق، ص ۳۸.

صفحه

۴۷

حضرت امام زین العابدین(علیه السلام) فرموده است :

جَدِّ مَنْ، رسول خدا(صلی الله علیه و آله) (با آنکه خداوند، گذشته و آینده او را بخشوده و آمرزیده بود، کوشش و بندگی خدا را رها نمی‌کرد تا آنجا که ساق و قدمش (از کثرت عبادت) ورم کرد. پدر و مادرم فدای او، برخی به او گفتند: آیا این گونه عمل می‌کنی، در حالی که خدا گناه گذشته و آینده ات را آمرزیده است؟ فرمود: آیا بنده شاکر و سپاس گزار نباشم(1).

امام صادق(علیه السلام) فرمود:

پیامبر هر روز هفتاد مرتبه «استغفرالله» و هفتاد مرتبه «اتوب الی الله» می‌فرمود. (هفتاد مرتبه از خدا طلب آمرزش و هفتاد مرتبه به سوی خدا توبه می‌کرد(2)).

این نشانه راه و رسم بندگی و توجه کامل و پیوسته به معبود است. حضرت امام باقر(علیه السلام) (از قول عایشه می فرماید:

عایشه به رسول خدا(صلی الله علیه وآله) عرض کرد: چرا خود را (در عبادت) به رنج و مشقت می اندازی، در حالی که خداوند، گناه گذشته و آینده تو را آمرزیده است. پیامبر فرمود: ای عایشه، آیا بنده ای سپاس گزار نباشم؟(3)

در روایتی دیگر عطاء بن زیاد می گوید: «روزی به عایشه گفتم عجیب ترین چیزی که از پیامبر دیدی، چه بود؟ عایشه گفت: همه کارهای پیامبر عجیب است، ولی از همه عجیب تر اینکه شبی از شب ها پیامبر در خانه من بود. اندکی استراحت کرد. هنوز آرام نگرفته بود که برخاست و وضو گرفت و به نماز ایستاد و آن قدر در حال نماز گریه کرد که جلو لباسش از اشک چشمتش تر شد. پس سر به سجده نهاد و آن قدر گریست که زمین تر شد. همچنان تا طلوع صبح،

1. شیخ طوسی، امالی، صص ۴۷ و ۴۸.

2. اصول کافی، ج ۲، ص ۵۰۴.

3. اشاره به آیه «لِيَعْفِرَ اللَّهُ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ.» (فتح: ۲)

صفحه

۴۸

پریشان و گریان بود. وقتی بلال حبشی آمد و پیامبر را برای نماز صبح طلبید، آن حضرت را گریان دید. پرسید: شما که مشمول لطف خدا هستید، پس برای چه گریه می کنید؟ پیامبر فرمود: آیا نباید بنده سپاس گزار خدا باشم؟ چرا نگریم، خداوند در شبی که گذشت آیات تکان دهنده ای بر من نازل کرده است. پس شروع به خواندن آیات ۱۹۰ تا ۱۹۴ سوره آل عمران کرد و در پایان فرمود: وای به حال کسی که این آیات را بخواند و در آن نیندیشد(1).

پیامبر همیشه نگران و در اندیشه جهان آخرت بود. ابودر نقل می کند که پیامبر شب را به نماز می ایستاد و این آیه را تکرار می کرد:

إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تُعْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. (مائده: ۱۱۸)

پروردگارا، اگر آنان را مجازات کنی، بندگان تو اند و اگر آنان را ببخشی، تو عزیز و کارهایت از روی حکمت است(2).

ابن مسعود می گوید: «روزی پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) (به من فرمود: برایم قرآن بخوان. شروع به خواندن سوره نساء کردم. وقتی به این آیه رسیدم:

فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلَي هَوْلَاءِ شَهِيدًا. (نساء: ۴۱)

(حال مردم) چگونه است، آن هنگام که برای هر امتی گواهی (بر اعمالشان) حاضر سازیم و تو را (ای پیامبر) گواه آنان بیاوریم.

متوجه شدم که دیدگان پیامبر پر از اشک شد و به من فرمود: همین مقدار که خواندی، کافی است(3).

1. تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۲۱۳ .

2. سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۲ .

3. همان، ص ۴۲۰ .

صفحه

۴۹

امام موسی کاظم(علیه السلام) (به نقل از پیامبر فرمود:

وقتی موسی بن عمران با خدای خود راز و نیاز می کرد، می گفت: «یا رَبِّ أَبْعِدْ أَنْتَ مَنِّي فَأَنَادِيكَ أُمَّ قَرِيبٌ فَأَنَاجِيكَ؛ پروردگار! آیا تو از من دوری تا ندا کنم تو را یا نزدیکی تا با تو آهسته راز و نیاز کنم؟» به حضرت موسی(علیه السلام) (وحی شد: ای موسی! من هم نشین کسی هستم که مرا یاد کند. موسی عرض کرد: پروردگار! من در حالی هستم که تو را بزرگ تر از آن می شمارم تا یادت کنم. خداوند فرمود: ای موسی! در هر حال مرا یاد کن(1).

f

8

قرآن خواندن

شب ها، تا سوره های حدید، حشر، صف، جمعه و تغابن را نمی خواند، نمی خفت (2). جابر گفته است: «شب تا سوره های تبارک و الم تنزیل را نمی خواند، نمی خوابید (3).» رسول گرامی، سوره اعلی را دوست می داشت(4). هنگام خواندن قرآن، صدایش را می کشید (5) و با آوایی زیبا قرآن می خواند (6) و می فرمود:

هر چیز آریه ای دارد و زینت قرآن، آوای خوش است (7) و نغمه زیبا بر زیبایی قرآن می افزاید(8).

همچنین آورده اند پیامبر نمی خوابید، مگر آنکه مسبّحات را تلاوت می کرد و می فرمود: «در این سوره ها آیه ای هست که از هزار آیه بالاتر است.»

1. منهج الصادقین، ج ۴، ص ۱۱۵ .

2. سنن النبی، ص ۳۴۱ .

3. همان.

4. همان، ص ۳۴۲ .

5. همان، ص ۳۴۶ .

6. سیدنا محمد، ص ۵۵ .

7. صحیح مسلم، ج ۶، ص ۱۱۱.

8. بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۲۵۵.

صفحه

۵۰

عرض کردند: مسبّحات کدام سوره ها هستند؟ فرمود: «حدید، حشر، صف، جمعه و تغابن مسبّحات هستند(1)».

شیخ طبرسی می گوید: از ابن عباس نقل شده است که پیامبر وقتی «سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» را می خواند، می فرمود: «سبحان ربی الاعلی». این روایت از حضرت علی(علیه السلام) نیز نقل شده است (2).

سیوطی از ابی امامه نقل می کند: «پس از حجة الوداع، با پیامبر نماز می خواندم. حضرت «لَا أُقْسِمُ بِیَوْمِ الْقِیَامَةِ» را زیاد می خواند. وقتی که به این آیه می رسید» البس الله بقادر علی ان یحیی الموتی»، می شنیدم که می فرمود: «بلی و انا علی ذلک من الشّاهدین؛ آری و من بر این امر گواهم(3)».

سیوطی همچنین می گوید: «از ابن عباس روایت است که پیامبر وقتی که آیه» وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا «را می خواند، درنگ می کرد و می فرمود: «اللَّهُمَّ اَتِّفِئْ نَفْسِي تَقْوِيهَا وَ زَكِّيْهَا، اَنْتَ خَيْرُ مَنْ زَكِّيْهَا، اَنْتَ وَلِيُّهَا وَ مَوْلِيْهَا؛ خدایا! به روح من تقوا و تزکیه آن را عنایت کن. تو بهترین کسی هستی که آن را تزکیه می کنی. تو سرپرست و مولای روح من هستی». ابن عباس می گوید: پیامبر این دعا را در نماز می گفت(4)».

عبدالله بن مسعود یکی از نویسندگان وحی بود. آیات قرآن که بر پیامبر نازل می شد، به افرادی از جمله به عبدالله پسر مسعود می گفت آن آیات را بنویسند. روزی پیامبر به عبدالله فرمود: آیاتی از قرآن را بخوان تا من بشنوم. عبدالله آیاتی را از سوره نساء خواند تا به آیه» فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلَي هُوْلَاءِ شَهِيدًا «(نساء: ۴۱) رسید که می گوید: «پس چگونه است

1. مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۲۹.

2. همان، ج ۱۰، ص ۴۷۳.

3. الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۹۶.

4. همان، ص ۳۵۶.

صفحه

۵۱

(حال بندگان) هنگامی که از هر گروهی، گواهی (بر کردار آنان) (بیاوریم و تو ای پیامبر گواه بر این امت باشی)» پیامبر تا این آیه را شنید، منقلب شد و چشم هایش پر از اشک گردید و فرمود: دیگر بس است.

علامه طبرسی در تعبیری زیبا ذیل این آیه می نویسد:

وقتی که شاهد و گواه (پیامبر) با شنیدن این آیه، این چنین دگرگون و اندوهگین شود، پس امت او که بر او شهادت داده می شود، چه باید بکنند؟(1)

عبادت رسول الله(صلي الله عليه وآله)

رسول الله(صلي الله عليه وآله) اولین کسی است که به حق، معرفت کامل پیدا کرده و در درگاه الهی، پیشانی فروتنی بر خاک بندگی ساییده است. ایشان فرموده است:

كُنْتُ أَوَّلَ مَنْ أَقْرَأَ رَبِّي جَلَّ جَلَالُهُ وَ أَوَّلَ مَنْ أَجَابَ (2).

من اولین کسی بودم که مبدأ را شناختم و به توحید اقرار کردم و اولین کسی بودم که دعوت معبود را اجابت کردم.

نماز که کمال خضوع بندگان در برابر پروردگار است، نور چشم رسول الله(صلي الله عليه وآله) است. هم ایشان می فرماید: «فَرَّهْ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ نَمَازٌ نَوْرٌ چشم من است(3)».

رسول الله(صلي الله عليه وآله) شب تا صبح را به طور متناوب به عبادت و شب زنده داری مشغول بود و چنین نبود که تمام شب را استراحت کند. امام صادق(علیه السلام) درباره این سیره نبوی می فرماید:

1. مجمع البیان، ج ۳، ص ۴۹ .

2. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۱۲ .

3. محجة البيضاء، ج ۳، ص ۶۸ .

صفحه

۵۲

رسول الله(صلي الله عليه وآله) هنگامی که نماز عشا را می خواند، آب وضو و مسواک را بالای سرش می نهاد. روی آن را می پوشاند. قدری می خوابد، سپس بیدار می شد و مسواک می کرد و وضو می گرفت. چهار رکعت نماز می خواند و آن گاه می خوابد. دوباره برمی خاست و مسواک می کرد و وضو می گرفت. چهار رکعت دیگر نماز می خواند. باز می خوابد و آن گاه نماز «وتر» را می خواند(1).

آن وجود نازنین چه نیکو به این کریمه قرآنی عمل می کرد: «وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَ سَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا.» (انسان: ۲۶)

خداوند از بندگان خاص می خواهد که بخشی از شب را به تسبیح معشوق بپردازند و پاسی از شب طولانی را سر بر سجده تواضع نهند و برای معبود خود نیایش کنند.

حضرت در نماز چنان خلوصی داشت که هنگام نماز از همه تعلق ها می برید و تنها توجهش به سوی خداوند بود:

كَانَ إِذَا حَضَرَ الصَّلَاةَ فَكَأَنَّهُ لَمْ يَعْرِفْنَا وَ لَمْ نَعْرِفْهُ إِشْتِغَالًا بِعَظْمَةِ اللَّهِ (2).

هنگامي كه وقت نماز مي رسيد، آن قدر متوجه خدا بود، مثل اينكه او ما را نمي شناخت و ما او را نمي شناسيم.

دگرگوني حالت حضرت هنگام راز و نياز، نشان دهنده اوج بندگي و خاكساري ايشان در برابر پروردگار بود:

إِذَا قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ تَرَبَّدُ وَجْهَهُ خَوْفًا مِنَ اللَّهِ (3).

هنگامي كه به نماز مي ايستاد، صورت حضرت از بيم خدا دگرگون مي شد.

1. وسائل الشيعه، ج ۳، ص ۱۹۶.

2. محجة البيضاء، ج ۱، ص ۳۵۱.

3. ميرزا حسين نوري، مستدرک الوسائل، مؤسسه آل البيت، ج ۴، ص ۹۳.

صفحه

۵۳

ايشان از نظر ادب نيز آن قدر مؤدب و خاضعانه در برابر حق قرار مي گرفت كه گويي مانند لباسي است كه كناري افتاده باشد: «إِذَا قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ كَأَنَّهُ تَوَبُّ مُلْقِي (1)».

پيامبر گرامي اسلام، لذت بخش ترين كارها را ارتباط با معبود و راز و نياز با خدا مي دانست. بي شك، اظهار بندگي و راز و نياز با خداوند، چنان شوقي در دل ها پديد مي آورد كه محبت غير خدا در آن جاي ندارد. با بندگي خدا، آدمي در خود احساس آرامش مي كند. حضرت علي(عليه السلام) مي فرمايد:

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (لَا يُؤْتِرُ عَلَي الصَّلَاةِ عِشَاءً وَ لَا غَيْرُهُ وَ كَانَ إِذَا دَخَلَ وَ قَتَّهَا كَأَنَّهُ لَا يَعْرِفُ أَهْلًا وَ لَا حَمِيمًا) (2).

رسول خدا(صلي الله عليه وآله) هيچ چيز را (از شام و غير آن) بر نماز مقدم نمي داشت و چون وقت نماز مي شد، گويي هيچ يك از اهل و عيال، قوم و خويش و دوست خود را نمي شناخت.

همچنين وارد شده است كه شبني پيامبر در خانه يكي از همسرانش (ام سلمه) بود. اندكي از شب نگذشته بود كه ام سلمه ديد رسول خدا(صلي الله عليه وآله) در بستر نيست. برخاست و دنبال او گشت. ناگهان متوجه شد كه حضرت کنار اتاق ايستاده، دست ها را بلند کرده و اشك از ديدگانش جاري است و چنين با خدا راز و نياز مي كند:

خدايا! نيكي هايي كه به من عطا فرموده اي از من مگير. خدايا! دشمنان و حسودان مرا شاد مگردان. خدايا! مرا به بدني هايي كه از آنها نجاتم داد، باز مگردان. خدايا! يك لحظه مرا به خودم وامگذار.

1. همان.

2. مجموعه ورام، ج ۲، ص ۷۸.

در این هنگام، ام سلمه گریست. پیامبر فرمود: ام سلمه! چرا می گریی؟ گفت: پدر و مادرم فدایت چرا گریه نکنم؟ تو با آن مقام بلندی که داری و با آنکه خداوند گناه گذشته و آینده ات را بخشیده است، چنین با خدا راز و نیاز می کنی (ما به ترس از خدا و گریه سزاوارتریم). (پیامبر فرمود: چگونه در امان باشم، حال آنکه خداوند یک لحظه، یونس پیامبر را به خودش وا گذاشت و بر سرش آمد، آنچه آمد(1)).

در حدیثی از پیامبر اعظم(صلی الله علیه وآله آمده است:

أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا وَ أَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ وَ بَاشَرَهَا بِجَسَدِهِ وَ تَفَرَّغَ لَهَا، فَهُوَ لِأُيُوبَ عَلِيٍّ مَا أَصْبَحَ مِنَ الدُّنْيَا: عَلِيٌّ عُسْرٌ أُمَّ عَلِيٍّ يُسْرٌ(2).

برترین مردم کسی است که عاشق عبادت شود. پس دست در گردن آن آویزد و از صمیم دل دوستش بدارد و با پیکر خود با آن درآمیزد و خویشتن را وقف آن گرداند و او را باکی نباشد که دنیایش به سختی بگذرد یا به آسانی.

f

10

نیایش

روح بندگی خدا در سراسر زندگی پیامبر دیده می شود. او پیش از هر چیز، بنده خالص خدا بود. آن قدر برای نماز و مناجات با خدا می ایستاد که پاهایش ورم می کرد و چهره اش زرد می شد. یکی از اصحاب به آن حضرت عرض کرد: مگر نه این است که خداوند در گذشته و آینده، تو را از گناه دور نگه داشته است. پس چرا خود را این گونه به زحمت می افکنی؟ پیامبر در پاسخ او فرمود: «أَقْلًا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا، أَيَا بِنْدَةَ سِپَاسِ كَزَارِ خِدا نَبَاشِم(3)».

1. بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۱۸.

2. ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۳۵.

3. بحار الانوار، ج ۱۷، صص ۲۵۷ و ۲۸۷.

پیامبر اعظم(صلی الله علیه وآله معمولاً پس از نماز این دعا را می خواند:

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي خَطَايَايَ وَ ذُنُوبِي كُلَّهَا، اللَّهُمَّ اُنْعِمِي وَ اَحْنِي وَ ارْزُقْنِي وَ اِهْدِنِي لِصَالِحِ الْعَمَالِ وَ الْاَخْلَاقِ فَإِنَّهُ لَا يَهْدِي لِصَالِحِهَا إِلَّا أَنْتَ وَ لَا يَصْرِفُ عَنْ سَبِيلِهَا إِلَّا أَنْتَ(1).

خدایا! همه خطاها و گناهانم را ببامرز. خدایا! به من نعمت بخش و مرا زنده بدار و روزی ده و مرا برای انجام کارهای نیک و رعایت اخلاق پسندیده، هدایت فرما؛ چون جز تو کسی انسان ها را به کارهای نیک، هدایت نکند و از کارهای زشت باز ندارد.

هنگامی که صدای اذان را می شنید، با بازگو کردن جمله های آن، در پایان اذان می فرمود:

اللَّهُمَّ رَبَّ هَذِهِ الدَّعْوَةِ التَّامَّةِ وَالصَّلَاةِ الْقَائِمَةِ اعْطِ مُحَمَّدًا سُؤْلَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَبَلِّغْهُ الدَّرَجَةَ الْوَسِيلَةَ مِنَ الْجَنَّةِ وَتَقَبَّلْ شَفَاعَتَهُ فِي أُمَّتِهِ (2).

ای خدایی که پروردگار این دعوت تام و نماز برپا شده هستی، خواهش های محمد را در روز قیامت برآور و او را به درجه ای که وسیله آمرزش بهشتی است، برسان و شفاعت او را درباره امتش بپذیر. هنگامی که بر سر سفره حاضر می شد، می فرمود:

سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ مَا أَحْسَنَ مَا تَبَيَّلْنَا سُبْحَانَكَ مَا أَكْثَرَ مَا تُعْطِينَا، سُبْحَانَكَ مَا أَكْثَرَ مَا تُعَافِينَا اللَّهُمَّ أَوْسِعْ عَلَيْنَا وَ عَلِي فُرَّاءَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُسْلِمَاتِ (3).

1. علامه سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج 6، ص 287.

2. نعمان بن محمد الیتمی، دعائم الاسلام، ج 1، ص 146.

3. سنن النبی، ص 323.

صفحه

56

خدایا منزهی تو. چه نیکوست آنچه ما را به آن آزموده ای و چه بسیار است آنچه به ما بخشیده ای و چه فراوان است سلامتی هایی که به ما داده ای. خدایا! بر ما و بر فقیران اهل ایمان، گشایش در روزی کرامت فرما.

هنگام خواب نیز بدین گونه از خداوند یاری می جست:

بِسْمِ اللَّهِ أَمُوتُ وَ أَحْيِي وَ إِلِي اللَّهُ الْمَصِيرُ، اللَّهُمَّ آمِنْ رَوْعَتِي وَ اسْتُرْ عَوْرَتِي وَ اذِّعْنِي أَمَانَتِي (1).

به نام خدا می میرم و زنده می شوم و بازگشت همه خلائق به سوی اوست. خدایا! ترسم را به امن و آرامش تبدیل فرما و عیبم را بپوشان و خودت امانتی را که به من سپرده ای، ادا فرما.

هنگام دیدن هلال ماه نو، دست ها را بلند می کرد و می گفت:

اللَّهُمَّ أَهْلُهُ عَلَيْنَا بِالْأَمْنِ وَ الْإِيمَانِ وَ السَّلَامَةِ وَ الْإِسْلَامِ (2).

خدایا! هلال این ماه را برای ما همراه امنیت و داشتن ایمان و سلامتی و بهره مند شدن از اسلام قرار ده.

ایشان در ابتدای سال نو چنین دعا می فرمود:

اللَّهُمَّ أَنْتَ إِلَهُ الْقَدِيمِ وَ هَذِهِ سَنَةٌ جَدِيدَةٌ فَاسْتَلِكْ فِيهَا الْعِصْمَةَ مِنَ الشَّيْطَانِ وَ الْقُوَّةَ عَلَي هَذِهِ النَّفْسِ الْأَمَّارَةِ بِالسُّوءِ وَ الْإِسْتِعَالَ بِمَا يُقْرَبُنِي إِلَيْكَ يَا كَرِيمُ، يَا ذَالْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ، يَا عِمَادَ مَنْ لَا عِمَادَ لَهُ، يَا دَخِيرَةَ مَنْ لَا دَخِيرَةَ لَهُ، يَا حِرْزَ مَنْ لَا حِرْزَ لَهُ، يَا غِيَاثَ مَنْ لَا غِيَاثَ لَهُ (3).

1. همان، ص ۳۲۲.

2. علي بن طاهر ابي احمد الحسيني، امالي، ج ۲، ص ۱۰۹.

3. سنن النبي، ص ۳۳۹.

صفحه

۵۷

خدایا! معبود ازلی تو هستی و این، سال نو است. از تو می‌خواهم که در این سال مرا از شرّ شیطان ننگه داری و بر این نفس اماره ام پیروز گردانی و به آنچه مرا به تو نزدیک می‌کند، مشغول سازی. ای کریم، ای صاحب جلال و کرم، ای تکیه‌گاه کسی که تکیه‌گاهی ندارد، ای مایه امید کسی که ذخیره‌ای ندارد، ای ننگه‌دار کسی که ننگه‌دارنده‌ای ندارد، ای فریادرس آن که فریادرسی ندارد.

آن‌طور که نمایان است، روحیه دعا و استعانت از خدا در تمام کارهای پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) وجود دارد و ایشان به راحتی از سلاح دعا برای ارتباط با مبدأ آفرینش و شکرگزاری به پاس نعمت‌های خداوندی بهره می‌گیرند.

f

11

نمازگزار

حذیفه می‌گوید:

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا حَزَنَهُ أَمْرٌ فَرَعَّ إِلَى الصَّلَاةِ) (1).

شیوه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) (چنان بود که چون مشکلی برای او پیش می‌آمد، به نماز پناه می‌برد و از آن یاری می‌جست).

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) (می‌فرماید:

كَانُوا يَعْنِي الْأَنْبِيَاءُ يُفَزَعُونَ إِذَا فَرَعُوا إِلَى الصَّلَاةِ) (2).

پیامبران خدا چنان بودند که چون دچار نگرانی می‌شدند، به نماز پناه می‌بردند.

1. [تفسیر الدر المنثور، ج ۱، ص ۶۷.

2. همان.

و ابی الدرداء نیز می گوید:

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا كَانَتْ لَيْلُهُ رِيحٌ كَانَ مَفْرَعُهُ إِلَى الْمَسْجِدِ حَتَّى يَسْكُنَ وَ إِذَا حَدَّثَ فِي السَّمَاءِ حَدَّثَ فِي كُسُوفِ شَمْسٍ أَوْ قَمَرٍ كَانَ مَفْرَعُهُ إِلَى الصَّلَاةِ (1).

رسم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چنان بود که چون شبی باد سهمگینی می آمد، به مسجد پناه می برد تا آرام گیرد و چون در آسمان، کسوف و خسوفی اتفاق می افتاد، به نماز پناه می برد.

جابر بن عبدالله انصاری می گوید: پیامبر گرامی اسلام در خطبه ای فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ عَلَيْكُمْ بِالصَّلَاةِ فَإِنَّهَا عَمُودُ دِينِكُمْ كَابَدُوا اللَّيْلَ بِالصَّلَاةِ وَ ادْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا يُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ (2).

ای مردم! نمازتان را رعایت کنید. نمازتان را به پا دارید که ستون دین شما است. شب را با نماز آغاز کنید و خدا را زیاد یاد کنید که آن پوشاننده گناهانتان است.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرموده است:

مَا فِي صَلَاةٍ يَحْضُرُ وَفَتْهَا إِلَّا نَادِي مَلَكٌ بَيْنَ يَدَيِ النَّاسِ: أَيُّهَا النَّاسُ قُومُوا إِلَيَّ نِيرَانِكُمُ الَّتِي أَوْقَدْتُمُوهَا عَلَيَّ طُهْرِكُمْ فَاطْفَنُوهَا بِصَلَاتِكُمْ (3).

هیچ نمازی نیست که وقت به جا آوردن آن فرا رسد، مگر آنکه فرشته ای می آید و در برابر مردم فریاد می کند: ای مردم! برخیزید و به آتش هایی که (به سبب ارتکاب گناهان) بر پشت های خود افروخته اید، بنگرید. پس شعله آن آتش ها را به یاری نمازهایتان فرو نشاید. این سخن کنایه است از اینکه سیئات خود را به وسیله نماز محو سازید.

1. همان.

2. شیخ مفید، امالی، ص ۱۸۹.

3. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۳۳.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در کلامی دیگر می فرماید:

اگر نهری در کنار خانه شما باشد و در آن هر روز پنج نوبت خود را شستو شو دهید، آیا در بدن شما چیزی از آلودگی می ماند؟ هرگز! نماز نیز نهر جاری و روانی است که هرگاه برپا می شود، گناهان را می شوید و از بین می برد (1).

همچنین ایشان فرموده است:

مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَعْلَمَ أَقْبَلَتْ صَلَاتُهُ أَمْ لَمْ تُقْبَلْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ مَنَعَتْ صَلَاتُهُ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ فَيَقْدِرْ مَا مَنَعَتْهُ قُبِلَتْ مِنْهُ (2).

هرکس می خواهد بداند که نمازش پذیرفته شده است یا خیر، باید بنگرد اگر نماز، او را از زشتی ها بازداشت، پس بداند که به میزان بازدارندگی، نمازش پذیرفته شده است.

عایشه می گوید:

اوقاتی پیش می آمد که پیامبر خدا با ما و ما با حضرتش سخن می گفتیم. چون هنگام نماز می رسید، به خاطر توجه به عظمت حق تعالی، چنان بود که گویی ما را نمی شناخت و ما او را نمی شناسیم و از جمع ما بلند می شد و خود را برای نماز اول وقت آماده می کرد(3).

حضرت محمد(صلی الله علیه و آله) در سخنی به ابذر، شیفتگی اش به نماز را به شیفتگی انسان گرسنه به غذا و انسان تشنه به آب همانند کرد و فرمود:

گرسنه هرگاه بخورد، سیر می شود و تشنه اگر بنوشد، سیراب می شود، ولی من از نماز سیر نمی شوم(4).

آمده است که نمایندگان طائف به حضور پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) رسیدند و برای پذیرش اسلام چنین شرطی تعیین کردند: ما را از خواندن نماز معاف مدار؛

1. وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۷.

2. مجمع البیان، ج ۲، ص ۲۸۵.

3. محجة البیضاء، ج ۱، ص ۳۵۰.

4. علل الشرایع، ج ۲، ص ۳۶۳.

صفحه

۶۰

زیرا ما رکوع را عیب می دانیم. پیامبر فرمود:

لَا خَيْرَ فِي دِينِ أُنْسٍ فِيهِ رُكُوعٌ وَ لَا سُجُودٌ.

دینی که در آن رکوع و سجده نباشد، خیری در آن نیست.

بعضی از مفسران می گویند آیه ۴۸ سوره مرسلات در رد پیشنهاد آنها نازل شده است:

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ(1).

و چون به آنان گویند رکوع کنید، رکوع نکنند.

f

روزه

سه روز در ماه روزه می گرفت. اولین و آخرین پنج شنبه هر ماه و چهارشنبه نیمه هر ماه (2). تمامی ماه شعبان را روزه می گرفت. با حلوا افطار می کرد و اگر حلوا نبود، روزه اش را با آب ولرم می گشود و می فرمود:

این کار سبب می شود که کبد و معده، پاکیزه، دهان خوش بو و لثه ها محکم شوند و سر درد برطرف شود... دعای روزه دار به هنگام افطار پذیرفته شده است (3).

بر این باور بود که روزه، تنها لب بستن از خوردن و آشامیدن نیست، بلکه دست، پا، چشم، گوش و زبان روزه دار نیز باید روزه بدارد؛ چنان که فرمود: «چه بسیار کسان که از روزه خویش جز گرسنگی و تشنگی سودی نمی برند» (4).

1. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۱۹.

2. اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۶۹.

3. مکارم الاخلاق، ج ۱، ص ۶۹.

4. مسند الشهاب، ج ۲، ص ۳۰۹.

صفحه

۶۱

شیخ کلینی از غبسة العابد نقل می کند: «پیامبر تا زمانی که از دنیا رفت، ماه شعبان و ماه مبارک رمضان و سه روز هر ماه را روزه می گرفت (1)».

شیخ صدوق نقل می کند که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمود:

روزه سه روز در هر ماه؛ یعنی پنج شنبه اول و چهارشنبه وسط و پنج شنبه آخر ماه و روزه ماه شعبان و سوسه و غم دل را از بین می برد و ما خاندان پیامبر در هر ماه، این سه روز را روزه می گیریم (2).

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

پیامبر یک روز به اصحاب خود فرمود: چه کسی همیشه روزگار روزه می گیرد؟ سلمان گفت: من، ای پیامبر. شخصی به سلمان گفت: من در بیشتر روزها می دیم که تو غذا می خوری. سلمان گفت: آن گونه که تو گمان می کنی، نیست. من سه روز در هر ماه روزه می گیرم. خداوند می فرماید: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ امْتَالِهَا؛ کسی که یک حسنه انجام می دهد، ده برابر پاداش می گیرد.» و از طرفی روزه شعبان را هم به ماه مبارک رمضان وصل می کنم و هرکس که چنین کند، ثواب روزه تمام روزگار را دارد. پیامبر به آن مرد فرمود: تو کجا و لقمان حکیم کجا که به سلمان که مانند لقمان حکیم است؛ اعتراض می کنی؟ از او پرس تا به تو پاسخ دهد (3).

شیخ کلینی از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند:

پیامبر در فصل رطب، اولین چیزی که با آن افطار می کرد، رطب بود و در زمانی که خرما بود، با خرما افطار می کرد (4).

1. اصول کافی، ج ۴، ص ۹۱.

2. سنن النبی، ص ۷۱.

3. معانی الاخبار، ص ۶۹.

4. اصول کافی، ج ۴، ص ۱۵۳.

صفحه

۶۲

در برخی روایت ها آمده است: «پیامبر گاهی با کشمش افطار می کرد (1)» شیخ مفید می فرماید:

روایت است که سحری خوردن مستحب است، هرچند با یک لیوان آب باشد و بهتر آن است که با خرما و قاووت سحری بخورند، چون پیامبر به عنوان سحری از اینها می خورد(2).

پیامبر وقت افطار می گفت:

اللَّهُمَّ لَكَ صُومْنَا وَ عَلَيَّ رِزْقِكَ أَفْطَرْنَا، فَتَقَبَّلْهُ مِنَّا.

بار خدایا! برای تو روزه داشتیم و از روزی تو افطار کردیم. پس آن را از ما بپذیر.

و در پی آن می فرمود: «تشنگی به سر آمد و رگ و پی آب گرفت و پاداش آن باقی است(3)».

امیرمؤمنان (علی) علیه السلام (فرمود:

رسول خدا(صلی الله علیه وآله) وقتی نزد دیگران افطار می کرد و غذا می خورد، می فرمود: روزه داران نزد شما افطار کردند و نیکان از طعام شما خوردند و فرشتگان نیکوکار بر شما درود فرستادند(4).

پیامبر خدا به جابرین عبدالله انصاری فرمود:

ای جابر! این ماه رمضان است، هرکس روز آن را روزه بدارد و قسمتی از شب آن را به عبادت بایستد و شکم و فرج خود را از حرام باز دارد و زبان خود را نگه دارد، از گناهان خود مثل بیرون رفتن از این ماه بیرون می رود.

جابر عرض کرد: ای رسول خدا، چه نیکوست این سخن که گفتی! فرمود: «و چه سخت است شرط هایی که کردم(5)».

1. تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۹۸.

2. مقتعه، ص ۵۰.

3. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۴۲.

4. همان، ص ۲۹۳.

5. تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۲۶۰.

همچنین آورده اند: «پیامبر زنی را دید که با زبان روزه به کنیز خود دشنام می داد. پیامبر غذایی طلبید و به آن زن گفت: بخور. عرض کرد: روزه هستم! فرمود: چگونه روزه ای در حالی که به کنیز خود دشنام دادی؟ روزه فقط خودداری از خوردن و نوشیدن نیست، بلکه خداوند، روزه را حجاب همه امور زشت و ناروا ساخته است. چه کم هستند روزه داران و چه بسیارند گرسنگی کشندگان(1)».»

f

13

هم رنگی و دوری از تکلف

پیامبر به تمام معنا از تکلف دور بود و این حقیقت در همه امور زندگی شخصی و اجتماعی آن حضرت مشهود است. بی تکلفی پیامبر در لباس و آراستگی و نشست و برخاستش، به تمام معنا وجود داشت. مانند پادشاهان و اشراف لباس نمی پوشید و از حرکت های پر طمطراق بیزار بود. چنان نبود که در رفت و آمد، خیل مریدان و ملتزمان رکاب همراهی اش کنند. چشم ها را با کبکبه و دبدبه پر نمی ساخت که این سیره «ملاء» است. سادگی، راحتی و بی آلاچی او، همه را مجذوب خود می کرد. چون راه می رفت، قدم هایش را سبک برمی داشت و تند می رفت(2).

این ویژگی بندگان حقیقی خداست که سبک بار و بی پیرایه و فروتن هستند:

وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا. (فرقان: ۶۳)

و بندگان خدای رحمان، آنان هستند که بر روی زمین سبک بال و فروتنانه روند.

1. همان، ص ۲۰۸.

2. الشفاء بتعريف حقوق المصطفى، ج ۱، ص ۹۵.

ابن عباس می گوید:

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا مَشِيَ مَشْيًا يُعْرَفُ أَنَّهُ لَيْسَ بِمَشْنِي عَاجِزٍ وَ لَا بِكَسْلَانَ(1)).

چنان با نشاط راه می رفت که به نظر ناتوان و کسل نمی رسید.

آن چنان بی تکلف بود که وقتی وارد مجلسی می شد، در نزدیک ترین جا به محل ورود خود می نشست: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا دَخَلَ مَنْزِلًا فَعَدَّ فِي أَدْنَى الْمَجْلِسِ حِينَ يَدْخُلُ(2)». همچنین کراهت داشت کسی برای وی به پا خیزد و مردم نیز از این جهت پیش پای آن حضرت بلند نمی شدند(3).

ابو امامه نقل می‌کند: «روزی پیامبر در حالی که به عصا تکیه داده بود، بر ما گذشت و ما به احترام او از جا برخاستیم، به ما گفت: آن سان که ایرانیان برای بزرگ داشتن یکدیگر در پیش پای هم برمی‌خیزند، برنخیزید (4)». همین بی‌پیرایگی او سبب شده بود همه شیفته او شوند. مردمش، او را سخت دوست می‌داشتند و به او عشق می‌ورزیدند (5). ایشان می‌فرمود:

مرا بالاتر از آنچه هستم، قرار مدهید و آن سان که نصارا درباره مسیح سخن گفتند، درباره من سخن مگویید. همانا خداوند پیش از آنکه مرا رسول گیرد، بنده گرفته است (6).

در سیره حضرت آمده است که رسول الله (صلی الله علیه و آله) احترام دیگران را برای خود نمی‌پسندید:

أَنَّهُ كَانَ يَكْرَهُ أَنْ يُقَامَ لَهُ فَكَانُوا إِذَا قَدِمَ لَا يَفْوُمُونَ لِعِلْمِهِمْ كِرَاهَةَ ذَلِكَ فَإِذَا قَامَ قَامُوا مَعَهُ حَتَّى يَدْخُلَ مَنْزِلَهُ (7).

1. مکارم الاخلاق، ص ۲۲.

2. کافی، ج ۲، ص ۶۶۲.

3. مکارم الاخلاق، ص ۱۶.

4. الشفاء بتعريف حقوق المصطفى، ج ۱، ص ۱۶۸.

5. مکارم الاخلاق، ص ۱۶.

6. الكامل في اللغة و الادب، ج ۱، ص ۲۰۳.

7. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۱۱۳.

صفحه

۶۵

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) کراهت داشت کسی برای وی به پا خیزد و مردم نیز از این جهت پیش پای آن حضرت بلند نمی‌شدند، ولی هنگام رفتن، آنان با حضرت برمی‌خاستند و همراهش تا در خانه می‌آمدند.

ابوذر غفاری می‌گوید:

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در میان اصحابش می‌نشست. اگر ناشناسی می‌آمد، نمی‌دانست پیامبر کدام است تا آنکه می‌پرسید. پس از پیامبر درخواست کردیم تا جایگاهی اختیار کند که اگر ناشناسی وارد شد، حضرت را بشناسد. آن گاه سکویی از گِل بنا کردیم، حضرت بر آن می‌نشست و ما نیز گرد او می‌نشستیم.

در حدیث آمده است:

كَانَ مِنْ خَلْقِهِ أَنْ يَبْدَأَ مَنْ لَقِيَهُ بِالسَّلَامِ (1).

از خلق و خوی حضرت آن بود که با هرکس برخورد می‌کرد، پیش از او سلام می‌کرد.

همچنین اول از همه دست می‌داد و مصافحه می‌کرد:

إِذَا لَقِيَ مُسْلِمًا بَدَأَ بِالمُصَافَحَةِ (2).

هرگاه با مسلماني دیدار مي کرد، ابتدا با او دست مي داد.

خدمت کاران شهر مدینه که با ظرف هاي مخصوص، آب را براي اربابان خود مي آوردند، پس از نماز صبح، ظرف هاي آب را خدمت پیامبر مي بردند تا آن حضرت، دست خود را در آنها قرار دهد و به اين صورت متبرک شوند. چه بسا روزهاي سرد که اين کار انجام مي شد و پیامبر بدون اينکه اظهار ناراحتي کند، دست خود را در آن آب هاي سرد مي گذاشت(3).

1. المحجة البيضاء، ج ٤، ص ١٣٤.

2. سنن النبي، ص ٦٢.

3. سفينة البحار، ج ١، ص ٤١٦.

صفحه

٦٦

f

14

انجام کارهاي شخصي

پیامبر در روش و منش خویش استقلال را مي آموخت. آن حضرت در برخوردها و رفتار، مسلمانان را متوجه اين اصل با ارزش در حیات انسان ها مي کرد و شخصیت مستقل را در آنها احيا مي فرمود. لقمان حکيم در وصایاي خود به فرزندش، راز رشد و تعالي پیامبران و راست کرداران را چشم پوشي از غير خدا مي دانست:

فَإِنَّمَا بَلَغَ الْأَنْبِيَاءُ وَالصَّادِقُونَ مَا بَلَّغُوا بِقَطْعِ طَمَعِهِمْ(1).

همانا پیامبران و راست کرداران به آنچه دست یافتند، جز به قطع طمعشان نبود.

آن حضرت کارهاي شخصي خود را به ديگران نمي سپرد و آنچه را خود مي توانست انجام دهد، به ديگران واگذار نمي کرد. در وصف پیامبر اکرم(صلي الله عليه وآله) آمده است:

كَانَ يَخِيطُ ثَوْبَهُ وَيَخْصِفُ نَعْلَهُ وَكَانَ أَكْثَرَ عَمَلِهِ فِي بَيْتِهِ الْخِيَاةَ(2).

رسول خدا(صلي الله عليه وآله) لباس خود را مي دوخت و كفشش را پينه مي کرد و بيشتريين كاري كه در خانه انجام مي داد، دوزنگي بود.

پیامبر خدا كفش خود را پينه مي زد و لباس خود را مي دوخت و در خانه را خود باز مي كرد. شير گوسفندان را مي دوشيد و شتر را مي بست و سپس آن را مي دوشيد. چون خادمش در دستاس كردن خسته مي شد، به او كمك مي كرد(3).

1. بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۴۲۰ .

2. الجامع الصغير، ج ۲، ص ۱۱۶ .

3. اسد الغابه، ج ۱، ص ۲۹ .

صفحه

۶۷

نوشته اند آن حضرت در سفری با اصحاب و یاران خود در جایی که آب بود، توقف کردند تا آماده نماز شوند. پیامبر که به سوی آب می رفت، بدون آنکه با کسی چیزی بگوید، به سوی شتر خویش برگشت. اصحاب متوجه برگشت وی شدند و پرسیدند: چه می خواهید؟ فرمود: می خواهم زانوی شتر خویش را ببندم. گفتند: اجازه دهید ما این کار را برایتان انجام دهیم. فرمود: هرگز در کارهای خود از دیگران ولو به اندازه یک قطعه چوب مسواک کمک نخواهید و کارهای خود را خودتان انجام دهید (1). آن حضرت می فرمود: «کُلُوا مِنْ كَدِّ أَيْدِيكُمْ؛ از دسترنج خود بخورید» (2).»

رسول عزتمند اسلام در روایتی دیگر مژده داده است:

مَنْ أَكَلَ مِنْ كَدِّ يَدِهِ مَرَّ عَلَى الصَّرَاطِ كَالْبَرْقِ الْخَاطِفِ (3).

کسی که از دسترنج خویش بخورد، از صراط چون برق درخشان بگذرد.

همچنین فرمود:

مَنْ أَكَلَ مِنْ كَدِّ يَدِهِ حَلَالًا فَتَحَ لَهُ الْأَبْوَابُ الْجَنَّةِ يَدْخُلُ مِنْ أَيِّهَا شَاءَ (4).

هرکس معاش خود را از دسترنج حلال خویش تأمین کند، درهای بهشت بر او گشوده شود تا از هر یک که خواست، داخل شود.

f

15

حفظ زبان

حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) همواره مراقب زبان خویش بود و در سخنانش نیز نقش بسیار مهم زبان را یادآوری می فرمود:

1. کحل البصر، صص ۶۸ - ۶۹ .

2. بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۳۱۴ .

زبان چنان عذابى مي بيند که هيچ يک از اعضاي بدن چنان رنجي نمي بينند. زبان مي گويد: خداوندگار! مرا چنان شکنجه اي دادی که هيچ عضوي را چنان رنجي ندادی؟ آفریدگار پاسخ مي دهد: از تو سخني برآمد که به خاور و باختر رسيد و در نتيجه آن خون بي گناهان ريخت؛ فال هايي به ناحق گرفته شد و حرمت هايي هتک شد. پس سوگند به ارجمندی خودم تو را چنان عذاب خواهم کرد که هيچ عضوي از اعضا را چنين عذابى نکرده باشم(1).

همچنين فرمود:

من ضامن خانه اي در بالاي بهشت، خانه اي در ميانه بهشت و خانه اي در ورودي بهشت براي کسي هستم که سنيزه جويي در گفتار را رها کند؛ گرچه بر حق باشد. بنده به اوج ايمان نمي رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد(2).

پيامبر اکرم(صلي الله عليه وآله) فرمود:

در قيامت، اهل سخریه و استهزا را مي آورند و براي يکي از آنها، يک در بهشت باز مي شود و به او گفته مي شود که بيا داخل بهشت شو. او با غم و اندوه مي آيد، ولي همين که مي خواهد داخل بهشت شود، در به رويش بسته مي شود. بعد در ديگري باز مي شود و مي گويد بيا از اين در داخل شو. تا نزديک در بهشت مي رسد، در به رويش بسته مي شود و به همين ترتيب در سوم و چهارم و... تا اينکه بالاخره در بهشت به رويش گشوده مي شود، به او مي گويند بيا بيا از اين در داخل شو. او که چندين دفعه مسخره شده است، ديگر باور نمي کند و به طرف در بهشت نمي رود(3).

1. کنز العمال، ج ۳، ص ۵۷۷.

2. بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۲۸.

3. محجة البيضاء، ج ۵، ص ۲۳۶.

نقل است: «شخصي به حضور پيامبر اکرم(صلي الله عليه وآله) رسيد و عرض کرد: من بيشتر گناهان را مرتکب مي شوم، ولي تصميم گرفته ام که خود را اصلاح کنم، ولي نمي دانم چگونه؟ حضرت فرمود: راست بگو و دروغ نگو و هر گناهي را که مي خواهی، انجام بده. او در محضر پيامبر تعهد کرد که هرگز دروغ نگويد. پس از مدت کوتاهی، شيطان او را وسوسه کرد تا کار خلافي انجام دهد. بي درنگ به فکر فرو رفت که اگر من مرتکب چنين عملي شوم و فردا رسول خدا(صلي الله عليه وآله) (از من در اين باره پيرسد، چه بگويم. اگر راست بگويم، حد بر من جاري مي کند و اگر دروغ بگويم، که خلاف تعهد است. به همين ترتيب، هرگاه مي خواست مرتکب گناهي شود، قدری اندیشه مي کرد و به اين ترتيب، ترک دروغ سبب شد ديگر گناهان را نيز ترک کند(1)).»

شوخی طبیعی

اسلام، شوخی را تا زمانی تأیید کرده است که با گناه دیگری مانند تحقیر و تمسخر و افترا و غیبت و مانند آن همراه نباشد. رسول گرامی اسلام با سفارش یاران خود به شوخی طبیعی، به مقدار ضرورت، خود نیز با آنان شوخی می کرد. حضرت علی (علیه السلام) می فرماید:

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (لَيْسَ الرَّجُلَ مِنْ أَصْحَابِهِ إِذَا رَأَهُ مَغْمُومًا بِالدُّعَابَةِ وَكَانَ يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ يُبْغِضُ الْمُعْبَسَّ فِي وَجْهِ أَخِيهِ(2).

1. امالی، ص ۴۱۹.

2. سنن النبی، ص ۶۰.

صفحه

۷۰

رسول الله (صلی الله علیه و آله) هرگاه مردی از اصحابش را غمگین می یافت، او را با شوخی، خرسند می ساخت و می فرمود: خداوند دشمن دارد کسی را که به روی برادرش چهره در هم کشد.

نمونه های دیگری از مزاح های پیامبر در کتاب های احادیث و سیره ذکر شده است. از آن جمله:

1. انجشه، خادم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برای شتر همسر آن حضرت «خُدی(1)» می خواند. پیامبر فرمود: «ای انجشه! با شیشه ها مدارا کن (2)». «کنایه از اینکه زنان، لطیف و ضعیفند ممکن است با شتابان رفتن شتر بترسند و بیفتند».

2. زنی خدمت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) آمد و نام شوهرش را برد. حضرت فرمود: شوهرت همان است که در چشمانش سفیدی هست؟ گفت: نه در چشمانش سفیدی نیست. آن زن به خانه آمد و جریان را برای شوهرش تعریف کرد. مرد گفت: آیا نمی بینی که سفیدی چشم من از سیاهی آن بیشتر است (3).

3. پیامبر به پیرزنی از قبیله اشجع فرمود: پیرزنان وارد بهشت نشوند. بلال حبشی که سیاه چهره بود، آن پیرزن را ناراحت دید و جریان را به رسول الله (صلی الله علیه و آله) باز گفت. پیامبر فرمود: سیاه هم به بهشت نمی رود. بلال و پیرزن هر دو ناراحت بودند که ناگهان عباس، عموی پیامبر که پیرمرد بود، آن دو را دید و حال آنان را برای پیامبر بازگو کرد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: پیرمرد هم به بهشت نمی رود. همه غمگین شده بودند. پیامبر که چنین دید، همه آنها را فراخواند، دلشان را نرم کرد و فرمود: «خداوند، پیرزنان، پیرمردان و سیاهان را به نیکوترین شکل برمی انگیزاند و آنان جوان و نورانی شده به بهشت می روند (4)».

1. نوعی از خواندن که باعث حرکت بیشتر شتر می شود.

2. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۹۴.

3. همان.

4. همان، ص ۲۹۵.

صفحه

۷۱

4. سیره رسول الله (صلي الله عليه وآله) (به گونه اي بود که به يارانش اجازه مي داد تا در حضور مبارکش، گفته هاي طنز آميز ادا کنند. آنان نيز به پيروي از پيامبر اکرم (صلي الله عليه وآله) (از شوخي هاي ناپسند پرهيز داشتند، ولي از شوخي هاي پسندیده دريغ نمي کردند. از جمله، نعيمان، مرد شوخ طبعي بود. روزي عربي را با يک خيک عسل ديد. آن را خريد و به خانه عايشه برد. رسول خدا (صلي الله عليه وآله) (پنداشت که به عنوان هديه آورده است. نعيمان رفت و اعرابي بر در خانه پيامبر ايستاده بود. چون انتظارش طولاني شد، صدا زد: اي صاحب خانه! اگر پول نداريد، عسل را برگردانيد. رسول خدا (صلي الله عليه وآله) (جريان را دريافت و قيمت عسل را به آن شخص پرداخت. پيامبر چون زماني ديگر، نعيمان را ديد، فرمود: چرا چنين کردي؟ گفت: ديدم رسول خدا (صلي الله عليه وآله) (عسل را دوست مي دارد و اعرابي هم يک خيک عسل داشت. پيامبر خدا از کار نعيمان خنديد و به او هيچ گونه درشتي نکرد (1).

رسول خدا (صلي الله عليه وآله) (هم کلام خویش را با تبسم مي آميخت و هم چهره اي خندان داشت و هم به چهره ديگران لبخند مي زد. در حديث است:

كَانَ أَكْثَرَ النَّاسِ تَبَسُّمًا وَ ضِحْكَاً فِي وُجُوهِ أَصْحَابِهِ (2).

بیش از همه، لبخند داشت و بر روي يارانش لبخند مي زد.

5. امام موسي بن جعفر (عليه السلام) (مي فرمايد: «عربي بدوي نزد پيامبر مي آمد و هديه و سوغاتي به پيامبر اهدا مي کرد. بعد همان ساعت مي گفت: پول سوغات و هديه ما را بدهيد. رسول خدا (صلي الله عليه وآله) (نيز مي خنديد. پس از آن جريان هر وقت غمگين مي شد، مي فرمود: آن اعرابي کجاست. کاش پيش ما مي آمد (3).»

1. همان، ص ۲۹۶.

2. المحجة البيضاء، ج ۴، ص ۱۳۴.

3. اصول كافي، ج ۲، ص ۶۶۳.

صفحه

۷۲

6. پيامبر از پشت سر کسي آمد و بازوي او را گرفت و فرمود: «چه کسي اين «بنده» را مي خرد؟» (و منظور حضرت، بنده خدا بود).

7. شوخي و مزاح ظريف و زيباي رسول اکرم (صلي الله عليه وآله) (و امير مؤمنان علي) (عليه السلام) (درباره خوردن خرما نيز معروف است. گفته اند روزي آن دو گرامي با هم خرما مي خوردند که پيامبر، هسته ها را جلوي علي) (عليه السلام) (مي گذاشت و در پايان فرمود: هر که هسته اش بيشتتر باشد، پرخور بوده است! امير مؤمنان در پاسخ گفت: هر که با هسته خورده باشد، پرخورتر بوده است (1).

8. همچنین از شوخ طبعی پیامبر اکرم(صلي الله عليه وآله) چنین نقل می کنند که حضرت برخی یاران را از پشت سر بغل می گرفت و دو دستش را بر چشمان آنان می گذارد تا آنان را بیازماید که آیا می توانند با چشم بسته، طرف مقابل را تشخیص دهند یا نه(2).

9. رسول خدا(صلي الله عليه وآله) تنها خود، شوخی را آغاز می کرد، بلکه زمینه فرح را برای یاران خود فراهم می آورد.

روزی مرد عربی بر آن حضرت - که بسیار اندوهگین می نمود - وارد شد. وی می خواست چیزی بپرسد. اصحاب گفتند: نپرس! چهره پیامبر چنان گرفته است که جرئت پرسیدن نداریم. چهره پیامبر هرگز گرفته نبود، مگر هنگام نزول آیات موعظه یا آیات قیامت. او گفت: مرا به حال خود واگذارید. سوگند به خدایی که او را به پیامبری برانگیخت، هرگز رهايش نمی کنم تا خنده بر لبانش ظاهر شود. آن گاه به پیامبر گفت: ای رسول خدا! شنیده ام دجال با نان و غذا نزد مردم گرسنه می آید. پدر و مادرم به فدایت. آیا باید غذا نخورم تا از لاغری بمیرم یا بهتر است نزد دجال

1. ملامحسن فیض کاشانی، التحفة السنیة، ص ۳۲۳.

2. سید نعمت الله جزایری، زُهر الربیع، ص ۷.

صفحه

۷۳

غذای کافی بخورم و چون سیر شدم، به خدا ایمان آورم؟ پیامبر اکرم(صلي الله عليه وآله) (آن قدر خندید که دندان های مبارکش نمایان شد. سپس فرمود: خیر! خداوند تو را به وسیله آنچه دیگر مؤمنان را بی نیاز می کند، بی نیاز می سازد(1).

9. نقل است روزی حضرت محمد(صلي الله عليه وآله) (به صهیب بن سنان فرمود: در حالی که از چشم درد رنج می بری، خرما می خوری؟ صهیب گفت: این چشم من درد می کند و من خرما را با طرف دیگر می خورم(2).

10. روزی ابوهریره کفش حضرت را ربود و آن را نزد خرمافروشی گرو گذاشت و خرما گرفت. مشغول خوردن بود که پیامبر سر رسید و از او پرسید: ای ابا هریره! چه می خوری؟ پاسخ داد: کفش پیامبر را(3).

در مکتب رسول الله(صلي الله عليه وآله) (شوخی باید به اندازه ای باشد که مایه تخریب شخصیت گوینده آن نشود. قیس بن سعد، یار جوان پیامبر پس از توصیف شوخ طبعی حضرت می گوید: «به خدا سوگند! آن حضرت با آن شگفتی و خنده، هیبتش از همه افزون تر بود(4).»

زیاده روی در شوخی، ابهت انسان را درهم می شکند و اسلام هم برای شخصیت پیروان خود ارزش والایی قائل شده است. بنابراین، رسول خدا(صلي الله عليه وآله) (افراط در شوخی را نکوهش می کرد): «لَا تَمْزُحْ قَبْدَهُ بَهاؤُكَ» [از شوخی [زیاد] بهره یز؛ زیرا ارزش و قداستت شکسته می شود(5)].

در شوخی نباید از وسایل نامشروعی چون دروغ، برای خندان دیگران بهره گرفت. رسول گرامی اسلام در هشدار می فرماید:

1. محجة البیضاء، ج ۴، ص ۱۳۴.

2. زُهر الربیع، ص ۷.

3. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۹۶.

4. منتهی الآمال، ج ۱، ص ۱۵۱.

5. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۴۸.

صفحه

۷۴

وَيْلٌ لِّلَّذِي يُحَدِّثُ فَكْذِبَ لِيَضْحَكَ بِهِ الْقَوْمُ وَيْلٌ لَهُ، وَيْلٌ لَهُ (1).

وای بر کسی که کلام دروغی را نقل کند تا دیگران بخندند. وای بر او، وای بر او.

مزاح باید از زشتی گفتار و نادرستی عاری باشد. پیامبر می فرمود:

إِنِّي لَا أَمْزُحُ وَلَا أَقُولُ إِلَّا حَقًّا (2).

من شوخی نمی کنم و سخنی نمی گویم، مگر آنکه در چارچوب حق باشد.

یکی از یاران پیامبر از ایشان پرسید: آیا در اینکه با دوستان خود شوخی می کنیم و می خندیم، اشکالی هست؟ پیامبر در پاسخ فرمود: «اگر سخنی ناشایست در میان نباشد، اشکالی ندارد (3)».

از سوی دیگر، خنده زیاد و قهقهه نیز عظمت و متانت آدمی را از بین می برد. از این رو، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

إِيَّاكَ وَ كَثْرَةَ الضَّحْكِ فَإِنَّهُ يُمِيتُ الْقَلْبَ (4).

از خنده بسیار برحذر باش که دل را می میراند.

تبسم، بهترین نشانه شادی و نشاط است. چهره رسول الله (صلی الله علیه و آله) نیز هنگام دیدار یاران بیش از دیگران شاداب و خندان می نمود و گاه چنان می خندید که دندان های مبارکش نمایان می شد (5). ابوالدرداء می گوید: «(رسول خدا) صلی الله علیه و آله (هرگاه سخنی می فرمود، سخنش با لبخند همراه بود (6))».

1. همان، ص ۸۸.

2. همان، ج ۶۶، ص ۷.

3. کافی، ج ۲، ص ۱۹۲.

4. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۲۸۵.

5. محجة البيضاء، ج ۴، ص ۱۳۴.

6. مکارم الاخلاق، ج ۱، ص ۵۸.

صفحه

۷۵

استقامت و پایداری

مهم تر از کسب پیروزی، نگه داری دستاوردهای آن است که تنها در سایه استقامت و پایداری امکان پذیر خواهد بود. در همین زمینه، وقتی آیه شریفه سوره هود نازل شد، این حقیقت که بقای پیروزی به استقامت مردم بستگی کامل دارد، پیامبر را به سختی، به تفکر واداشت:

فَأَسْتَقِمُّ كَمَا أُمِرْتُ وَ مَنْ تَابَ مَعَكَ وَ لَا تَطْعَمُوا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ. (هود: ۱۱۱)

پس چنان که مأمور شده ای، استقامت کن و کسانی نیز که همراه تو رو به خدا کرده اند، استقامت بکنند و از حد مگذرید که خداوند به آنچه می کنید، بیناست.

از ابن عباس نقل است که هیچ آیه ای شدیدتر و مشکل تر از این آیه بر پیامبر نازل نشد. به همین دلیل، هنگامی که اصحاب آن حضرت از وی پرسیدند که چرا به این زودی موهای شما سپید شده و آثار پیری در شما نمایان گشته است، فرمود: «سوره هود و واقعه مرا پیر کرد(1)».

به راستی چرا این آیه این قدر بر پیامبر گران و سنگین بود؟ آیا امر به استقامت به آن بزرگوار این شدت و سنگینی را سبب گشته بود؟ او که خود اسوه استقامت بود؛ سیزده سال استقامت در مکه و ده سال استقامت در مدینه. بنابراین، چه چیز این آیه، آن همه سنگینی و فشار بر حضرت وارد آورده بود که موجب سپید شدن موها و فرا رسیدن پیری وی شده بود؟ آیا امر به استقامت موجب شده بود؛ حال آنکه خطاب «وَ اسْتَقِمُّ كَمَا أُمِرْتُ» «شورا: ۱۵»

[۱ صدوق، امالی، ص ۱۹۴.

صفحه

۷۶

پیش تر نازل گشته بود. این بار سخن از «من تاب معک» بود. برای آنکه پیروزی بماند، امت تو باید استقامت کند و پیامبر نگران این امر بود.

هنگامی که آیه شریفه نازل شد، پیامبر فرمود: «شَمْرُؤَا شَمْرُؤَا (1)؛ دامن به کمر بزید! دامن به کمر بزید (یعنی وقت کار و تلاش بسیار است)». از آن پس ایشان هرگز خندان دیده نشد.

پیامبر نگران آینده امت بود؛ چون صلاح و خیر و سعادت شان در گرو استقامت آنها بود (2). پیامبر، الگویی تمام عیار ثبات نفس و استقامت به شمار می رفت (3). یاران مقاوم و پرتلاش ایشان نیز استقامت و پایداری را از رسول الله صلی الله علیه و آله (آموخته بودند. در آن هنگام که مشرکان، محمد صلی الله علیه و آله و او علی علیه السلام را محاصره کرده بودند، ناگاه چشم پیامبر به ابودجانه افتاد. فرمود: ابودجانه! من بیعت خود را از تو برگرفتم و به سلامت بیرون شو و به هر جا خواهی برو، ولی علی، او از من و من از اویم. ابودجانه گریه کرد و گفت: به خدا سوگند، هرگز خود را از بیعت تو رها نمی کنم. به کجا بروم؛ به سوی زعم بروم که خواهد مرد. به خانه خود بروم که خراب خواهد شد یا به طرف مال خود برگردم که فانی می شود یا به سوی اجل بگریزم که زود می رسد؟ حضرت رسول از مشاهده قطره های درشت اشک که از دیدگان ابودجانه

می ریخت، بر او رقت کرد و اجازه مبارزه داد. از یک طرف، علی(علیه السلام) و از طرف دیگر، ابودجانه با کفار جنگیدند. در این هنگام، ابودجانه از کثرت جراحت بر زمین افتاد. علی(علیه السلام) او را برداشت و خدمت پیامبر آورد. ابودجانه عرض کرد: یا رسول الله! آیا بیعت خویش را به انجام رسانیده ام؟ آن حضرت فرمود: آری و در حق او دعای خیر گفت.

1. الدر المنثور، ج ۳، ص ۳۵۱.

2. سیره نبوی، دفتر اول، ص ۴۶۹.

3. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۱۷۵.

صفحه

۷۷

باز علی(علیه السلام) یک تنه به جنگ درآمد. آن قدر در رزم کوشید که بدن مبارکش نود زخم برداشت و شانزده مرتبه هنگام حمله آوردن بر زمین افتاد که در چهار مرتبه از آن، جبرئیل به صورت مردی نیکو صورت، آن حضرت را از زمین بلند کرد. ناگاه پیامبر دید که پاهای علی(علیه السلام) (از فشار درگیری لرزان شده است. پس سیلاب اشک از دیده فرو ریخت و عرض کرد: پروردگارا! مرا وعده دادی که دین خود را قوی و غالب کنی و البته اگر بخواهی، بر تو دشوار نیست(1).

این الگوهای استقامت چنان مطیع حق بودند که از هرگونه سختی و مشکلی در راه اطاعت او استقبال می کردند. آنها با یقین به راه خود و ایمان به مقصد، هرگز از درگاه اطاعت حق خارج نشدند.

وقتی دعوت علنی پیامبر آغاز شد و ایشان مردم را به اطاعت خدا فرا خواند و بت ها را نفی کرد، سران قریش سراغ ابوطالب رفتند که از مرام پیامبر دفاع می کرد. آنان با او اتمام حجت کردند و گفتند که برادرزاده ات به خدایان ما عیب می گیرد و پدران ما را گمراه می داند. یا خودت جلوی او را بگیر یا ما با تو کارزار می کنیم.

ابوطالب سخنان قریش را با پیامبر در میان گذاشت. آن حضرت در پاسخ فرمود: اگر خورشید را در دست راستم و ماه را در دست چپم قرار دهند، هرگز از دعوت خود دست برنمی دارم تا اینکه آن را انتشار دهم یا در راه آن کشته شوم. پس از این موضع گیری صریح و محکم پیامبر، ابوطالب که خود نمونه استقامت بود، خطاب به او گفت: به راه خود ادامه بده و هرچه می خواهی بگو. به خدا سوگند، هرگز از یاری تو دست برنخواهم داشت(2).

در دوران سخت گیری قریش، رسول اکرم(صلی الله علیه و آله) (از اینکه آشکارا به نماز و عبادت بپردازد، باکی نداشت. گاهی آن حضرت به همراه علی(علیه السلام) و همسرش،

1. ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۵۷.

2. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۷۸.

صفحه

۷۸

خدیجه در کنار خانه کعبه به نماز می ایستاد. روزی عقیف کندي آنها را در آن حالت دید. از عباس بن عبدالمطلب پرسید: اینها چه کسانی هستند و این چه آیینی است؟ گفت این آیین برادرزاده من محمد است که خدا، او را به نبوت برگزیده است و این زن، همسر او و این جوان، برادرزاده من، علی بن ابی طالب است(1).

کفار قریش در برخورد با شخص رسول اکرم(صلي الله عليه وآله) (به ناسزا گویی و توهین می پرداختند تا او دست از دعوت خویش بکشد، ولی استقامت رسول الله(صلي الله عليه وآله)ستودني بود. روزی پیامبر در مسجد الحرام در حال سجده بود. عقبه بن ابی معیط مقداری خون و فضولات شکم شتری را که در گوشه ای ریخته بودند، برداشت بر سر و گردن رسول اکرم(صلي الله عليه وآله) نهاد. دخترش، فاطمه آنها را از سر و گردن رسول الله(صلي الله عليه وآله) برداشت و آله (برداشت و ایشان بار دیگر به نماز ایستاد. این بار عقبه، بالاپوش خود را به گردن پیامبر پیچید و به سختی فشار داد و نزدیک بود ایشان را خفه کند که ابوبکر فرا رسید، دست عقبه را گرفت و او را به کناری کشید.

روزی دیگر به دیوار کعبه تکیه داده و در سایه آن آرمیده بود که خباب بن ارت از ستم های قریش شکایت کرد و گفت: آیا وقت آن نرسیده است که برای ما از خدا فرج و گشایش بخواهی. پیامبر برخواست و نشست و در حالتی که رنگ رخسارش برافروخته بود، گفت: «هنوز به پای خداپرستان پیشین نرسیده اید. بدن آنها را با شانه های آهنین چنان می خراشیدند تا به استخوان می رسید. با آره به دو پاره شان می کردند و آنان همچنان در راه دین و عقیده شان استقامت می کردند. سوگند می خورم که خداوند، دین خود را سرانجام پیروز خواهد ساخت(2)».

1. اسیره حلبی، ج ۱، ص ۳۰۶.

2. صحیح بخاری، ج ۵، صص ۴۵ و ۴۶.

آری، محاصره سه ساله در شعب ابوطالب، گرسنگی، محرومیت و آوارگی نتوانست استقامت پیامبر و یارانش را درهم شکند. ایشان پس از بیست و سه سال مبارزه، هدف خویش را پیش برد و دین اسلام را گسترش داد.

f

نظم و انضباط

پیامبر اسوه نظم و انضباط بود. نظمی دقیق و الهی بر همه شئون رفتاری وی سایه افکنده بود. وی صف های نماز را منظم می داشت و سخت بر آن تأکید می کرد و می فرمود:

سَوُّوا بَيْنَ صُفُوفِكُمْ وَ حَادُوا بَيْنَ مَنَاكِبِكُمْ لَا يَسْتَحْوِذُ عَلَيْكُمُ الشَّيْطَانُ(1).

میان صف ها را پر کنید و دوش به دوش یکدیگر بایستید تا شیطان بر شما چیره نشود.

پیامبر آن قدر نسبت به نظم حساس بود که در سخن دیگری با شدت بیشتری، رعایت این هماهنگی را از نمازگزاران می‌طلبد:

أَقِيمُوا صُفُوفَكُمْ فَإِنِّي أُرَاكُمْ مِنْ خَلْفِي كَمَا أُرَاكُمْ مِنْ قُدَامِي وَ مِنْ بَيْنَ يَدَيَّ وَ لَا تَخَالِفُوا فَيُخَالِفَ اللَّهُ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ (2).

صف هایتان را به پا دارید (و بدانید) که من شما را از پس سر می‌بینم، همان گونه که از جلو می‌بینم. نامرتب نباشید؛ که خداوند دل‌های شما را از یکدیگر دور می‌گرداند.

1. وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۴۷۲.

2. من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۸۵.

صفحه

۸۰

نعمان می‌گوید :

حضرت همواره صف‌های نماز ما را منظم می‌کرد؛ آن چنان که تیرهای کشیده و صاف را ردیف می‌کنند. روزی برای آغاز نماز ایستاد و چیزی نمانده بود که تکبیرة الاحرام را نیز بگوید که دید مردی سینه‌اش را جلو داده است. سپس فرمود: بندگان خدا یا صف هایتان را منظم کنید یا (همین بی‌نظمی در شما تأثیر می‌گذارد و) میانتان اختلاف خواهد افتاد (1).

از ابوذر غفاری نقل شده است که پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) فرمود:

بر عاقل واجب است که برای خود ساعت‌هایی را داشته باشد. ساعتی برای مناجات با پروردگار؛ ساعتی برای رسیدگی به کردار خود؛ ساعتی برای اندیشه در آنچه خداوند نسبت به او انجام داده است و ساعتی برای خلوت خویش و بهره‌گرفتن از حلال (2).

بنابراین، شأن انسان عاقل، برنامه‌ریزی و نظم است و سیره انبیای الهی نیز بر نظم استوار بوده است.

رسول الله (صلی الله علیه و آله) در ساعت معینی از شبانه روز به همسرانش سر می‌زد (3). چون به خانه می‌رفت، وقتش را سه قسمت می‌کرد: بخشی برای پروردگار و الا (و راز و نیاز با او)؛ قسمتی برای خانواده‌اش و پاره‌ای برای خودش. همچنین گاه آن ساعت را که به خود اختصاص داده بود، بین خود و مردم تقسیم می‌کرد (4).

1. فیض القدیر، ج ۴، ص ۳۹۶.

2. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۲۳.

3. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۷۱.

4. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۱۵۰؛ حلیة الابرار، ج ۱، ص ۱۷۴.

صفحه

۸۱

پیامبر اکرم(صلي الله عليه وآله) در آرایش نظامی و نظم دادن به صف های سربازان اسلام چنان دقیق بود که هرگاه شانه سربازی جلوتر بود، او را به عقب می برد و پس از منظم ساختن صف ها، برای آنان خطبه می خواند(1).

در جنگ موته، پیامبر اکرم(صلي الله عليه وآله) لشکری سه هزار نفری فراهم ساخت و برای این لشکر، سه فرمانده برگزید که در صورت شهادت هر کدام، دیگری فرماندهی را برعهده گیرد: جعفر بن ابی طالب؛ زید بن حارثه؛ عبدالله بن رواحه. همچنین دستور داد در صورت به شهادت رسیدن نفر سوم، لشکریان، خود، یک نفر را به فرماندهی برگزینند(2).

همچنین نقل است که ایشان گروهی ده نفری را که طلحه نیز در میان آنان بود، برای جهاد به منطقه ای فرستاد و به آنان فرمود: اسم رمز شما «یا عشرة» (= ای ده نفر) باشد. اسم رمز رسول خدا(صلي الله عليه وآله) در یکی از جنگ ها «یا کُلُّ خیر» و در جنگی دیگر «أمتٌ أمتٌ» (=بمیر، بمیر) بوده است. همچنین کسی از رسول خدا(صلي الله عليه وآله) شنید که آن حضرت می فرماید: «هرگاه دشمن به منطقه شما وارد شد، اسم رمزتان «طم لاینصرون» باشد(3).

پس از جنگ بدر، پیامبر اعظم(صلي الله عليه وآله) دستور داد شهیدان مسلمان را در قبر گذارند و فرمود: قبرها را در یک ردیف قرار دهید و دقت کنید که ظاهر قبرها خوب و زیبا باشد. یکی از مسلمانان گفت: ای رسول خدا! اگر ظاهر قبرها خوب و زیبا نباشد، تصور می کنید که شهیدان را ناراحت کند؟ پیامبر در پاسخ فرمود: آنها را ناراحت نمی کند، بلکه زندگان را ناراحت و اندوهگین می کند؛ زیرا مشاهده یک قبر زشت و ناهمگون یکی از مناظر غم انگیز است(4).

1. فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۳۸۰.

2. همان، ص ۲۸۹.

3. جعفر ابن حیان اصفهانی، اخلاق النبی، ص ۱۳۵.

4. محمد پیامبری که از نو باید شناخت، ص ۲۳۳؛ داستان ها و پندها، ج ۶، ص ۶۷.

صفحه

۸۲

نظم و ترتیب و مانور نظامی سپاه اسلام برای فتح مکه به فرماندهی رسول گرامی اسلام نیز نشان دهنده اهمیت دادن رسول اعظم(صلي الله عليه وآله) به نظم و انضباط نظامی است.

هنگام فتح مکه، عباس در مورد ابوسفیان پیشنهادی به پیامبر اسلام داد. وی گفت: ابوسفیان فرد نیرنگ بازی است. اینک همه امیدهای او به ناامیدی تبدیل شده است، ولی در مورد اینکه بین مسلمانان اختلاف ایجاد شود و در نتیجه شکست بخورند، امیدوار است. از این رو، بجاست که او در این زمینه نیز ناامید گردد. پیامبر به عباس فرمود: این مأموریت با توست که ابوسفیان را به کنار بیابان در تنگنای محل عبور لشکر بیآوری تا صلاحیت لشکر اسلام و اتحاد و استواری و به هم پیوستگی آنها را بنگرد و دیگر امیدی برای او در مورد اختلاف افکندن بین مسلمانان نماند.

عباس مأموریت خود را به خوبی انجام داد. پیامبر اعظم(صلي الله عليه وآله) لشکر ده هزار نفری اسلام را به چند گردان تقسیم کرد. آن گاه سپاه اسلام، گردان به گردان در برابر چشم ابوسفیان حرکت کردند.

ابوسفیان که سخت تحت تأثیر لشکر اسلام قرار گرفته بود و گردان های رزمی سپاه اسلام را تماشا می کرد، وقتی که یک گردان از سپاه اسلام نزدیک او رسید، مضطربانه گفت: این محمد است که پیشاپیش می آید؟ عباس گفت: نه، این خالد بن ولید است. گردان دیگر نزدیک آمد، ابوسفیان گفت: این (اشاره به فرمانده)

محمد)صلي الله عليه وآله (است؟ عباس گفت: نه، او زبير است. گردان ها يکي پس از ديگري با کمال صلابت و شکوه، رژه مي رفتند. پيامبر اعظم)صلي الله عليه وآله (نيز در ميان گردان انصار بود و سعد بن عبادہ در آخر اين گردان، پرچم اسلام را حمل مي کرد. وقتي اين گردان به ابوسفیان رسيد، سعد با خشم فریاد زد: امروز روز

انتقام است. امروز روز اسير گرفتن زنان و کودکان است. اي گروه اوس و خزرج! امروز روزي است که بايد شما خون پاک عزيزان جنگ اُحد را از اين کافران بخواهيد و انتقام بگيريد.

وقتئ ابوسفیان اين سخن را شنيد، عباس را رها ساخت و با شتاب زدگي خاصي در ميان ازدحام جمعيت به سوي پيامبر اعظم)صلي الله عليه وآله (رفت و عاجزانه رکاب اسب آن حضرت را بوسيد و سخن سعد را به آن حضرت بازگو کرد. پيامبر اکرم)صلي الله عليه وآله (فرمود: سخن سعد درست نيست. آن گاه به علي)عليه السلام (فرمود: نزد سعد بن عبادہ برو و پرچم را از او بگير و با همراهان با کمال رفاقت و مدارا، وارد مکه شويد.

ابوسفیان کمي آرام گرفت، ولي با شتاب زدگي و هيجان ناشي از ترس به سوي مکه رفت. قریش به استقبال او شتافتند، ولي او را ژولیده و غبار آلوده ديدند و پرسيدند: چه خبر است؟ در پاسخ گفت: سپاه بزرگ اسلام به سوي مکه مي آيد، ولي هرکس داخل خانه من شود، در امان است. (چون رسول الله)صلي الله عليه وآله (اين گونه فرموده بود).

همسرش، هند وقتئ اين سخن را شنيد، ناراحت شد و کافران را از ورود به خانه خود بازداشت و گفت: اين پير ناپاک) ابوسفیان (را بکشيد که ديگر چنين سخني نگويد. ابوسفیان به هند گفت: واي بر تو، من گردان هاي نيرومند و پيرصلايتشان را ديدم و يگه سواران چابکي را مشاهده کردم که از فرزندان دليرمردان بزرگ هستند و سيماي شاهان کنده و جوانان حمير را در آنها ديدم. واي بر تو، خاموش باش، که حق فرا رسيد و بلا و گرفتاري نزديک شد(1).

1. اعلام الوري، ص ۱۱۶.

f

19

قناعت و ساده زيستي

ساده زيستي براي پيامبر اکرم)صلي الله عليه وآله (يک اصل بود. روش او در خوراک، پوشاک، مسکن و برخورد با افراد، سادگي بود و در تمام رفتارهايش اصل سادگي و سبک بودن مئونه به چشم مي خورد(1).

علي(عليه السلام) در نهج البلاغه جمله اي دارد كه سيره پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) را تفسير مي كند. در قسمتي از آن مي فرمايد:

مَعَ قَنَاعَةٍ تَمَلُّ الْقُلُوبَ وَ الْعُيُونَ عَنِّي(2).

خدا به آنها در درونشان نيروي عزم و تصميم و اراده داد، با قناعتی که دل ها و چشم ها را از نظر بي نيازي پر مي کند(3).

به فرموده امام علي(عليه السلام)، پيامبران در زيّ قناعت و سادگي بودند و اين سياستشان بود. سياست الهي آنها، علاوه بر چشم ها، دل ها را هم پر مي كرد، ولي نه با جلال و شكوه ظاهري، بلكه با جلال معنوي كه با سادگي همراه بود. پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) به قدری از جلال و حشمت هاي ظاهري تنفر داشت كه سراسر زندگي او از اين قضيه پر است.

اگر سواره بود و يك پياده مي خواست با او بيايد، مي گفت: برادر! يكي از كارها را بايد انتخاب بكني: يا تو جلو برو تا من از پشت سرت بيايم يا من

1. همان، صص ۱۰۱ و ۱۰۳.

2. نهج البلاغه، شهيدی، قسمتي از خطبه ۱۹۲ (قاصعه)، ص ۲۱۵.

3. سيري در سيره نبوي، صص ۱۰۷ و ۱۰۸.

صفحه

۸۵

مي روم و تو بعد بيا. يا اگر هم ممكن بود كه دو نفري سوار بشوند، مي فرمود: بيا دو نفري با همدیگر سوار مي شويم. در مجلس كه مي نشست، مي گفت: [به شكل] حلقه بنشينيم كه مجلس ما بالا و پايين نداشته باشد. حضرت تا زنده بود، از اين اصل تجاوز نكرد و اين شيوه را براي رهبر جامعه، ضروري و لازم مي دانست. علي(عليه السلام) نيز در زمان خلافت خویش، اين اصل را رعايت مي كرد؛ چون اسلام هرگز به رهبر اجازه نمي دهد كه براي خودش، جلال و جبروت قائل شود. جلال و جبروت، در معنويت، قناعت و روح فرد است، نه در جسم و تشكيلات ظاهري اش (1). منطق عملي پيامبر اعظم(صلي الله عليه وآله) چنين بود: ساده و بي پيرايه، مردمي، به دور از تجمل و رفتوآمدهاي تشريفاتي. سيره نويسان درباره اش نوشته اند: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ(صلي الله عليه وآله) خَفِيفَ الْمُؤْنَةِ: پيامبر (در زندگي) كم خرج بود(2)».

امام علي(عليه السلام) (مي فرمايد :

و كافي است روش پيامبر را سرمشق خویش قرار دهی. همچنين او سرمشق توست در بي ارزش بودن دنيا و رسوايي ها و بدی هايش؛ چه اينكه دنيا از او گرفته شده، ولي براي ديگران مهيا گرديد(3).

ايشان در بياني ديگر مي فرمايد :

در زندگي رسول خدا(صلي الله عليه وآله) (اموري است كه تو را به عيب هاي دنيا آگاه مي سازد، چه اينكه او و نزديكانش در آن گرسنه بودند و با اينكه مقام بزرگي در پيشگاه خداوند داشت، زينت هاي دنيا را از او دريغ داشت. بنابراين، هر كس با عقل خویش بايد بنگرد كه آيا خداوند با اين كار، پيامبرش را گرامي داشته يا به او اهانت کرده است؟ اگر كسي بگويد او را

1. همان، صص ۱۱۰ و ۱۱۱.

2. ارشاد القلوب، ص ۱۱۵.

3. نهج البلاغه، خطبه ۱۶۰.

صفحه

۸۶

تحقیر کرده است که - به خدا سوگند - این دروغ محض است و اگر گوید او را گرامی داشته است، باید بداند خداوند، دیگران را) که زینت های دنیا را به آنها داده) گرامی نداشته است؛ چه اینکه دنیا را برای آنها گسترده و از نزدیک ترین افراد به او دریغ داشته است.

بنابراین، (کسی که بخواهد خوشبختی واقعی پیدا کند) باید به این فرستاده خداوند اقتدا کند، گام در جای گام هایش بگذارد و از هر دری که او داخل شده است، وارد شود و اگر چنین نکند، از هلاکت ایمن نشود(1).

ابن ابی الحدید نیز در شرح قول امام علی(علیه السلام) (درباره پیامبر اسلام که فرمود: «لَمْ يَضَعْ حَجْرًا عَلَيَّ حَجْرٌ» می نویسد: «رسول خدا) صلی الله علیه وآله (از دنیا رفت، بدون اینکه سنگی را بر سنگی نهاده باشد(2)).»

عمر بن خطاب می گوید: با اجازه قبلی به حضور رسول خدا(صلی الله علیه وآله) رسیدم و آن حضرت را در حجره) ام ابراهیم (ملاقات کردم. دیدم بر فرشی بسیار ساده آرمیده که قسمتی از بدنش روی خاک زمین و قسمتی دیگر روی فرش است. زیر سرش هم منکایی از لیف خرما قرار دارد. بر او سلام کردم و در محضرش نشستم. عرض

کردم: ای پیامبر خدا! تو برگزیده خداوند در میان همه مخلوقات هستی. در حالی که قیصر و کسری (شاهان روم و ایران) بر فرش های طلا بافت و دیبا و ابریشم می آرند، ولی تو که مقامت از آنها بالاتر است، چنینی؟ پیامبر در پاسخ فرمود:

آنها در عیش و نوش و بهره مندی از لذت ها و شادی ها در همین دنیا شتاب کردند، در حالی که دنیا محل گذر و ناپایدار است و بهره های آن نابود می شود، ولی زندگی خوش ما برای آخرت، تأخیر افتاده است و من سرای جاوید آخرت را برگزیده ام(3).

1. همان.

2. شرح ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۲۳۵.

3. مجمع البیان، ج ۹، ص ۸۸.

صفحه

۸۷

f

حضرت باقر(عليه السلام) فرمود: مردی از پیروان رسول اکرم(صلي الله عليه وآله) به نام سعد بسیار مستمند بود و جزو اصحاب صفة به شمار می رفت. وی تمام نمازهای شبانه روزی را پشت سر پیامبر به جا می آورد. آن جناب از تنگ دستی سعد متأثر بود. روزی به او وعده داد که اگر مالی به دستم بیاید، تو را بی نیاز می کنم. مدتی گذشت و چیزی به دست ایشان نیامد. افسردگی پیامبر از وضع سعد بیشتر شد. در این هنگام، جبرئیل نازل گردید و دو درهم با خود آورد و عرض کرد: خداوند می فرماید ما از اندوه تو به واسطه تنگ دستی سعد آگاهیم. اگر می خواهی از این حال خارج شوی، دو درهم را به او بده و بگو خرید و فروش کند.

حضرت رسول دو درهم را گرفت. وقتی برای نماز ظهر از خانه خارج می شد، سعد را دید که بر در یکی از حجره های مقدسه به انتظار ایشان ایستاده است. فرمود: آیا می توانی تجارت کنی؟ عرض کرد: سوگند به خدا که سرمایه ندارم. پیامبر دو درهم را به او داد و فرمود: با همین سرمایه خرید و فروش کن.

سعد پول را گرفت و برای انجام فریضه در خدمت حضرت به مسجد رفت. نماز ظهر و عصر را به جا آورد و پس از پایان نماز عصر، رسول اکرم(صلي الله عليه وآله) فرمود: برخیز و در طلب روزی جستجو کن. سعد بیرون رفت و شروع به معامله کرد. خداوند برکتی به او داد که هرچه را به یک درهم می خرید، دو درهم می فروخت. خلاصه معاملات او همیشه سودی برابر با اصل سرمایه داشت. کم کم وضع مالی او رو به افزایش گذاشت، به گونه ای که بر در مسجد دکانی گرفت و اموال و کالای خود را در آنجا جمع می کرد و

می فروخت. رفته رفته اشتغال تجاری اش چنان زیاد شد که وقتی بلال اذان می گفت و حضرت برای نماز بیرون می آمد، سعد را می دید که هنوز خود را آماده نماز نکرده و وضو نگرفته است، در حالی که پیش از این جریان، زودتر از اذان، مهیای نماز بود.

روزی پیامبر فرمود: سعد! دنیا تو را مشغول کرده و از نماز باز داشته است. عرض کرد: چه کنم، اموال خود را بگذارم تا ضایع شود؟ به این شخص جنسی فروخته ام، می خواهم قیمتش را دریافت کنم و از آن دیگری کالایی خریده ام، بایستی جنس را تحویل بگیرم و قیمتش را بپردازم.

حضرت از مشاهده اشتغال سعد به مال دنیا و ثروت اندوزی و بازماندنش از عبادت، دوباره افسرده گشت، حتی بیشتر از مقداری که هنگام تنگ دستی اش متأثر بود. روزی جبرئیل نازل شد و عرض کرد: خداوند می فرماید از افسردگی تو اطلاع یافتیم. اینک کدام حال را برای سعد می پسندی، وضع پیشین را یا گرفتاری و اشتغال کنونی اش را به دنیا و افزایش ثروت؟ پیامبر فرمود: همان تنگ دستی سابقش را بهتر می دانم. زیرا دنیاگرایی او، آخرتش را بر باد داده است.

جبرئیل گفت: آری، علاقه به دنیا و ثروت، انسان را از یاد آخرت غافل می کند. اگر بازگشت وضع گذشته او را می خواهی، دو درمی را که به او داده ای، پس بگیر. آن جناب از خانه بیرون آمد. پیش سعد رفت و فرمود: دو درمی را که به تو داده ام، بر نمی گردانی؟ عرض کرد: چنانچه دویست درهم خواسته باشید، می دهم. فرمود: نه همان دو درمی که گرفتی، پس بده. سعد پول را تقدیم کرد. چیزی نگذشت که دنیا از او گریزان شد و سعد دوباره به حال اولش بازگشت(1).

f

21

محکم کاری

محکم کاری یکی از جلوه های روشن سیره پیامبر اعظم(صلي الله عليه وآله) است. سعد مقبري در این باره می گوید:

چون پیامبر گرامی اسلام کاری را آغاز می کرد، آن را به انجام می رساند و چنین نبود که بخشی از آن را انجام دهد و بخشی دیگر را واگذارد (1). پیشوای گرامی اسلام در سخنی نورانی می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُحِبُّ إِذَا عَمِلَ أَحَدُكُمْ عَمَلًا أَنْ يُقِنَّهُ (2).

به درستی که خداوند دوست دارد وقتی یکی از شما کاری را انجام می دهد، آن را محکم و استوار کند.

داستان تدفین سعد بن معاذ، نمونه ای از محکم کاری پیامبر اعظم(صلي الله عليه وآله) است. از امام صادق(عليه السلام) روایت است که چون نزد پیامبر آمدند و خبر دادند که سعد بن معاذ درگذشته است، رسول خدا(صلي الله عليه وآله) برخاست. اصحاب نیز همراه آن حضرت برخاستند. سپس حضرت دستور داد سعد را بشویند. چون سعد را شستند و حنوط کردند و کفن پوشانند، در تابوت نهادند. آنگاه رسول خدا(صلي الله عليه وآله) پای برهنه و بدون ردا، در پی تابوت به راه افتاد و گاه سویی راست تابوت و گاه سویی چپ تابوت را می گرفت تا به قبرستان رسیدند. پس از کندن قبر، رسول خدا(صلي الله عليه وآله) داخل قبر شد و لحد را چید و آن را با گل محکم کرد و پیوسته می فرمود: سنگ

1. الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۳۷۹.

2. جامع الصغير، ج ۱، ص ۳۸۴.

بدهید، گل بدهید! و به وسیله آن، میان خشت ها را محکم می کرد. چون از محکم ساختن لحد فارغ شد و بر آن خاک ریخت و قبر آماده شد، فرمود:

وَإِنِّي لِأَعْلَمُ أَنَّهُ سَيَبْلِي وَ يَصِلُ إِلَيْهِ الْبَلَاءُ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ عَبْدًا إِذَا عَمَلَ عَمَلًا أَحْكَمَهُ (1).

به درستی که من می دانم این قبر به زودی فرسوده می شود و بلا به سویی آن سرازیر می شود، ولی خدا دوست می دارد وقتی بنده ای، کاری را انجام می دهد، آن را محکم و استوار کند.

در حدیثی دیگر از امام صادق(علیه السلام) آمده است که چون ابراهیم، فرزند رسول خدا(صلی الله علیه و آله) از دنیا رفت، پیامبر پس از دفن او دریافت که در قبر وی شکافی هست. با دست خود آن را پر کرد و محکم ساخت. آن گاه فرمود: «إِذَا عَمِلَ أَحَدُكُمْ عَمَلًا فَلْيُثَبِّتْهُ؛ وَوَقْتِي يَكْفِيكَ مِنْ شَأْنِ كَارِي أَنْجَامٍ مِي دَهْدُ، پَسْ أَنْ رَا مُحْكَمٌ وَاسْتَوَارَ سَاوَزْد(2)».

پیامبر اعظم(صلی الله علیه و آله) می فرماید:

بهترین مردمان کسی است که (هنگام انجام دادن کاری) همه کوشش خود را به کار گیرد(3).

f

22

خوش رویی

پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) درباره گشاده رویی می فرمود:

همانا آفریدگار از کسی که با چهره ای اخم آلوده با دوستانش روبه رو شود، نفرت دارد(4).

1. الامالی صدوق، ص ۳۱۴.

2. اصول کافی، ج ۳، ص ۲۶۳.

3. جامع الصغیر، ج ۱، ص ۱۹۴.

4. جامع الصغیر، ج ۱، ص ۲۸۳.

صفحه

۹۱

مردی نزد ایشان آمد و پندی خواست. ایشان در یکی از اندرزهایش به او فرمود: «با دوستت با سیمایی گشاده روبه رو شو (1)». همچنین می فرمود: «گشاده رویی، کینه را می برد(2)».

یکی از نمودهای حسن خلق، آمیختن سخن با لبخند است. هم جاذبه می آفریند و هم سخن را دل نشین تر می سازد. سخن گفتن پیامبر اعظم(صلی الله علیه و آله) (به تبسمی ملیح و دل نشین آمیخته بود): «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ(صلی الله علیه و آله) إِذَا حَدَّثَ بِحَدِيثٍ تَبَسَّمَ فِي حَدِيثِهِ(3)».

گاهی هم با دیگران، با گفتار خوش، مزاح و شوخی می کرد، با این هدف و قصد که آنان را مسرور و خرسند سازد (4). این گشاده رویی سبب شده بود که اصحاب از برخورد تند رسول الله(صلی الله علیه و آله) خود را ایمن دانند.

ابن عبدالبر در استیعاب می نویسد: «نعیمان بن عمرو انصاری از قدمای صحابه و از جمله انصار و اهل بدر و مردی خوش مجلس و مزاح بود. گفته اند مرد عربی از بادیه نشینان خدمت پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله)»

آمد و شتر خود را پشت مسجد خوابانید و به مسجد وارد شد. بعضی از اصحاب به نعیمان گفتند که اگر این شتر را بکشی، گوشت آن را تقسیم می‌کنیم. رسول الله (صلی الله علیه و آله) نیز قیمتش را به اعرابی خواهد داد و این کار، او را خشنود خواهد کرد. نعیمان شتر را کشت. در این میانه، اعرابی بیرون آمد و شتر خود را کشته دید. پس فریاد کشید و پیامبر را به دادخواهی خواست. نعیمان فرار کرد. رسول الله (صلی الله علیه و آله) آن فریاد را که شنید، از مسجد خارج شد. ناچه اعرابی را کشته دید. پرسید این کار از چه کسی سر زده است؟ گفتند: از نعیمان. آن جناب یک نفر را فرستاد تا او را بیاورد. فرستاده رفت. پس از جستجو فهمید در خانه

1. شرح اصول کافی، ج ۸، ص ۲۹۵.

2. جامع الصغیر، ج ۲، ص ۶۰۳؛ به نقل از: همنام گل بهاری، ص ۱۷۵.

3. سنن النبی، ص ۴۸.

4. همان.

صفحه

۹۲

ضباعه دختر زبیر بن عبدالمطلب همسر مقداد بن اسود پنهان شده است. خانه وی نزدیک مسجد بود.

نعیمان خود را در حفره ای پنهان کرده و با مقداری علف سبز جلو حفره را پوشانیده بود. فرستاده رسول الله (صلی الله علیه و آله) او را نیافت. نزد پیامبر بازگشت و عرض کرد: یا رسول الله! من او را ندیدم. حضرت با دسته ای از اصحاب به خانه ضباعه آمدند و آن مرد، مخفی گاه نعیمان را نشان داد.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دستور داد علف ها را برداشتند و نعیمان را بیرون آوردند که دیدند پیشانی و رخسارش از علف های تازه رنگین شده است. حضرت رسول فرمود: نعیمان! این چه کاری بود که انجام دادی؟ گفت: یا رسول الله! همان کسانی که شما را به محل من راهنمایی کرده اند، مرا به این کار وادار کردند! پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) تبسم کنان، رنگ علف را با دست مبارک خویش از پیشانی و رخسار او زدود، بهای شتر را نیز به صاحبش داد و او را راضی کرد (1).»

همچنین آورده اند که دسته ای از بچه ها دامن پیامبر را در راه گرفته بودند و می گفتند ما را بر شانه خود سوار کن. همان گونه که برای حسن و حسین، خود را شتر می کنی! آن جناب به بلال فرمود: به خانه برو و هر چه پیدا کردی بیاور تا خود را از این بچه ها بخرم! بلال هشت دانه گردو آورد. حضرت گردوها را تقسیم کرد و خود را از آنها خرید. سپس فرمود:

رَحِمَ اللهُ أَخِي يُوسُفَ بَاعُوهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَبَاعُونِي بِثَمَانِ جَوَازَاتٍ (2).

خدا، برادرم، یوسف صدیق را مورد رحمت خویش قرار دهد. او را به پول بی ارزش فروختند و مرا نیز به هشت دانه گردو معامله کردند.

1. داستان ها و پندها، ج ۲، صص ۱۰۱ و ۱۰۳؛ به نقل از: لطائف الطوائف، ص ۲۷.

2. همان، ص ۱۰۱؛ به نقل از: وقایع الایام، ج ۳.

صفحه

او براي پروردگارش غضب مي کرد، ولي به خاطر خودش خشمگين نمي شد. هميشه خوش رو، نيك خو و فروتن بود. تندي و خشونت نداشت. صدايش را بلند نمي کرد، ناسزا نمي گفت و عيب جويي نمي کرد (1). خداوند متعال هم در مورد اخلاق پيامبر فرموده است :

به سبب رحمت الهي، با مردم نرم شدي و اگر سنگ دل بودي، مردم از اطراف تو پراکنده مي شدند. پس آنان را عفو کن و براي آنان آمرزش بخواه. (آل عمران: ۱۵۹)

ايشان مي فرمود :

در ترازوي عمل كسي در روز قيامت، چيزي بهتر از خوش خُلقي گذاشته نمي شود (2). اي فرزندان عبدالمطلب! شما با ثروت خود نمي توانيد همه مردم را راضي كنيد. پس با آنان با چهره اي گشاده و خوش خلقي روبه رو مي شويد (3). نزديك ترين هم نشين من در رستاخيز، خوش اخلاق ترين شماست (4).

f

23

خويشتن داري

حضرت رسول الله(صلي الله عليه وآله) بسيار بردبار بود. اين ويژگي سبب مي شد كه ديگران روز به روز بر گرد وجود او حلقه زنند و بر محبتشان به ايشان افزوده شود. كمتر كسي را مي توان يافت كه مانند رسول الله(صلي الله عليه وآله) تحمل داشته باشد.

1. سفينة البحار، ج ۱، ص ۴۱۵.

2. اصول كافي، ج ۲، ص ۹۹.

3. همان، ص ۱۰۳.

4. عيون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۴۱.

صفحه

۹۴

انس بن مالك مي گوید: «روزي عربي باديه نشين سراغ پيامبر آمد و به شدت رداي آن بزرگوار را كشيده به گونه اي كه ردا، بر گردن رسول خدا(صلي الله عليه وآله) خط انداخت و اثر گذاشت. آن گاه به آن پيامبر رؤوف خطاب كرد و پرسيد: يا محمد! از آن اموال خدا كه در اختيار توست، دستور بده كه به من بدهند! حضرت لبخندي زد و دستور داد كه چيزي به او بدهند(1).»

حضرت علي(عليه السلام) مي فرمايد:

پیامبر خدا در برابر جفا و تندي غریبان در حرف زدن و سؤال کردن و خواستشان، آن قدر صبر و تحمل از خود نشان می داد که اصحاب تصمیم می گرفتند آن غریبان را جلب و بازخواست کنند و نگذارند رسول خدا(صلی الله علیه و آله) (مورد آزار قرار گیرد(2).

در خبری وارد شده است که روزی مردی اعرابی حضور پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) آمد و از حضرت چیزی طلب کرد. رسول خدا(صلی الله علیه و آله) به او عطا کرد و فرمود: آیا به تو احسان کردم؟ آن مرد گفت: نه، هرگز به من احسان و نیکی نکردی. اصحاب از ناسپاسی این مرد خشمگین شدند و قصد آزار او را داشتند، ولی پیامبر آنان را از تعرض به وی باز داشت.

آن گاه حضرت به خانه رفت و مقدار بیشتری به او عطا کرد و فرمود: آیا اکنون به تو احسان کردم؟ آن مرد گفت: بلی، خداوند به تو پاداشی خیر دهد. رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود: بر اثر سخنی که نزد اصحاب من گفتم، ممکن است نسبت به تو بدبینی پیدا کرده باشند. اگر دوست داری نزد آنان حاضر شو و رضایت خود را اعلان کن تا آن فکر از سرشان بیرون رود. آن مرد به حضور اصحاب آمد و پیامبر فرمود: این مرد از ما راضی شده است؛ آیا چنین است؟

1. مکارم الاخلاق، ص ۱۷.

2. همان، ص ۱۵.

صفحه

۹۵

او گفت: بلی، خدا به تو و خانواده ات جزای خیر دهد. آن گاه پیامبر فرمود: مثل من و این مرد مانند کسی است که ناچه اش فراری شده است و هر چه مردم آن را تعقیب می کنند، او بیشتر فرار می کند، ولی صاحبش می گوید رهاش کنید؛ من خودم می دانم چگونه او را رام کنم. می آید و دستی بر سر و روی او می کشد و خاک و غبار از تن و چهره اش پاک می کند و افسار او را به دست می گیرد. من اگر در روز گذشته شما را آزاد می گذاشتم، آن مرد را بر اثر بدبختی اش به قتل می رساندید و او در آن حال به دوزخ می رفت(1).

f

24

محبت نبوی

دایره عطف و مهربانی آنچنان در رسول گرامی اسلام گسترده بود که از نزدیک ترین فرد خانواده اش گرفته تا اصحاب و یاران و نیز کودکان و یتیمان و حتی گمراهان و اسیران را دربر می گرفت. در حقیقت، این رفتار، شعاعی تابناک از انوار الهی در سرزمین وجود پاک پیامبر گرامی اسلام بود که: «فبما رحمة من الله لئلا لهم رحمت خدا، تو را با ایشان مهربان گردانید». (آل عمران: ۱۵۹)

بیان نمونه هایی از رأفت و مهربانی رسول مکرم اسلام خالی از لطف نیست:

1. پیامبر گرامی اسلام به مؤمنان و دوستانان رسالتش محبت و عاطفه ای خاص داشت. آن حضرت پیوسته جویای حال اصحاب خود بود و از آنان دلجویی می کرد. اگر سه روز یکی از آنها را نمی دید، احوال او را می پرسید.

اگر می گفتند به سفر رفته است، برای او دعا می کرد و اگر حاضر بود، به دیدن او می رفت و چنانچه مریض بود، از وی عیادت می کرد(1).

2. هنگامی که در جنگ احد، دندان پیامبر را شکستند و چهره مبارک آن حضرت، مجروح و خون آلود شد، بر اصحاب بسیار سخت و گران آمد. پس درخواست کردند که به کافران و دشمنان نفرین کند. حضرت در پاسخ فرمود: «من برای لعن و نفرین مبعوث نشده ام، بلکه پیامبر رحمت هستم و برای آنها دعا می کنم که خدایا قوم مرا هدایت کن؛ زیرا آنها نادان هستند(2).»

3. روش آن حضرت در جنگ و برخورد با دشمن و سفارش کردن فرماندهان و سپاهیان به خوش رفتاری، نشان دهنده روح بلند و پُر مهر آن سفیر الهی بوده است. امام صادق(ع) علیه السلام (می فرماید :

رسول خدا(صلی الله علیه و آله) هرگاه می خواست لشکری را به جنگ اعزام کند، آنان را به حضور می طلبید و می فرمود: به نام خدای متعال حرکت کنید و به او استقامت جوید و برای الله جهاد کنید. از غنائم دزدی نکنید و کافران را مثله نکنید. پیرمردان و اطفال و زنان را نکشید. رهبانان را که در غارها و بیغوله ها جای دارند، به قتل نرسانید و درختان را از بیخ نزنید، مگر ناچار باشید. نخلستان را نسوزانید و به آب غرق نکنید. هرگز آب مشرکان را با زهر آلوده نسازید. حيله و خیانت نکنید. هر کدام از مسلمانان اگر به مردی از مشرکان پناه داد، او در پناه است تا کلام خدا را بشنود و اسلام را

بر او عرضه کنید. اگر پذیرفت، او هم برادر دینی شماست و اگر قبول نکرد، او را به مأمّن خویش برسانید(1).

f

حیای رسول الله(صلی الله علیه و آله)

از آنجا که مردان الهی باید الگوی فضیلت و کمال باشند، الگوی کامل بشر یعنی پیامبر اسلام نیز در حد اعلا به زیور حیا و عفت آراسته بود. ایشان مظهر حیا و عفت بود و چنان این حالت در او قوی بود که از کارهای

مباحی هم که تا اندازه کمی شایبه کم عفتی در آن می رفت، دوری می جست. امام صادق(علیه السلام) در باره این خصلت پسندیده حضرت می فرماید:

اذا جَلَسَ لَمْ يَحِلَّ تَوْبَهُ حَتَّى يَقُومَ جَلِيسُهُ(2).

وقتی پیامبر با کسی می نشست، تا او حضور داشت، حضرت لباسش را از تن در نمی آورد.

همچنین از ابی سعید خدری نقل شده است که:

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ(صَلِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) أَشَدَّ حَيَاءً مِنَ الْعُذْرَاءِ فِي خُدْرَاهَا وَكَانَ إِذَا كَرِهَ شَيْئًا عَرَفْنَاهُ فِي وَجْهِهِ(3).

رسول خدا(صلی الله علیه و آله) از دختران پس پرده باحیاطر بود و چنان بود که چیزی را که دوست نمی داشت، از قیافه آن حضرت می فهمیدیم.

به درستی که حیا و پاک دامنی از ویژگی های اخلاقی اهل ایمان و خوی آزادگان است. حیا از ایمان است و کسی که حیا ندارد، خیری در او نیست و

1. بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۱۷۷.

2. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰۳.

3. مکارم الاخلاق، ج ۱، ص ۱۷.

صفحه

۹۸

ایمانی ندارد. پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) می فرمود: «الْإِسْلَامُ عُرْيَانٌ فَلْيَأْسُ الْحَيَاءُ»؛ اسلام، برهنه است و لباس آن حیاست(1).»

پیوند حیا با ایمان چنان است که در زبان پیشوایان حق، قرین یکدیگر تعبیر شده اند که با رفتن یکی از آن دو، دیگری نیز می رود. حیا، از بهترین ویژگی های انسانی و نهایت کرم به شمار می رود و عاقل ترین انسان ها باحیاطترین آنهاست و کثرت حیا نشانه ایمان انسان است. انسانی که حیا ندارد، خیری ندارد؛ چون همه حیا، خیر و نیکی است. آن گاه که حیا نباشد، هر کاری مجاز می شود. از پیامبر نقل شده است که اگر حیا نمی کنی، پس هر کاری برای تو مجاز است و آنچه خواستی، انجام می دهی(2)؛ زیرا انسان آزاد از خدا و اباحی مذهب، هیچ قید و بندی بر خود نمی بیند، مگر آنچه حافظ منافع و تعلق های نفسانی اوست. آن را که حیا نیست، دارویی برای دردش نیست؛ چون بی حیایی، درد بی درمان است.

حیا نسبت به خدا، زمینه های بسیاری از گناهان را از بین می برد و انسان را از زشت کاری باز می دارد و آدمی را از عذاب و آتش ننگه می دارد. از سوی دیگر، حیا و عفت چنان با یکدیگر پیوند دارند که گویا دوروی یک سکه اند. به بیان امیرمؤمنان(علی) علیه السلام، حیا و عفت دوشادوش یکدیگرند(3). رابطه حیا و عفت دوسویه و تنگاتنگ است و ثمره حیا، عفت است. پس حیا عامل پاک دامنی است(4).

1. اصول کافی، ج ۲، ص ۴۶.

2. عبون الاخبار، ج ۱، ص ۲۷۹.

3. غرر الحکم، ج ۱، ص ۳۲.

4. سیره نبوی، دفتر اول، ص ۳۲۲.

صفحه

۹۹

f

26

شرح صدر و گذشت

در فضایل پیامبر اعظم(صلي الله عليه وآله) آمده است:

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ(صلي الله عليه وآله) لَمْ يَنْتَقِمْ لِنَفْسِهِ مِنْ أَحَدٍ قَطُّ بَلْ كَانَ يَعْفُو وَيَصْفَحُ(1).

رسول خدا(صلي الله عليه وآله) برای خود از کسی انتقام نگرفت، بلکه از آنان که آزارش می دادند، گذشت می کرد.

پیامبر گرامی اسلام افزون بر اینکه خود اهل عفو و گذشت بود، دیگران را نیز متوجه این ارزش والای الهی و انسانی می کرد و می فرمود:

عَلَيْكُمْ بِالْعَفْوِ فَإِنَّ الْعَفْوَ لَا يَزِيدُ الْعَبْدَ إِلَّا عِزًّا فَتَعَاوَا يُعِزَّكُمُ اللَّهُ(2).

عفو و گذشت را پیشه کنید؛ زیرا گذشت جز بر عزت انسان نمی افزاید. پس گذشت داشته باشید تا خدا شما را عزیز سازد.

همچنین ایشان در کلام ارزشمند دیگری می فرماید:

أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ خَلَائِقِ الدُّنْيَا وَ الآخِرَةِ الْعَفْوُ عَمَّنْ ظَلَمَكَ وَ تَصِلُ مِنْ قِطْعِكَ وَ الْإِحْسَانُ إِلَيَّ مَنْ أَسَاءَ إِلَيْكَ وَ إِعْطَاءُ مَنْ حَرَمَكَ(3).

آیا شما را آگاه نکنم از بهترین خصلت هایی که برای دنیا و آخرت نافع باشد: گذشت کردن از کسی که به تو ستم کرده؛ پیوستن به کسی که از تو بریده؛ نیکی کردن به کسی که در حق تو بدی روا داشته و بخشیدن به کسی که تو را محروم کرده است.

1. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۸۷.

2. محمدباقر مجلسی، مرآة العقول، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ج ۸، ص ۱۹۴.

3. همان، ص ۱۹۲.

پذیرش مسئولیت های بزرگ، ظرفیت روحی و الا می خواهد. از آنجا که رسول الله (صلی الله علیه و آله)، رهبری جامعه دینی را بر عهده داشت، باید از ظرفیت و بلندنظری و الایبی برخوردار می بود تا بتواند از عهده این مسئولیت سنگین برآید. در این راه، برخورداری از سعه صدر بسیار ضروری است. به همین دلیل، خدای سبحان که مسئولیت تدبیر جامعه را به رسول الله (صلی الله علیه و آله) واگذاشته بود، از ظرفیت بالا و شرح صدر وی سخن می گوید؛ شرح صدر و ظرفیت بالایی که توان تحمل معارف وحی را داشته باشد: «الْمُتَّسِرِّحُ لِكِ صَدْرِكَ؛ آیا به تو شرح صدر عطا نکردیم.» (انشراح: ۱) (رسول الله (صلی الله علیه و آله) چون از شرح صدر و ظرفیت کامل بهره مند بود، توانست در مدیریت جامعه، موضع گیری های متناسب داشته باشد. سیره ایشان در همه ابعاد آموزنده است. وی بر اساس رهنمودهای خداوند سبحان، عفو و گذشت را در رأس کار خود قرار داد؛ چون خداوند فرموده بود: «خَذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ؛ عفو و گذشت را پیشه کن و به کارهای پسندیده ترغیب کن.» (اعراف: ۱۹۹) (یا اینکه فرمود): «فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ؛ از لغزش های آنان درگذر و گشاده رو و با ظرفیت باش؛ که خدا، انسان های باگذشت و نیکوکار را دوست دارد.» (مانده: ۱۳)

ایشان در مقابل حقوق فردی خود، کسانی را که حقش را تضییع کرده یا ایشان را آزار داده بودند، عتاب و تنبیه نکرد. گفته اند که هیچ گاه از کسی به خاطر حق شخصی انتقام نگرفت. او خطاکاران را همواره عفو می کرد (۱).

خوب است به یاد آوریم که ابوسفیان از آغاز آشکار شدن دعوت پیامبر خدا به اسلام، با رسول الله (صلی الله علیه و آله) ستیزه کرد و جنگ های خونینی چون احد و

[بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۲۹۵.

احزاب را در کنار دیگر توطئه های روزانه اش به راه انداخت. بی گمان، بیست سال توطئه و ترفند و جنگ علیه مسلمانان، کار کمی نیست. با این حال، وقتی مکه در سال هشتم هجری فتح شد و شوکت بت پرستان در هم شکست، مسلمانان همه منتظر انتقام گرفتن از سران کفر و الحاد و به ویژه ابوسفیان بودند. از همین رو، شعار «الْيَوْمَ يَوْمُ الْمَلْحَمَةِ» (۱) «امروز روز جنگ و انتقام است» سر می دادند.

در این میان، برخلاف باور تمام آنان، رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمان عفو عمومی را صادر کرد و شعار «الْيَوْمَ يَوْمُ الرَّحْمَةِ» «امروز روز رحمت است» را جای گزین شعار پیشین ساخت و فرمود: «إِذْهَبُوا فَإِنَّمُ الطَّلَاقُ؛ بروید همه آزاد هستید» (۲).

رسول الله (صلی الله علیه و آله) در شرایطی این عفو را صادر کرد که از جانب ابوسفیان دیگر خطری اسلام را تهدید نمی کرد و این عفو و گذشت مایه تألیف قلوب و جذب عده بسیاری به سوی توحید و ارزش های الهی می گردید. هوشمندی پیامبر می طلبید که در این شرایط بخشاینده باشد: «إِنَّ الْعَفْوَ لَا يَزِيدُ الْعَبْدَ إِلَّا عِزًّا؛ عفو همواره بر عزت انسان می افزاید» (۳).

رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، وحشی، قاتل حمزه سیدالشهدا را پس از مدتی از فتح مکه بخشید و به او فرمود خویشتن را از من پنهان کن که تو را نبینم (۴). همچنین ایشان شش هزار نفر از اسیران جنگ طائف را یک باره عفو کرد. این گذشت های بهنگام، همواره موجب تألیف قلوب و جذب انسان های پاک به اسلام و پیامبر می شد و این رویه می تواند الگوی مناسبی برای مدیران سیاسی و اجتماعی ما باشد.

1. سیره ابن هشام، ج ۵، ص ۶۵.

2. همان، ص ۷۴.

3. اصول کافی، ج ۱، ص ۸۸.

4. همان، ج ۴، ص ۲۰.

صفحه

۱۰۲

همسر یکی از اشراف یهود به نام زینب، دختر حارث، به تحریک یهودیان تصمیم گرفت با زهر، پیامبر را به قتل برساند. او می دانست که پیامبر به خوردن دست گوسفند علاقه مند است. پس دست گوسفندی را تهیه کرد و پخت و به زهر آغشت و به عنوان هدیه به حضور پیامبر آورد. پیامبر رد احسان نکرد و هدیه را پذیرفت. تا لقمه اول از آن غذا را به دهان گذاشت، احساس مسمومیت کرد و آن را از دهان بیرون ریخت. آنگاه دستور داد آن زن را احضار کردند. پس از گفتوگویی، پیامبر باکمال بزرگواری، آن زن را بخشید(1).

پس از فتح خیبر، جمعی از یهودیان که تسلیم شده بودند، غذایی مسموم برای پیامبر فرستادند. پیامبر از سوء قصد و توطئه آنها آگاه شد، ولی آنان را به حال خودشان رها کرد (2). بار دیگر، زنی از یهود دست به چنین کاری زد و خواست زهر در کاش کند که او را نیز عفو کرد(3).

عبدالله بن ابی، سردسته منافقان که با ادای کلمه شهادت مصونیت یافته بود، با هجرت رسول اکرم(صلی الله علیه و آله (به مدینه، بساط ریاست او برچیده شد. دشمنی حضرت را در دل می پروراند؛ چون وی با یهودیان مخالف نیز سر و سرّی داشت و از کارشکنی و کینه توزی و شایعه سازی برضد رسول اکرم(صلی الله علیه و آله(دست بر نمی داشت. او در غزوه بنی المصطلق می گفت: «چنانچه به مدینه برگشتیم، این طفیلی های زبون را (مقصودش مهاجران بود) از خانه بیرون می رانیم». یاران رسول اکرم(صلی الله علیه و آله (که دل پرخونی از او داشتند، بارها اجازه

1. همان، ج ۳، ص ۳۵۲.

2. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۰۰.

3. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۴.

صفحه

۱۰۳

خواستند تا او را به سزایش برسانند. آن حضرت نه تنها اجازه نمی داد، بلکه با کمال مدارا با او رفتار می کرد و در حال بیماری به عیادتش رفت و بر سر جنازه اش حاضر شد و بر او نماز گزارد (1). در بازگشت از غزوه تبوک نیز جمعی از منافقان توطئه کردند تا هنگام عبور از گردنه، مرکب پیامبر را رم دهند تا در پرتگاه سقوط کند. با اینکه همگی صورت خود را پوشانده بودند، پیامبر آنها را شناخت و با وجود اصرار فراوان پاراننش، اسم آنها را فاش نساخت و از مجازاتشان صرف نظر کرد(2).

صلابت و قاطعیت رسول الله(صلي الله عليه وآله)

رسول الله(صلي الله عليه وآله) مظهر آیه کریمه «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» (فتح: ۲۹) است. حضرت محمد(صلي الله عليه وآله) همچنان که از شرح صدر و عفو و گذشت برخوردار بود، صلابت و قاطعیت مثال زدنی نیز داشت. ایشان به این آیه کریمه قرآن به درستی جامه عمل می پوشاند که: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ؛ اي پیامبر! با کافران و منافقان جهاد و مبارزه کن و با آنها شدید و غلیظ برخورد کن». (تحریم: ۹)

پیامبر در جایی سخت گیری می کرد که شایسته سخت گیری بود. ایشان در جنگ بدر، عباس، عقبیل و ابوالعاص) به ترتیب عمو، پسر عمو و داماد خویش) را که در صف مشرکان بودند، همانند دیگر کافران به اسارت گرفت و همچون دیگر اسیران و بر اساس مقررات با آنان رفتار کرد(3).

1. مقریزی، امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۴۹۶.

2. همان، ص ۴۷۹.

3. حبیب السیر، ج ۱، ص ۳۴۰؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دار الجیل، ص ۸۲.

صفحه

۱۰۴

رسول الله(صلي الله عليه وآله) در فتح مکه، شماری از سرکردگان فساد مانند: عبدالله بن سعد، عبدالله بن حنظل، فرتنا، قرینه، حویرث بن نقید، عکرمة و وحشی) قاتل حمزه) را به مرگ محکوم کرد، در حالی که عفو عمومی هم صادر کرده بود. در جنگ بنی قریظه نیز ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد (1). این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول الله(صلي الله عليه وآله) امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ. (توبه: ۸۱)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول الله(صلي الله عليه وآله) از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیدالله را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند(2).

همچنین هنگامی که رسول الله(صلي الله عليه وآله) در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه،

1. سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۲۰۱.

2. همان، ج ۵، ص ۱۹۶.

صفحه

۱۰۵

مسجدي بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول الله(صلي الله عليه وآله) عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول الله(صلي الله عليه وآله) را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَ كُفْرًا وَ تَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لِيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَى وَ اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ. (توبه: ۱۰۷)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم(صلي الله عليه وآله) هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول الله(صلي الله عليه وآله) (به هرقل، امپراتور روم آمده است): «أَسْلِمُ تَسْلِمًا (1)». از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبدا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم(صلي الله عليه وآله) برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد -

1. مکاتیب الرسول، ج ۱، ص ۱۰۵.

صفحه

۱۰۶

که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت - رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم(صلي الله عليه وآله) (همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه در آنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویة بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابو عزه حمجی بود.

ابوعزه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و

در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُدْعُ الْمُؤْمِنُ مِنْ حُجْرٍ مَرَّتَيْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود(1)».

f

28

زهد پیامبر اعظم(صلي الله عليه وآله)

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریابیی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

[كحل البصر، ص ۹۶.]

صفحه

۱۰۷

وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا. (طه: ۱۳۱)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ. (حدید: ۲۳)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول الله(صلي الله عليه وآله) آمده است که ایشان زندگی بی آلاشی داشت. در مورد مسکنتشان آمده است:

تَوَقَّى رَسُولُ اللَّهِ(صلي الله عليه وآله) (مَا وَضَعَ لِبِنْتِ عَلِيٍّ لِبِنَةَ(1)).

رسول الله(صلي الله عليه وآله) (در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی نهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما أكلَ خُبْزُ بُرِّ قَطُّ وَ لَا شَبَعَ مِنْ خُبْزِ شَعِيرٍ قَطُّ (2).

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت .

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی(علیه السلام) در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

1. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۳۲۱.

2. همان، ص ۲۴۳.

صفحه

۱۰۸

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا(صلی الله علیه و آله) بر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم(1).

امام باقر(علیه السلام) می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول الله(صلی الله علیه و آله) آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست ندارم خود را به این گونه غذاها عادت بدهم. سپس فرمود: نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان (خودخواهانه) صرف کردید(2).

در روایتی وارد شده است:

ما زالَ طَعَامُهُ الشَّعِيرَ حَتَّى قَبَضَهُ اللهُ إِلَيْهِ (3).

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ كَانَ فِرَاشُ رَسُولِ اللهِ (صلی الله علیه و آله) عَبَائُهُ؛ عبا، فرش حضرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

1. نهج البلاغه فیض الاسلام، ح ۱۵۹.

2. احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص ۳۴۳.

3. همان، ص ۲۴۴.

صفحه

۱۰۹

قَدْ حَقَّرَ الدُّنْيَا وَصَعَّرَهَا...، وَأَعْرَضَ عَنِ الدُّنْيَا بِقَلْبِهِ وَآمَاتَ ذِكْرَهَا عَن نَفْسِهِ(1).

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول الله(صلي الله عليه وآله) (در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبادت صرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهد است. زهد، بی علاقه بودن به متاع دنیا و وابسته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازندگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِن رِّزْقِهِ. (ملک: ۱۵)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْعًا طَوِيلًا تَوَدُّرُ رُؤُوسِ الْأَعْمَى» (مزمّل: ۷)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَلَيْسَتْ لَهُ رَاحَةٌ» (2) «با بررسی زندگی رسول الله(صلي الله عليه وآله)،

1. صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه ۱۰۹، ص ۱۶۲.

2. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۱۵۰.

درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا(علیه السلام) می فرماید:

رسول خدا(صلي الله عليه وآله) فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم(1).

امیرمؤمنان علی(علیه السلام) می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه(علیها السلام) با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه(علیها السلام) گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدربته دهان می گذارد(2).

ابن عباس مي گوید:

رسول خدا(صلي الله عليه وآله) بر بوريابي خفته بود و بر دو پهلوي او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: اي پيامبر خدا! چرا براي خود بستر و زيراندازي فراهم نمي كنيد؟ پيامبر فرمود: مرا با دنيا چه كار! مثل من و دنيا، همانند سواري است كه در روزي گرم به راهي برود. آن گاه ساعتی در سايه درختي پناه بگيرد. پس آن درخت و سايبان را واگذارد و برود!

1. شيخ صدوق، امالي، صص ۷۲ و ۷۳.

2. عيون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۴۰.

صفحه

۱۱۱

ابن عباس در ادامه مي گوید:

رسول خدا(صلي الله عليه وآله) وقتي از دنيا رفت، زره او بابت سي من جو كه براي نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی يهودي گرو بود(1).

امام صادق(عليه السلام) مي فرمايد:

مردی از انصار يك من خرما به رسول خدا(صلي الله عليه وآله) هديه كرد. پيامبر به خدمت كاري كه خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و بين ظرفي يا طبقي مي يابي براي بياوري؟ وقتي خدمت كار برگشت، عرض كرد: ظرف يا طبقي نيافتم! پيامبر با عباي خود گوشه اي را روفت و فرمود: خرما را اينجا روي زمين بريز. آن گاه فرمود: سوگند به آن كه جانم به دست اوست، اگر دنيا پيش خدا به قدر بال پشه اي ارزش داشت، به هيچ كافر و منافقي چيزي از دنيا نمي داد(2).

روزي پيامبر از خانه بيرون آمد، در حالي كه اندوهگين بود. فرشته اي از جانب خدا به سوي او آمد و عرض كرد: اي رسول خدا! تمام كليدهاي خزينه ها و ثروت هاي دنيا نزد ماست. خداوند مي فرمايد: اين كليدها هم مال تو باشد. به وسيله اينها درهاي خزينه ها و ثروت ها را باز كن و آنچه خواستي بردار، بي آنكه كم شود. پيامبر فرمود:

دنيا خانه كسي است كه جز آن، خانه ديگري ندارد و براي آن جمع و انباشته مي كند، كسي كه عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدايي كه تو را به حق به پيامبري برانگيخت، همين سخن را از فرشته اي در آسمان چهارم - وقتي كه كليدها را به او دادم - شنيدم(3).

1. مكارم الاخلاق، ص ۲۵.

2. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۸۴.

3. اصول كافي، ج ۲، ص ۱۲۹.

صفحه

۱۱۲

زهد و پارسايي پیامبر از همه پیامبران که همگي زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود(1).

عایشه نقل مي کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا(صلي الله عليه وآله)، آتش و چراغي برافروخته نشد. از او پرسيدند: پس خوراک شما در اين مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب(2).

علي(عليه السلام) فرمود :

به پیامبر بزرگوار خويش تاسي کن و از روش ستوده وي درس بياموز. پیامبري که زر و زيور جهان را ترک کرد، حتي از پرده اي که روي آن تصويرهايي نقش شده بود، خوشش نمي آمد. به غذاي ساده و کم قناعت کرد و بسيار گرسنگي کشيد(3).

ابن عباس مي گوید:

پیامبر در روز فتح مکه در حالي که گرسنه بود، وارد خانه ام هاني، خواهر علي(عليه السلام) شد. پیامبر به ام هاني فرمود: غذايي نزد تو يافت مي شود که بخوريم؟ ام هاني گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت مي کشم که به شما تقديم کنم. پیامبر فرمود: آن را بياور. ام هاني آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ريخت. پس فرمود: آیا خورشي نزد تو هست؟ ام هاني گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بياور. آن گاه پیامبر سرکه را روي نان ريخت و از آن ميل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشي است(4).

1. سفينة البحار، ج 1، ص 570.

2. همان.

3. نهج البلاغه، ص 227.

4. سفينة البحار، ج 1، ص 425.

خشوع

رسول الله(صلي الله عليه وآله) (با اینکه از مقام و قرب والايي نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار مي آمد، بيش از ديگران نسبت به مقام ربوبي، از خويش خشيت نشان مي داد:

كَانَ النَّبِيُّ(صلي الله عليه وآله) إِذَا خَطَبَ وَ ذَكَرَ السَّاعَةَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ أَحْمَرَّتْ وَجَنَانُهُ كَأَنَّهُ مُنْذِرٌ جَبَّش(1).

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «كَانَ يَبْكِي حَتَّى يُعْشِيَ عَلَيْهِ (2)». از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که مصلاهی او تر می شد: «وَكَانَ يَبْكِي حَتَّى تَبَلَّ مُصَلَاةُ حَنْثِيَّةَ عَزَّوَجَلَّ (3)».

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لَا تَكْلِنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا (4).

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خویش پرده برمی دارد که می فرمود:

إِنِّي أَخَافُ أَنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ. (انعام: ۱۵)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

1. محجة البيضاء، ج ۸، ص ۲۵۱.

2. بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۴۰.

3. همان، ص ۴۵.

4. همان، ج ۱۴، ص ۳۸۴.

فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول الله (صلی الله علیه وآله)، الگویی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی: «وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ: بِأَل تَوَاضَعُ رَا هَمَوَارَه زِير پاي پيروان خویش بگستران.» (شعراء: ۲۱۵) (با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق الله برای جلب رضای خدا بود :

يَأْكُلُ أَكْلَةَ الْعَبِيدِ وَ يَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبِيدِ تَوَاضَعًا لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ (1).

برای رضای خدا همانند بردگان بی آرایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

وَ كَانَ يَأْكُلُ عَلَيَّ الْحَضِيضِ وَ يَنَامُ عَلَيَّ الْحَضِيضِ (2).

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما أَكَلَ مُتَكَيِّئًا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد (3)». نیز گفته اند:

1. همان، ج ۱۶، ص ۲۶۱.

2. همان، ص ۲۶۲.

3. همان، ص ۲۳۷.

صفحه

۱۱۵

ما عَابَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَصَلَّى) أَنْ فَرَّشُوا لَهُ إِضْطَجَعَ وَ أَنْ لَمْ يُفَرِّشْ لَهُ إِضْطَجَعَ عَلَيَّ الْأَرْضِ (1).

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود (2).

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «كَانَ تَغْرَهُ أَنْ يَنْشَبَهُ بِالْمُلُوكِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود (3)».

عبدالله بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد (4).

1. محجة البيضاء، ج ۴، ص ۲۱۵.

2. همان، ص ۹۸.

3. مکارم الاخلاق، ص ۲۶.

4. کنز العمال، ج ۶، ص ۸۸.

صفحه

۱۱۶

همچنین رسول خدا(صلي الله عليه وآله) فرمود است :

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوي او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد(1).

f

31

صبر و تحمل

پیامبر اعظم(صلي الله عليه وآله) در همه مناسبات خویش، صبري شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا أَوْذِي أَحَدًا مَّا أَوْذِيْتُ فِي اللَّهِ: هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید (2)». آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباري روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت :

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند(3).

در نتیجه همین صبر و بردباري بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزي شخصی یهودي در میانه راهي جلو پیامبر اعظم(صلي الله عليه وآله) (را گرفت و مدعی شد که از پیامبر

1. مکارم الاخلاق، ص ۱۴ و ۱۵.

2. الجامع الصغير، ج ۲، ص ۱۲۵.

3. الشفاء بتعريف حقوق المصطفى، ج ۱، ص ۱۳۵.

صفحه

۱۱۷

طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که کردن آن حضرت قرمز شد. از آنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملامت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحمیلی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست(1).

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلَمَةُ الصَّابِرِ فِي ثَلَاثٍ: أَوْلَاهَا أَنْ لَا يَكْسِلَ وَالثَّانِيَةُ أَنْ لَا يَضْجَرَ وَالثَّالِثَةُ أَنْ لَا يَشْكُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لِأَنَّهُ إِذَا كَسَلَ فَقَدْ ضَيَّعَ الْحَقَّ وَإِذَا ضَجَرَ لَمْ يُؤَدِّ الشُّكْرَ وَإِذَا شَكَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ فَقَدْ عَصَى(2).

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

1. سیره نبوی، ص ۱۳۹.

2. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۸۶.

صفحه

۱۱۸

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است(1). حضرت رسول الله(صلي الله عليه وآله) نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «إِنَّ النَّصْرَ مَعَ الصَّبْرِ»؛ به درستی که پیروزی با صبر است(2).»

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب(علیه السلام) در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند(3).»

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندگی گفت: این چگونه تقسیمی است؟ خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندگی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا(صلي الله عليه وآله) سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی(علیه السلام) را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد(4).

1. نک: انفال: ۶۴ و ۶۵؛ آل عمران: ۱۲۰.

2. مکارم الاخلاق، ص ۴۶۹.

3. مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۰.

4. بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۱۷۸.

صفحه

۱۱۹

پیامبر اعظم(صلي الله عليه وآله) در گفتاري ديگر فرمود :

هنگامي که روز قيامت مي شود، منادي ندا مي کند، به گونه اي که همه صدای او را مي شنوند و مي گویند: کجايند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمي خيزند، فرشتگان از آنها استقبال مي کنند و مي گویند: فضيلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنيا وقتي که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب مي رسيد، تحمل مي کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی مي شد، عفو مي کردیم. منادي از طرف خداوند اعلام مي کند: اين بندگانم راست مي گویند. آنها را آزاد بگذاريد تا بدون حساب وارد بهشت شوند(1).

f

32

وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت مي گذرند و بازگشتي ندارند. هنر در بهره برداري نیک از وقت است. پیامبر اکرم(صلي الله عليه وآله) فرماید:

إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامٍ دَهْرَكُمْ نَفَحَاتٍ الْإِفْتَعَرَضُوا لَهَا(2).

در ایام زندگي تان نسیم های رحمتي میوزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخني ديگر مي فرماید:

مَنْ فُتِحَ لَهُ بَابٌ مِنَ الْخَيْرِ فَلْيَنْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لَا يَدْرِي مَتَى يُعْلَقُ عَنْهُ(3).

هر کس که براي او در خير و نيکويي گشوده شد، آن را غنيمت شمارد؛ چون او نمي داند کي آن را بر او مي بندد.

1. داستان ها و پندها، ج ۶، ص ۱۴۲؛ به نقل از: مجالس ابن الشيخ، ص ۶۳.

2. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۲۲۱.

3. متقي هندی، کنز العمال، ج ۱۵، ص ۷۹۱.

رسول اکرم(صلي الله عليه وآله) بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل مي داند و آنان را به قدرشناسي از اوقات گران بها و بهره برداري از آن در شرايط گوناگون فرامي خواند:

اي مردم! حقا که راه هاي روشني داريد. پس به سوي راه هاي روشن خويش روي آوريد و حقا که حد و حدودي داريد. پس سوي حد و حدود خويش روي نهييد. بدانيد که مؤمن بين دو حذر در عمل است؛ بين اجلي که گذشته است و نمي داند که خداوند در آن چه مي کند و بين اجلي که باقي مانده است و نمي داند خداوند در آن چه حکم مي کند. پس بايد بنده مؤمن از نفس خود براي دنياي خويش و از دنياي خود براي آخرت خويش و در جواني اش از پيري و در زندگاني اش از مرگ بهره گيرد(1).

به راستي که زندگي کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سرمايه گران بهاي آدمي براي دست يابي به کمال و خودسازي، وقت است. اگر آن را قدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضايبت خداوند به کار نگیرد، جز حسرت و پشيماني چيزي براي او به همراه ندارد. حضرت رسول مي فرمايد:

إِعْتَنِمْ خَمْسًا قَبْلَ خَمْسِ شَبَابِكَ قَبْلَ هَرَمِكَ وَ صِحَّتِكَ قَبْلَ سَقَمِكَ وَ فَرَاغَكَ قَبْلَ شُغْلِكَ وَ حَيَاتَكَ قَبْلَ مَوْتِكَ وَ غِنَاكَ قَبْلَ فُقْرِكَ(2).

پنج چيز را پيش از پنج چيز غنيمت شمر: جواني را پيش از پيري؛ سلامتي را پيش از بيماري؛ فراغت را پيش از مشغول شدن به کار؛ زندگي را پيش از مرگ و دارايي را پيش از فقر و نداري.

رسول گرامي اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسيم کرده بود: بخشي براي خدا که در اين بخش به عبادت و نماز و نيائش و تهجد مي پرداخت. بخشي براي

1. کافي، ج ۸، ص ۱۵۲.

2. مشکوة الانوار، ص ۲۹۸.

خانواده و گفتگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهاي روجي و عاطفي آنان و بخش ديگر را براي خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ايشان کار داشتند، پيامبر اکرم(صلي الله عليه وآله) بخشي از وقت درون خانه را براي رسيدگي به امور مردم و برآوردن نیازهاي آنان اختصاص داده بود (1).

از رسول خدا(صلي الله عليه وآله) نقل شده است که فرمود:

كُنْ عَلَيَّ عُمْرَكَ أَشْحَ مِنْكَ عَلَيَّ دِرْهَمَكَ وَ دِينَارَكَ(2).

بر عمر خود، بخيل تر از درهم و دينار باش.

عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عزُّ الْمُؤْمِنِ اسْتِغْنَاؤُهُ عَنِ النَّاسِ (3).

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

1. مکارم اخلاق، ص ۱۳.

2. مکارم الاخلاق، ص ۴۶۰.

3. شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص ۲۲۱.

صفحه

۱۲۲

أَطْلُبُوا الْحَوَائِجُ بِعِزَّةِ النَّفْسِ (1).

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه، راز امام صادق (علیه السلام) (روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم (صلی الله علیه وآله) (دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) (نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم (صلی الله علیه وآله) (آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند» (2).

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله (می فرماید:

1. نهج السعادة، ج ۸، ص ۲۷۶.

2. مشکاة الانوار، صص ۱۸۴ و ۱۸۵.

صفحه

۱۲۳

اسْتَعْنُوا عَنِ النَّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السَّوَاكِ(1).

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترک خواستن چوب مسواک.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ يَعْلَمُونَ مَا فِي الْمَسْأَلَةِ مَا هَسَيَ أَحَدٌ يَسْأَلُهُ شَيْئًا(2).

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم(صلی الله علیه وآله (در سفارش به ابوذر غفاری(رحمه الله (می فرماید:

يا أَبَدْرُ إِيَّاكَ وَ السُّؤَالَ فَإِنَّهُ دُلُّ حَاضِرٌ وَ فَفَرُّ تَنْعَجَلُهُ وَ فِيهِ حِسَابٌ طَوِيلٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ(3).

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری (بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی(علیه السلام (می فرماید :

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس در سؤال بر خود بگشاید، خداوند در نیاز بر او باز کند(4).

1. من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۷۱.

2. الجامع الصغير، ج ۲، ص ۴۳۱.

3. وسائل الشيعه، ج ۶، ص ۳۰۸.

4. كافي، ج ۴، ص ۱۹.

صفحه

۱۲۴

توبه و استغفار

رسول خدا(صلي الله عليه وآله) (طلب آمرزش از خدا را وسيله رهايي از آسيب هاي نافرمانی و رنج هاي گناه مي داند و مي فرمايد:

عَلَيْكَ بِالِاسْتِغْفَارِ فَإِنَّهُ الْمُنْجَاةُ(1).

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جاي ديگر فرمود:

إِنَّ لِلْقُوبِ صَدَأً كَمَصْدَأِ النَّحَّاسِ فَاجْلُوهَا بِالِاسْتِغْفَارِ(2).

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم(صلي الله عليه وآله)، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید :

لِكُلِّ شَيْءٍ حَبْلَةٌ وَ حَبْلَةُ الذُّنُوبِ التَّوْبَةُ(3).

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا. (تحریم: ۸)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

1. بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۲۸۳.

2. ابن فؤاد حلی، عدة الداعي، ص ۲۴۹.

3. حسن بن علي یزدي، انوار الهدایه، ص ۲۴۶.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بَابُ التَّوْبَةِ مَعْتُوْحٌ لِمَنْ أَرَادَهَا فَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا(1).

هر که بخواهد توبه کند، در توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول الله(صلي الله عليه وآله) (از چيستی توبه نوح پرسید. حضرت فرمود:

أَنْ يَتُوبَ التَّائِبُ ثُمَّ لَا يَرْجِعْ فِي ذُنْبٍ كَمَا لَا يَعُودُ اللَّبَنُ إِلَى الضَّرْعِ(2).

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازمی گردد.

جواني خوش سيما با صورتي گريان و حالي پریشان نزد رسول خدا(صلي الله عليه وآله) آمد. حضرت از حال او جويا شد و فرمود: جوان! چرا گريه مي کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زيادي انجام داده ام و هر آينه، خداوند به سبب بعضي از آنها مرا دوزخي خواهد کرد و بي شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشد؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

1. [بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۱۶۹.

2. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۱۸.

صفحه

۱۲۶

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم(صلي الله عليه وآله) (را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم(صلي الله عليه وآله) (رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: اله! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که نامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهارم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت: خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا(صلي الله عليه وآله) (نازل شد:

وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرُ اللَّهُ لَهُ فَمَا لَهُ مِنْ حُصْنٍ وَرَبِّهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ. (آل عمران: ۱۳۵ و ۱۳۶)

صفحه

۱۲۷

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا بر خود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم(صلي الله عليه وآله) (پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجام چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا از دوزخ هستی!

صفحه

۱۲۸

رسول خدا(صلي الله عليه وآله) (پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد(1).

f

35

سخاوت رسول اعظم(صلي الله عليه وآله)

حضرت امام صادق(عليه السلام) فرمود:

رسول خدا(صلي الله عليه وآله) (هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد(2).

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا(صلي الله عليه وآله) چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاء الله می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد(3).

همچنین فرمود:

رسول خدا(صلي الله عليه وآله) (پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه) محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیایپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن

1. بحار الانوار، ج ۶، صص ۲۳ و ۲۶.

2. فروع کافی، ج ۲، ص ۱۸۳.

3. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۳۴۰.

صفحه

۱۲۹

درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به تعداد درختان سرزمین تهمامه، شتر باشد، همه را میان شما تقسیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعدة از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند(1).

(علي) عليه السلام (فرمود:

پیامبر خدا، بخشنده ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت(2).

f

36

شجاعت

پیامبر اعظم(صلي الله عليه وآله) (از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقاید خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودند، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بدون هیچ اقدام نظامی و تنها با اعتماد و توکل به خداوند، در برابر کافران ایستادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشرکان از به کار گرفتن شدیدترین شکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از

1. همان، ص ۲۲۶.

2. محجة البيضاء، ج ۴، ص ۱۴۹.

صفحه

۱۳۰

هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر ایشان نازل شد، در نبردهای بسیاری که روی می داد، شرکت می کرد. امیرمؤمنان (علی) علیه السلام (در همین زمینه می فرماید :

ما مسلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شعله می کشید و کار سخت می شد، به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود (1)).

امام صادق (علیه السلام) می فرماید :

از وقتی آیه: «فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ» در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن» (نساء: ۸۴) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را بر عهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود (2)).

گفته اند یاران پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ. (مائده: ۶۷)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان (علی) علیه السلام (بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

1. بحار الانوار، ج ۱۶، صص ۲۳۲ و ۲۴۰.

2. همان.

صفحه

۱۳۱

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم (1)».

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در

اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود(2).

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید (3)». در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن

1. همان، ص ۲۵۷.

2. سفینة البحار، ج ۱، ص ۴۱۴.

3. فیض القدیر، ج ۵، ص ۲۱۹.

صفحه

۱۳۲

ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود(1).

f

37

تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند(2).

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد(3). ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود(4).

1. اخلاق النبي في القرآن، ج ۳، ص ۱۳۴۰.

2. طوسي، امالي، ج ۲، ص ۱۵۱.

3. همان، ص ۱۵۲.

4. همان.

صفحه

۱۳۳

آن حضرت، نمونه و ارستگي و خاکساري بود. ايشان مي فرمود:

من بنده اي هستم که بر زمين غذا مي خورم و لباس درشت مي پوشم و شتر را مي بندم و انگشتان خود را مي لیسیم. چون بنده مملوكي مرا دعوت کند، اجابتش مي کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نيست(1).

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه هاي تکبر برخوردار مي کرد. وقتي با اصحاب خود راه مي رفت، آنان را پيش مي انداخت و خود در ميان آنان راه مي رفت. در روايت است که آدمي وقتي کسي در عقب او راه مي رود، از خدا دور مي شود(2).

ابوسعيد خدري روايت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف مي داد و آن را مي بست. خانه را مي روفت و گوسفند را مي دوشيد. نعلين خود را پينه مي کرد و جامه خود را وصله مي زد. با خدمت کار خويش غذا مي خورد و چون خادم از دستاس کردن خسته مي شد، او را ياري مي کرد. از بازار چيزي مي خريد و به دست با به گوشه جامه خويش مي گرفت و به خانه مي آورد. با توانگر و فقير و خرد و بزرگ دست مي داد. به هر کسي از نمازگزاران که مي رسيد - کوچک و بزرگ و سپاه و سفيد و آزاد و بنده - ابتدا سلام مي کرد. جامه خانه و بيرون او يکي بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت مي کرد، از اجابت آن شرمگين نبود و آنچه را به آن دعوت مي کردند، حقير نمي شمرد؛ اگرچه به جز خرماي پوسيده چيزي نبود. صبح از براي شام چيزي نگاه نمي داشت و شام از براي صبح چيزي نخيره نمي گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بي خنده و اندوهناک بود، بي ترش رويي. در امر دين محکم و استوار بود،

1. محمدمهدي نراقي، جامع السعادات، ج ۱، ص ۳۵۶.

2. همان، ص ۳۵۷.

صفحه

۱۳۴

بي درشتي. فروتن بود، بي خواري. بخشنده بود، بي اسراف. به همه خويشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزديک بود. دل او رفيق و نازک بود. پيوسته سر به پيش افکنده بود. پرخور نبود و هيچ گاه دست طمع به چيزي دراز نمي کرد(1).

از رسول خدا(صلي الله عليه وآله) روايت شده است :

لا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ كِبْرٍ(2).

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد(3).»

از رسول خدا(صلی الله علیه وآله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف(4).

f

38

علم پیامبر اعظم(صلی الله علیه وآله)

حضرت امیرمؤمنان(علی) علیه السلام (فرمود :

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداوند به

1. همان، صص ۳۵۷ و ۳۵۸.

2. کافی، ج ۲، ص ۳۱۰.

3. تنبیه الخواطر، ج ۲، ص ۳۲.

4. کنز العمال، ج ۳، ص ۱۵۵.

صفحه

۱۳۵

پیامبرش می فرماید: «هَذَا ذِكْرُ مَنْ مَعِيَ وَ ذِكْرُ مَنْ قَبْلِي؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند.» (انبیاء: ۲۴(1))

امام صادق(علیه السلام) نیز در روایتی فرمود:

خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمد(صلی الله علیه وآله) نیز عطا فرموده و به محمد(صلی الله علیه وآله) همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است(2).

از حضرت علی(علی) علیه السلام (در مورد علم پیامبر اعظم(صلی الله علیه وآله) پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود(3).

حضرت امام باقر(علیه السلام) در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خدا(صلی الله علیه وآله) وقتی به معراج برده شد، خدای متعال، علم گذشته و آینده را به او آموخت و بسیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود(4).

همچنین ایشان در مورد آیه «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم. «(آل عمران: ۷)» فرمود:

رسول خدا(صلی الله علیه وآله) برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است(5).

امام موسی بن جعفر(علیه السلام) فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد(صلی الله علیه وآله)، از او داناتر است(6)».

1. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۳۵۲.

2. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۲۵.

3. بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۱۴۴.

4. اصول کافی، ج ۱، صص ۲۴۲، ۲۵۱ و ۲۵۲.

5. همان، ص ۲۱۳.

6. بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۱۳۴.

صفحه

۱۳۶

ابوحزمه ثمالی از حضرت امام زین العابدین(علیه السلام) پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد(صلی الله علیه وآله) نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند(1).

f

زشتي گناه، خانه دل آدمي را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان مي سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور مي کند و این کوردلي، به ناپاكي جسم مي انجامد. نبي اکرم(صلي الله عليه وآله) مي فرماید:

إِذَا خَبِثَ الْقَلْبُ خَبِثَ الْجَسَدُ(2).

هر گاه دل آدمي ناپاک شد، جسم نیز ناپاک مي شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگي از گناه است. بزرگ ترين زيان گناه، نافرمانی خدایي است که هیچ خطايي در محضر او زيبنده نيست. رسول الله(صلي الله عليه وآله) خطاب به ابوذر مي فرماید:

1. همان، ص ۱۳۶.

2. همان، ج ۶۷، ص ۵۱.

صفحه

۱۳۷

يَا أَبَا ذَرٍّ! لَا تَنْظُرْ إِلَى صِعْرِ الْخَطِيئَةِ وَلَكِنْ أَنْظِرْ إِلَيَّ مَنْ عَصَيْتَ(1).

اباذر! به کوچكي گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسي بنگر که او را نافرمانی کرده اي.

بنابراین، حساب رسي کردار، در بازدارندگي و پيش گيري از گناه مؤثر است. رسول گرامي اسلام مي فرماید:

حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسِبُوا وَزِنُوا قَبْلَ أَنْ تُوزَنُوا وَتَجَهَّزُوا لِلْعَرَصِ الْأَكْبَرِ(2).

پيش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پيش از آنکه مورد سنجش قرار گيريد، خویشتن را بسنجید و خود را براي بزرگ ترين امتحان آماده سازيد.

خویشتن داري، براي انسان به ویژه در دوران جواني اهميت بسياري دارد. پیامبر اسلام مي فرماید:

يَقُولُ اللَّهُ أَيُّهَا الشَّابُّ التَّارِكُ شَهْوَتَهُ فِي الْمُبْتَدِلِ شَبَابَهُ! أَنْتَ عِنْدِي كَبَعُضِ مَلَائِكَتِي(3).

اي جواني که شهوت هاي خود را در راه من ترک گفته اي، آن شهوت هايي که جواني را به ابتذال مي کشاند، بدان تو در پيشگاه من همانند بعضي از فرشتگانم هستي.

پیامبر اکرم(صلي الله عليه وآله) (با زشت انگاشتن گناه، به تمثيل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ يَحْتَمِي مِنَ الطَّعَامِ مَخَافَةَ الذَّاءِ كَيْفَ لَا يَحْتَمِي مِنَ الذُّنُوبِ مَخَافَةَ النَّارِ(4).

1. مجموعه ورام، ج ۲، ص ۵۳.

2. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۷۳.

3. صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج ۹، ص ۲۵۳؛ کنز العمال، ج ۱۵، ص ۷۷۵.

4. بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۳۴۷.

صفحه

۱۳۸

در شگفتی از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟ آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد (1)». آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد، آنجا که فرموده است: «وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٌ كَيْسِي كَمَا مِنْ مَقَامٍ» (۴۶: الرحمن) پروردگارش بنترسد، دو بهشت دارد.

f

40

انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در این باره می فرماید:

[مشکاة الانوار، ص ۱۶۹].

صفحه

۱۳۹

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصور کنی که او را می بینی، چنان به عبادت پرداز که او تو را می بیند. بدان که نخستین عبادت خداوند، شناخت اوست. خداوند «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیست. یگانه ای است که دومی ندارد و پایدار و بی نهایت است. او آسمان ها و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده است. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست (1).

حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداوندا! من از تو، دوستي تو را و دوستي كسي كه تو را دوست دارد و كاري كه مرا به دوستي تو مي رساند، مي خواهم. خداوندا! دوستي خودت را براي من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هايي چون) آب خنك محبوب تر قرار ده (2).

پيامبر در هر نشست و برخاست، خدا را ياد مي كرد (3).

به يقين، اگر باب دوستي گشوده شود، خداوند نيز به آدمي توجه خاص مي كند. در همين باره پيامبر اسلام مي فرمايد:

چون بنده اي، ديدار مرا دوست بدارد، ديدارش را دوست مي دارم. اگر در خلوت يادم كند، در خلوت يادش مي كنم و چون در ميان گروهي يادم كند، در ميان گروهي بهتر يادش مي كنم (4).

1. مكارم الاخلاق، ج ۲، ص ۳۶۳.

2. پيام پيامبر، ص ۶۴۴.

3. سفينة البحار، ج ۱، ص ۴۱۸.

4. همان، ص ۲۶۳.

صفحه

۱۴۰

نشانه دوستي و محبت به خدا، ياد اوست. پيشواي راستين اسلام مي فرمايد:

عَلَامَةُ حُبِّ اللَّهِ تَعَالَى حُبُّ ذِكْرِ اللَّهِ (1).

نشانه دوستي خدای متعال، دوستي ياد خداست.

جواني از انصار با عبدالله بن عباس رفت و آمد صميمانه داشت. روزي فردي، ابن عباس را به دليل تکریم بسيار اين جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان مي رود و نبش قبر مي کند. ابن عباس شبي در تعقيب جوان، راهي قبرستان شد و از دور او را نظاره مي کرد تا آنکه ديد جوان وارد قبري شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا مي کرد. وي با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهائي در قبر، رسوايي قيامت و عذاب دوزخ مي گفت و به شدت مي گريست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بي درنگ به سويش رفت و او را در آغوش کشيد و گفت: چه قبرکن خوبي هستي! گناهان خود را به خوبي نبش كردي و در پيشگاه خدا بدان اعتراف كردي (2).

از نگاه پيامبر اعظم (صلي الله عليه وآله)، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجيد نيز يکي از راه هاي ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت (صلي الله عليه وآله) مي فرمايد:

إِذَا أَحَبَّ أَحَدُكُمْ أَنْ يُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْيَقْرَأِ الْقُرْآنَ (3).

چون كسي از شما دوست دارد كه با پروردگارش سخن بگويد، قرآن بخواند.

1. بحار الانوار، ج ۶۳، ص ۲۵۲.

2. همان، ج ۶، ص ۱۳۰.

3. پیام پیامبر، ص ۷۰۷.

صفحه

۱۴۱

f

41

تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می داشت. او که مزین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» (بود، در روابط اجتماعی خود آن قدر بی پیرایه و خالی از تکلف بود که گویا بشری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزینتی. او همواره در سیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین(علیه السلام) می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا(صلی الله علیه وآله) پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی شد. انسان ها در مجلس رسول خدا(صلی الله علیه وآله)، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین(علیه السلام) می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سبک سر و ناسزاگو و عیب جو نبود و کسی را مدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش

صفحه

۱۴۲

نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جستجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبیا بود تا آنجا که اصحاب در صدد برخورد برمی آمدند، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشکر باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید(1).

ایشان می فرمود:

مَنْ أَكْرَمَ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ فَإِنَّمَا يُكْرِمُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ (2).

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لَا تُحَقِّرَنَّ أَحَدًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَإِنَّ صَغِيرَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ كَبِيرٌ (3).

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

1. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۱۵۲.

2. الجامع الصغير، ج ۲، ص ۵۸۰.

3. تنبيه الخواطر، ج ۱، ص ۳۱.

صفحه

۱۴۳

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند (1).

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول الله (صلی الله علیه وآله) و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا (صلی الله علیه وآله) (بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرد و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند (2). انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) (بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان (3)).»

f

پیامبر اعظم(صلي الله عليه وآله) با ملائمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

1. مکارم الاخلاق، ص ۲۵.

2. محجة البيضاء، ج ۳، صص ۳۶۶ و ۳۶۷.

3. عمل اليوم و الليلة، سلوک النبي مع ربه، ص ۸۷.

صفحه

۱۴۴

إِنَّا أَمَرْنَا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ بِمُدَارَاةِ النَّاسِ كَمَا أَمَرْنَا بِأَدَاءِ الْفَرَائِضِ(1).

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق(علیه السلام) می فرماید:

جَاءَ جِبْرَيْئِيلُ إِلَيَّ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ! رَبُّكَ يَفْرُكُ السَّلَامَ وَيَقُولُ لَكَ دَارَ خَلْقِي(2)).

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول الله(صلي الله عليه وآله) می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَمَرَنِي بِمُدَارَاةِ النَّاسِ، كَمَا أَمَرَنِي بِإِقَامَةِ الْفَرَائِضِ(3).

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملائمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا

1. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۵۳.

2. کافی، ج ۲، ص ۱۱۷.

3. الجامع الصغير، ج ۱، ص ۲۵۹.

صفحه

۱۴۵

خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندي، موجب خشم آنها شد. مايلم اين اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگويي تا ناراحتي و خشم آنها نسبت به تو از بين برود. اعرابي پذيرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا(صلي الله عليه وآله) (رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: اين مرد اظهار مي کند که از ما راضي شده است؛ اين طور نيست؟ اعرابي گفت: چنين است. رسول اکرم(صلي الله عليه وآله) (رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و اين مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و مي گريخت. مردم براي کمک به او دنبال شتر مي دويدند و فریاد مي کردند و اين کار باعث مي شد شتر بيشتري فراري شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذاريد که من نسبت به او ملايم تر از شما هستم و خود مي دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتني علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادي کند، به سوي شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پي کار خویش رفت. اگر ديروز زماني که آن اعرابي جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به يقين اين بيجا ره را مي کشتيد، در حالي که در کفر به سر مي بُرد و اهل آتش بود(1).

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتي براي همه عالميان بود:

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ. (انبیاء: ۱۰۷)

ما تو را جز براي رحمت جهانيان نفرستاديم.

حضرت رسول مي فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرَكْزًا(2).

برانگيخته شده ام که مرکز حلم و بردباري باشم.

1. محجة البيضاء، ج ۴، ص ۱۴۹؛ كحل البصر، ص ۷۰.

2. مصباح الشريعه، ص ۱۵۵.

انس بن مالک از يارانش مي گوید:

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ(صلي الله عليه وآله) (مِنْ أَشَدِّ النَّاسِ لُطْفًا بِالنَّاسِ)(1).

رسول الله(صلي الله عليه وآله) (بيشترين لطف و محبت را به مردم داشت).

f

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا(صلي الله عليه وآله) نقل شده است که فرمود:

إِذَا رَأَيْتُمُ الْمُؤْمِنَ صَمُوتًا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ يُلْقِي الْحِكْمَةَ(2).

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم(صلي الله عليه وآله) در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لَا يُصِيبُهُنَّ إِلَّا مُؤْمِنٌ: الصَّمْتُ وَهُوَ أَوْلُ الْعِبَادَةِ(3). ...

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است. ...

مردی خدمت رسول خدا(صلي الله عليه وآله) آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی

1. کافی، ج ۲، ص ۱۱۹.

2. بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۱۲.

3. مکارم الاخلاق، ج ۲، ص ۳۷۷.

صفحه

۱۴۷

داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زیانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد(1).

معاذین جبل از رسول خدا(صلي الله عليه وآله) درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوئیم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز درویده های زبانشان، به رو - یا فرمود: به بینی - در آتش می افکند؟(2)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم(صلي الله عليه وآله) آمد و عرض کرد: یا رسول الله! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زیانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی(3)».

1. کافی، ج ۲، ص ۱۱۳.

2. الترغیب و الترهیب، ج ۳، ص ۵۲۸.

کلام زیبایی دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد(1)». سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست (2). همچنین می فرمود: خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند (3). خداوند بنده ای را بیمارزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند(4).

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گردانید(5).

f

44

دوران‌دیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبیر استوار شده بود:

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (مُتَوَاصِلَ الْأَحْزَانِ، دَائِمَ الْفِكْرَةِ وَ لَا يَتَكَلَّمُ فِي غَيْرِ حَاجَةٍ طَوِيلَ السُّكُوتِ) (6).

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و همواره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

1. مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۳۰.

2. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۳۴۴.

3. کنز العمال، ج ۳، ص ۳۵۰.

4. علل الشرایع، ج ۲، ص ۶۰۶.

5. محجة البيضاء، ج ۴، ص ۱۳۳.

6. مکارم الاخلاق، ص ۱۲.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت(1).

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین(علیه السلام) می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان(علی) علیه السلام (درباره سکوت رسول خدا) صلی الله علیه وآله (پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و بر نمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن پرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد(2).

از امام صادق(علیه السلام) نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر

1. همان، صص ۱۲ - ۱۵.

2. همان، ص ۱۵.

صفحه

۱۵۰

نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإِنِّي أَوْصِيكَ إِذَا أَنْتَ هَمَمْتَ بِأَمْرٍ فَتَدَبَّرْ عَاقِبَتَهُ، فَإِنْ يَكُ رُشْدًا فَاَمْضِهِ وَإِنْ يَكُ غَيًّا فَانْتِهِ عَنْهُ(1).

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگر عاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر(علیه السلام) نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیز مطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است، سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگر خیر و رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن(2).

1. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۲۲۴.

2. من لایحضره الفقیه، ج ۴، صص ۴۰۹ و ۴۱۰.

صفحه

۱۵۱

f

45

فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش، حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد (1).

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است (2).

ام معبد در وصف پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند (3).

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند (4).

درباره پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر

1. سفینة البحار، ج ۱، ص ۴۱۸.

2. همان.

3. همان، ص ۴۱۹.

4. همان.

صفحه

بود، منظور او را کاملاً می‌رسانید و از کلمه‌های بیهوده و بی‌مورد به‌کار نمی‌برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به‌ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان جمله‌هایش درنگ می‌کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود(1).

از فشرده‌گوترین انسان‌ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می‌خواست بگوید، بیان می‌کرد. نه زیاده‌گویی داشت و نه ناقص‌گویی. جمله‌هایش پی‌درپی بود و میان آنها لحظه‌ای خاموشی ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به‌خاطر سپارد(2).

شیرین‌سخن‌ترین و شیواگوترین مردمان بود و می‌فرمود: من فصیح‌ترین عربم و بهشتیان به زبان (محمد) صلی‌الله‌علیه‌وآله (سخن می‌گویند و می‌فرمود من زبان‌آورترین فرد عربم (3). وی چنان شمرده سخن می‌گفت که شنونده می‌توانست واژگانش را بشمارد(4).

f

46

علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا(صلی‌الله‌علیه‌وآله) از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم(صلی‌الله‌علیه‌وآله) مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در

1. محجة البیضاء، ج ۴، ص ۱۳۳

2. سنن النبی، ص ۱۰۶.

3. عوالمی اللئالی، ج ۴، ص ۱۲۰.

4. جامع الصغیر، ج ۲، ص ۳۷۵.

صفحه

۱۵۳

چهره مبارکش دیده می‌شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَيَّ مَعَادٍ. (قصص: ۸۵)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی‌گرداند.

پیامبر اعظم(صلي الله عليه وآله) هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اللَّهُ يَعْلَمُ أَنِّي أَحْبَبْتُ وَلَوْلَا أَنَّ أَهْلَكَ أَخْرَجُونِي عَنْكَ، لَمَا أَتَرْتُ عَلَيْكَ بَلَدًا وَلَا ابْتَغَيْتُ بِكَ بَدَلًا وَ أَنِّي لَمُعْتَمٌ عَلَي مُفَارَقَتِكَ.

خداوند می داند که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را بر نمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گذشت هفت سال از این وعده، پیامبر با سپاه نیرومند اسلام، مکه را فتح کرد و پرچم اسلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعده خداوند تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شکوه و عزت بسیار همراه مسلمانان وارد مکه شد و این شهر مقدس را فتح کرد. وقتی حضور مسلمانان و عظمت اسلام را دید، همان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سجده شکر به جا آورد(1).

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا(صلي الله عليه وآله) وارد مکه شد، عمامه سیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت :

نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا که «وعده اش را تحقق بخشید.» بنده اش را یاری کرد و گروه های مشرک را شکست داد. آگاه باشید :

1. منتهی الآمال، ج ۱، ص ۶۳.

صفحه

۱۵۴

هر خون و خون بها و ادعاهای دیگر که در زمان جاهلیت بود، تمام آنها را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود(1).

f

47

بزرگواری و چشم پوشی

1. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم(صلي الله عليه وآله) (بودم). آن حضرت لباسی بر تن داشت که حاشیه اش زبر بود. عربی بادیه نشین از راه رسید و از ایشان کمک خواست، ولی به این صورت که نخست لباس پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت(2).

2. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا (صلی الله علیه وآله)، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و

1. کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۵۲.

2. سفینة البحار، ج ۱، ص ۴۱۲.

صفحه

۱۵۵

تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تو احسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد (1)».

3. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبدالله سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

ای پیامبر بزرگ، زبان من بسته و هلاکت، مرا در بر گرفته است. من با شیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسی که خواسته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیامبر، من از کارهایی که انجام داده ام، پوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پدر و مادرم، مرا به لغزش و زشتی ها کشانیدی. تو پیامبر بخشنده و مهربان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری (2).

1. همان.

2. همان، ص ۴۱۳.

صفحه

۱۵۶

4. کافران قریش در مکه تا توانستند پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) را آزار دادند و کار را بر او و پیروانش سخت گرفتند. پیامبر در برابر آن همه آسیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شکنجه و کشتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سخنرانی تاریخی خود در مسجدالحرام به مکان فرمود: بگوئید چگونه با شما رفتار کنم؟ آنان در پاسخ گفتند: ما جز نیکی، گمانی به شما نمی بریم. شما

برادري بزرگوار و فرزند پدري بزرگوار هستيد. پيامبر فرمود: «همان گونه که برادرم يوسف به برادرانش فرمود که سرزنشي بر شما نيست، من نيز به شما مي گويم که برويد، همه شما را آزاد کردم(1)».

5. روزي چند نفر از يهوديان بر او وارد شدند و با لحن خاصي که دو پهلو بود، سلام کردند. پيامبر نيز در پاسخ گفت: «و عليكم». عايشه قصد آنها را دريافت و با عصبانيت، پرخاش کرد و ناسزا گفت. رسول اکرم(صلي الله عليه وآله) فرمود: «عايشه آرام بگير و بدزباني نکن. مگر نمي داني خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد(2)».

f

48

امانت داري

دشمنان حضرت محمد(صلي الله عليه وآله) در مکه، حتي پس از اعلام پيامبري اش همچنان نفيس ترين اشياي خود را نزد وي به امانت مي گذاشتند و ترديدي به خود راه

1. همان.

2. صحيح مسلم، ج 1، ص 97.

صفحه

157

نمي دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آيين خود خرج کند. از همين رو، پس از آماده شدن براي هجرت به سوي يثرب، از امام علي(عليه السلام) خواست چند روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامي اسلام مي فرمايد:

امانت را به کسي که تو را امين قرار داد، باز پس بده و به کسي که به تو خيانت کرد، خيانت مکن(1).

ايشان حتي نخ و سوزن را به صاحبش برمي گرداند(2) و مي فرمود:

وقتي کسي سخني گفت و به اطراف خود نگرست، آن سخن نزد شما امانت است(3).

در نبرد خيبر، مسلمانان دچار کم غذايي شديدي شدند، به گونه اي که براي رفع گرسنگي، از گوشت برخي حيوانات که خوردن آنها مکروه است، استفاده مي کردند. مسلمانان چند دژ از دژهاي خيبر را گشوده بودند، ولي دژي که مواد غذايي فراواني در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نيفتاده بود. در اين هنگام، چوپان سياه چرده اي که براي يهوديان خيبر گله داري مي کرد، به حضور حضرت شريفياب شد و درخواست کرد که حقيقت اسلام را بر او عرضه کند. وي در همان نخستين جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقي آن فرستاده خدا ايمان آورد. سپس گفت: همه اين گوسفندان، امانت يهوديان خيبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکليف من چيست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آيين ما، خيانت به امانت،

1. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۱۷۱.

2. سنن النبی، ص ۱۳۰.

3. جامع الصغیر، ج ۱، ص ۸۷.

صفحه

۱۵۸

یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید (1).

پیامبر هنگام ورود به مسجد الحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، در کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا... (نساء: ۵۸)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید (2)...

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه ۵۸ سوره نساء نازل شد. پیامبر نیز به علی (علیه السلام) دستور داد که کلید کعبه را به عثمان بن طلحه بدهند و از او بپوشش بخواهند. عثمان به علی (علیه السلام) گفت: در آغاز، کلید را با خشونت از من

1. حسین سیدی، همنام گل های بهاری، صص ۶۴ - ۶۵.

2. داستان های شنیدنی از فتح مکه و جنگ حنین، ص ۵۷؛ به نقل از: مجمع البیان، ج ۳، ذیل آیه ۵۸ نساء.

صفحه

۱۵۹

گرفتی، ولی اکنون با کمال مهر و محبت به من دادی؟ علی (علیه السلام) جریان نزول آیه قرآن را برای او بیان کرد و گفت: به علت احترام فرمان خدا، چنین کردم. عثمان بن طلحه با شنیدن این مطلب، اسلام آورد (1).

پیش از نبوت، لقب «امین» به حضرت دادند. ابوجهل در یکی از سخنانش گفته است که محمد بن عبدالله در اجتماع ما نشو و نما کرد و ما او را امین نامیدیم؛ زیرا شخصی درست کار، آرام و راستگو بود. او را احترام کردیم تا اینکه مقام والایی یافت. آنگاه ادعا کرد که پیامبر خداست (2). پس از بعثت که قریش به دشمنی با او برخاستند، باز هم اموال خود را نزد او به امانت می سپردند. در راستگویی و درست کاری آنچنان شهرت یافت که همگی به امانت داری او اذعان داشتند و او را «محمد امین» می خواندند (3).

f

راستگویی

امام علی(علیه السلام)، او را راستگوترین مردمان معرفی می کند (4). ابن عباس نیز می گوید: چون آیه «و خویشاوندان نزدیکت را هشدار بده» نازل شد، آن بزرگوار بر فراز کوه صفا رفت و فریاد برآورد: به ما حمله کرده اند! مردمان گفتند: او کیست؟ اطرافش گرد آمدند. حضرت فرمود: اگر بگویم اسبانی (با سواران خویش) در دره

1. بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۱۱۷.

2. سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۱۸.

3. سیره حلبی، ج ۱، ص ۱۷۲.

4. ذخایر العقبی، ص ۴۴.

صفحه

۱۶۰

آهنگ هجوم به شما را دارند، حرفم را می پذیرید؟ گفتند: آری، ما جز راستگویی از تو نشنیدیم. فرمود: پس همانا من هشدار دهنده شمایم در برابر عذابی سخت (1).

حتی روزی ابوجهل به پیامبر گفت: ما تو را تکذیب نمی کنیم، بلکه دستورهایی را که آورده ای، تکذیب می کنیم. آنگاه این آیه نازل شد:

فَأِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَ لَكِنَّ الظَّالِمِينَ بآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ. (انعام: ۳۳)

آنان تو را تکذیب نمی کنند، ولی ستم کاران، آیات خدا را انکار می کنند.

اخنس در جنگ بدر، ابوجهل را دید و به او گفت: ای ابوحکم! در اینجا جز من و تو کسی نیست که سخن ما را بشنود. به من بگو آیا محمد در ادعایی که می کند، راست می گوید یا دروغ؟ ابوجهل گفت: به خدا سوگند، محمد راستگو است و هرگز دروغ نگفته است (2).

هرقل، پادشاه روم، وضع پیامبر را از ابوسفیان پرسید و گفت: آیا پیش از ادعای نبوت، به او تهمت دروغ گویی زده اید؟ ابوسفیان پاسخ داد: نه (3).

f

نه بینوایی را به خاطر فقرش تحقیر می کرد و نه دولتمردی را به خاطر ثروتش بزرگ می شمرد. برای هر دو به درگاه خداوند یکسان دعا می کرد (4). همچنین می فرمود :

1. بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۱۶۴.

2. سفینة البحار، ج ۱، ص ۴۱۸.

3. همان.

4. سنن النبی، ص ۱۱۴.

صفحه

۱۶۱

بدترین غذا، سوری است که ثروتمندان را بدان دعوت می کنند، نه بینوایان را. کسی که ثروتمند را گرامی بدارد و بینوا را تحقیر کند، در آسمان ها دشمن خداوند است (1)... کسی که ثروتمندی نزدش بیاید و او را به خاطر اینکه از دنیا (و ثروتش) بهره مند شود، برایش فروتنی کند، دو سوم دینش را از دست داده است (2).

همچنین از مردم می خواست آنچه را خودشان (به خاطر کیفیت بد غذا) نمی خورند، به مستمندان ندهند (3).

امام صادق(علیه السلام) فرمود :

فقیری با لباس مندرس به حضور رسول خدا(صلی الله علیه وآله) رسید و کنار آن حضرت نزد شخص ثروتمندی نشست. ثروتمند لباس خود را از زیر پای آن فقیر کشید. پیامبر به ثروتمند فرمود: ترسیدی چیزی از فقر او به تو بچسبید؟ گفت: نه. فرمود: ترسیدی از دارایی تو چیزی به او برسد؟ گفت: نه. فرمود: ترسیدی لباست چرک شود؟ گفت: نه. فرمود: پس چه چیز تو را بر این کار (کنار کشیدن از فقیر) واداشت؟ گفت: ای رسول خدا! من همدمی (شیطانی) دارم که هر کار زشتی را در نظرم خوب جلوه می دهد و هر کار خوبی را در نظرم زشت می نمایاند. من (به جبران این کار) نصف مالم را به این فقیر می دهم. پیامبر به آن مرد تهنیت فرمود: تو می پذیری؟ او گفت: نه. ثروتمند گفت: چرا؟ گفت: می ترسم در دل من آید آنچه به دل تو آمده است (که نتیجه آن گمراهی، تکبر، تحقیر و توهین تهنیت دستان است (4)).

1. هم نام گل های بهاری، ص ۱۹۰.

2. بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۳۴۸.

3. همنام گل های بهاری، ص ۱۹۱.

4. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۶۲.

صفحه

۱۶۲

احسان و نیکی به سائل

ابی سعید خدری می گوید: در جمع گروهی از مهاجران نشستیم بودم. برخی از آنها (به خاطر بی‌نوایی) عربان بودند و در میان دیگران می نشستند تا عربانی خود را پنهان کنند. یکی از ما قرآن می خواند و دیگران گوش سپرده بودند. پیامبر آمد و فرمود: سپاس خدایی را که از امت من کسانی را قرار داد که به من فرمان داد تا با آنان (همدل و همدرد باشم و) شکیبایی ورزم. سپس برای رعایت عدالت میان ما نشست و ادامه داد: ای گروه تھی داستان مهاجر! شما را به نور کامل در رستخیز مژده می دهم. نصف روز زودتر از ثروتمندان وارد بهشت می شوید و آن نیمه از روز، پانصد سال است (1).

رسول گرامی اسلام می فرماید: «خدایم فرمان داد تا بینوایان مسلمان را دوست بدارم (2)». آورده اند هیچ کس از پیامبر چیزی نخواست که پاسخ منفی بشنود و آن حضرت هیچ سائلی را جواب رد نمی داد. اگر می توانست حاجت او را برمی آورد و اگر نمی توانست، با زبان خوش او را قانع می ساخت (3).

عجلان می گوید: خدمت حضرت صادق (علیه السلام) بودم که سائلی آمد. حضرت برخاست و از زنبیلی که در آن خرما بود، مشت برداشت و به او داد. سائل دیگری آمد و حضرت یک مشت دیگر به او داد تا سه نفر فقیر آمدند، ولی حضرت به فقیر چهارم فرمود: خدا ما و تو را روزی بدهد. سپس فرمود:

1. کنز العمال، ج ۶، ص ۴۶۷.

2. اصول کافی، ج ۸، ص ۸.

3. سنن النبی، صص ۹۹ و ۱۰۰.

صفحه

۱۶۳

پیامبر چنین بود که هیچ سائلی را از مال دنیا محروم نمی کرد.

روزی زنی به پسرش گفت: نزد پیامبر برو و اگر هیچ نداشت، پیراهن او را بخواه. وی نزد حضرت آمد و چیزی خواست. حضرت فرمود: هیچ چیز نزد ما نیست. عرض کرد: پیراهنت را به من بده. حضرت پیراهن خود را بیرون آورد و به او بخشید (1). پس خداوند فرمان میانه روی به او داد و فرمود:

وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا. (اسراء: ۲۹)

دست خود را به گردن خود بسته مدار و به طور کامل آن را باز مکن که در نتیجه، ملامت شده و حسرت زده می شوی.

برقی می گوید: در وصیت پیامبر به علی (علیه السلام) آمده است که عمل به سنت من، در نماز و روزه و صدقه است (2). شیخ کلینی از زید شحام از حضرت صادق (علیه السلام) نقل می کند که فرمود:

هرگز پیامبر، نیازمندی را محروم نساخت. اگر چیزی داشت، به او می داد و گرنه می فرمود: خدا برساند(3).

پیامبر اعظم(صلي الله عليه وآله) فرمود:

هر که مایل است خداوند از نحوست روزش جلوگیری کند، صبح گاه آن روز را صدقه بدهد. اگر می خواهد نحوست شبش از بین برود، سر شب صدقه بدهد. من ابتدای حرکت و خارج شدن خود را با صدقه شروع کردم. این صدقه دادن برای بهتر از علم نجوم است(4).

1. اصول کافی، ج ۴، ص ۵۵.

2. محاسن، ص ۱۳.

3. اصول کافی، ج ۴، ص ۱۵.

4. همان، ص ۷.

صفحه

۱۶۴

حضرت صادق(عليه السلام) فرمود:

مردی یهودی از محلی که پیامبر با اصحابش تشریف داشتند، گذشت و گفت «السلام علیک» آن جناب پاسخ داد: «علیک» (بر تو باد). (اصحاب عرض کردند: این مرد گفت مرگ بر شما باد. فرمود: من هم گفتم بر تو باد. پشت این شخص را ماری سیاه خواهد گزید و می میرد.

یهودی به راه خود رفت و پشته بزرگی هیزم گرد آورد. طولی نکشید که بازگشت. وقتی خواست از محل حضور پیامبر بگذرد، به او فرمود: پشته ات را زمین بگذار. هیزم را بر زمین نهاد که دیدند مار سیاهی، چوبی را به دندان گرفته است. از او پرسید: امروز چه کار کردی؟ گفت: کاری نکردم. هیزم را که جمع کردم، دو گرده نان داشتم. یکی را خوردم و دیگری را به مستمندی صدقه دادم. فرمود: با همان صدقه از مرگش جلوگیری شد؛ چون صدقه، مرگ ناگهانی و ناروا را از انسان برمی گرداند(1).

f

52

غیبت گریزی

رسول اکرم(صلي الله عليه وآله) (به اصحابش فرمود: آیا می دانید غیبت چیست؟ عرض کردند: خدا و رسولش بهتر می دانند. فرمود:

ذِكْرُكَ أَخَاكَ بِمَا يَكْرَهُ(2).

اینکه از برادرت چیزی بگویی که خوش ندارد.

1. فروغ کافي، ج ۴، ص ۵.

2. بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۸۹.

صفحه

۱۶۵

ابوذر در حدیثی از رسول گرامی اسلام آورده است که فرمود: ای اباندر! از غیبت بپرهیز که غیبت بدتر از زناست. عرض کردم: ای پیامبر خدا، غیبت چیست؟ فرمود: غیبت این است که از برادرت چیزی بگویی که خوش ندارد. عرض کردم: ای پیامبر خدا! اگر آنچه درباره او گفته می شود، در او باشد؛ چه؟ فرمود: بدان که اگر آنچه در او هست، بگویی، غیبتش کرده ای و اگر آنچه در او نیست، بگویی، به او بهتان زده ای.

در حدیث است که زنی برای مسئله ای به حضور پیامبر مشرف شد. وی مقداری کوتاه قد بود. پس از رفتنش، عایشه کوتاهی قد وی را با دست خویش تقلید کرد. رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) به وی فرمود: خلال کن. عایشه خلال کرد و پاره گوشتی از دهانش بیرون افتاد (1).

انس بن مالک می گوید: روزی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) (به روزه امر فرمود و دستور داد کسی بدون اجازه حضرتش افطار نکند. مردم همگی روزه گرفتند و چون غروب شد، هر روزه داری برای اجازه افطار به محضر آن جناب می آمد و آن حضرت اجازه افطار می داد. در آن وقت، مردی آمد و گفت: دو دختر دارم که هنوز افطار نکرده اند و از آمدن به محضر شما حیا می کنند. اجازه دهید هر دو افطار کنند. حضرت پاسخی نداد. آن مرد گفته اش را تکرار کرد و باز حضرت چیزی نفرمود. چون برای بار سوم تکرار کرد، حضرت فرمود: روزه نبوده اند. چگونه روزه بوده اند، در حالی که گوشت مردم را خورده اند. به خانه برو و به هر دو بگو استفراغ کنند. آن مرد به خانه رفت و از آنان خواست که استفراغ کنند. آن دو چنین کردند، در حالی که از دهان

1. مرتضی مطهری، عدل الهی، ص ۲۴۷.

صفحه

۱۶۶

هر یک قطعه ای از خون بسته بیرون آمد. آن مرد با شگفتی به محضر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمد و داستان را برای آن حضرت تعریف کرد. حضرت فرمود: به آن کسی که جانم در دست اوست، اگر این گناه غیبت بر آنان باقی مانده بود، اهل آتش بودند (1).

در حدیث معروفی، جابر و ابوسعید خدری از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل کرده اند که فرمود:

الْغَيْبَةُ أَشَدُّ مِنَ الزَّانَا (2).

غیبت از زنا بدتر است.

این سخن به بیانی دیگر نیز آمده است:

الرَّجُلُ يَزْنِي ثُمَّ يَتُوبُ فَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَإِنَّ صَاحِبَ الْغَيْبَةِ لَا يُعْفَرُ حَتَّى يَغْفِرَ لَهُ صَاحِبُهُ (3).

مرد زنا می کند و سپس توبه می کند و خدا توبه اش را می پذیرد، ولی غیبت کننده آمرزیده نمی شود تا زمانی که غیبت شونده او را ببخشد.

f

53

وفای به عهد

پیامبر گرامی اسلام پیش و پس از بعثت، برای وفای به عهد اهمیت بسیاری قائل بود. ایشان در هر حالی به پیمانی که با دوست و دشمن برقرار می کرد،

1. انصاریان، عرفان اسلامی، ج ۱، ص ۱۲۶.

2. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۲۲.

3. الترغیب و الترہیب، ج ۳، ص ۵۱۱.

صفحه

۱۶۷

پای بند بود و تا زمانی که طرف مقابل نقض عهد نمی کرد، بر تعهد خویش استوار بود. نمونه هایی از وفای پیامبر اسلام به پیمان ها گویای این مدعاست:

1. در زمان جاهلیت، جمعی از جوان مردان قریش برای دفاع از حقوق مظلومان، پیمانی به نام «حلف الفضول» بستند. یکی از شرکت کنندگان در این پیمان، پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) بود. او نه تنها پیش از بعثت، با تمام وجود به این پیمان وفادار بود، بلکه پس از آن نیز هرگاه از آن یاد می کرد، می فرمود: من حاضر نیستم پیمان خود را بشکنم؛ اگر چه در مقابل آن، گران بهاترین نعمت را در اختیار من قرار دهند (1).

2. عمار یاسر می گوید: من گوسفندان خودمان را می چرانیدم و محمد (صلی الله علیه وآله) نیز شبانی می کرد. روزی به وی گفتم: من در «فج» چراگاه خوبی سراغ دارم؛ حضری فردا به آنجا برویم؟ فرمود: بله. صبح که آمدم، دیدم محمد (صلی الله علیه وآله) پیش از من آمده، ولی گوسفندانش را به چراگاه نبرده است. پرسیدم: پس چرا ایستاده ای؟ فرمود: من با تو عهد کردم که گوسفندانمان را با هم بچرانیم. دوست نداشتم خلاف وعده عمل کنم و گوسفندانم را پیش از تو بچرانم (2).

3. ماه ذی قعدة بود که پیامبر تصمیم گرفت به قصد عمره راهی مکه شود. از دیگر مسلمانان نیز دعوت کرد تا همراه او باشند. رسول خدا (صلی الله علیه وآله) (با جمعی که همراه او بودند، به سوی مکه حرکت کرد. در میانه راه به آن حضرت خبر دادند قریشیان که از حرکت شما خبردار شده اند، خود را برای جنگ آماده کرده و در ذی طوی مستقر شده اند. آنان سوگند یاد کرده اند که نگذارند شما وارد مکه شوید. از آنجا که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) برای جنگ حرکت نکرده بود و

1. اسیره حلبی، ج ۱، ص ۱۳۱.

قصده عمره داشت، با آنها مذاکره کرد و بین آنها و پیامبر معاهده ای بسته شد که به «صلح حدیبیه» معروف گشت. در این معاهده، پیامبر متعهد اموری شد از جمله: هر فردی از افراد قریش اگر بدون اذن بزرگ تر خود از مکه فرار کند و اسلام بیاورد و به مسلمانان بپیوندد، محمد باید او را به سوی قریش باز گرداند، ولی اگر فردی از مسلمانان به سوی قریش بگریزد، قریش موظف نیست او را به مسلمانان تحویل دهد.

در همان وقت که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) (با سهیل، نماینده قریش پیمان می بست، ابوجندل، فرزند سهیل که مسلمان شده بود، ولی در زنجیر پدر مشرکش اسیر بود، از مکه فرار کرد و به مسلمانان پیوست. سهیل گفت: ای محمد! این اولین مورد وفای به پیمان است. اگر می خواهی صلح برقرار باشد، باید او را به ما برگردانی.

پیامبر هم پذیرفت. سهیل گریبان فرزندش را گرفت و به طرف مکه برد. ابوجندل با لحنی تضرع آمیز فریاد زد: ای مسلمانان! آیا شما اجازه می دهید مرا به سوی مشرکان برگردانند و دوباره گرفتار چنگال آنها گردم؟ پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: ای ابوجندل! صبر کن. خداوند برای تو و امثال تو گشایشی خواهد کرد. ما با آنها پیمانی بسته ایم و نمی توانیم عهد و پیمان خود را بشکنیم (1).

4. فردی با پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) (خرید و فروش کرد. پیامبر نیز با او قرار گذاشت در جای معینی، یکدیگر را ببینند و معامله را تمام کنند. او فراموش کرد آن روز و فردای آن روز در وعده گاه حاضر شود. پس روز سوم به آنجا رفت و دید پیامبر همچنان منتظر او مانده است. پیامبر چون او را دید، فرمود: ای جوان! مرا به زحمت افکندی. سه روز است (برای وفای به وعده) من همین جا مانده ام و انتظار می کشم (2).

1. سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۳۲.

2. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۳۵.

5. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) (پس از بازگشت از حجة الوداع، بیمار شد. با این حال، میان مردم ظاهر می شد. روزی ایشان در حالی که دستاری به سر بسته بود و از سمت راست به علی (علیه السلام) (و از سمت چپ به فضل تکیه داده بود، به مسجد آمد و بالای منبر نشست. رسول الله (صلی الله علیه و آله) (نخست زبان به حمد و ثنای الهی گشود و پس از آن فرمود: ای مردم! نزدیک است که از میان شما بروم. به هر کس که وعده ای داده ام و وفا نکرده ام، بیاید و یادآوری کند تا به آن عمل کنم و هر کس از من طلبی دارد، مرا آگاه سازد. مردی از میان جمیعیّت برخاست و گفت: ای پیامبر خدا! من از دواج کرده ام. به من وعده داده بودی که یک صد و بیست درهم به من بدهی. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) (به فضل اشاره کرد که این وجه را بپردازد و از منبر پایین آمد (1).

گریستن بر فراق خویشاوندان

پیامبر اکرم(صلي الله عليه وآله) بسیار رقیق القلب و عطوف و مهربان بود. در سال ششم هجرت وقتی از ابواء(محلې بین مکة و مدینه) می گذشت، قبر مادر خود را زیارت و بازسازی کرد و کنار قبر او غمگانه گریست(2).

وقتی پیامبر پس از نبرد احد، بالای سر شهیدان حاضر شد، با دیدن پیکر جناب حمزة بن عبدالمطلب که پس از شهادت، هند (مادر معاویه بن ابی سفیان)، آن را مثله کرده بود، دردمندانه گریست(3).

پس از تولد امام حسین(علیه السلام)، وقتی نوزاد را برای نام گذاری خدمت پیامبر اکرم(صلي الله عليه وآله) بردند، پیامبر او را در آغوش گرفت و با تأثر شدید گریه کرد. چون از

1. مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۰۱.

2. فروع کافی، ج ۱، ص ۳۰۱.

3. طبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۱۶.

صفحه

۱۷۰

آن گرامی پرسیدند که برای چه گریه می کنید؟ فرمود: «برای این فرزند دلبنده خود گریه می کنم که گروهی از کافران ستمگر بنی امیه، او را می کشند. خداوند آنان را مشمول شفاعت من نفرماید(1)».

پیامبر اکرم(صلي الله عليه وآله) در وفات فرزندش ابراهیم، نیز اشک می ریخت و می فرمود: «چشم اشک می ریزد و دل اندوهمند است، ولی سخنی که خلاف رضای الهی باشد، نمی گویم و ما برای تو ای ابراهیم غمگین هستیم(2)».

در سال دهم پس از بعثت، اندکی پس از نجات مسلمانان از محاصره اقتصادی قریش در شعب ابوطالب، به فاصله اندکی، دو یار و حامی صمیمی و وفادار پیامبر: یعنی حضرت ابوطالب، عموی ارجمند و بزرگوار او و حضرت خدیجه، همسر مهربان و ایثارگش درگذشتند. وفات آن دو برای پیامبر بسیار اندوه بار بود. پیامبر در سوگ هر یک از آن دو سخت گریست و بعدها نیز از آنان همیشه یاد می کرد. بسیار اتفاق می افتاد که با زنده شدن خاطره خدیجه، به یاد او و نیکی ها و مهربانی هایش می گریست(3).

به روایت حضرت صادق(علیه السلام)، هنگامی که فاطمه بنت اسد، مادر امیرالمؤمنین(علی) علیه السلام (از دنیا رفت، علی) علیه السلام (با حالتی که غم و اندوه کاملاً در رخسارش دیده می شد) خدمت پیامبر آمد. آن جناب فرمود: چه شده؟ عرض کرد: مادرم از دنیا رفت. پیامبر فرمود: مادر من از دنیا رفته است و شروع به گریه کرد و می گفت: مادر جان! سپس پیراهن و ردای خود را به علی(علیه السلام) داد و فرمود با اینها او را کفن کنید. وقتی فارغ شدید، مرا نیز خبر دهید. جنازه را که به مدفن آوردند، پیامبر بر او نماز گزارد که بر هیچ کس پیش و پس از او چنین

1. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۳۹.

2. فروع کافی، ج ۱، ص ۷۲.

نمازي نخوانده بود. آن گاه داخل قبر فاطمه شد و در آنجا خوابید. پس از دفن. فرمود: فاطمه. پاسخ داد: لبيک يا رسول الله. پرسید: آنچه پروردگارت وعده داده بود، درست يافتی؟ پاسخ داد: بلي، خدا شما را بهترين پاداش عنايت کند. آنگاه پیامبر در میان قبر فاطمه بنت اسد مناجاتي طولاني کرد.

همین که از قبر خارج شد، پرسیدند عملي که با جنازه فاطمه کردید، از خوابیدن در قبر و کفن کردن با لباس خود و نماز خواندن طولاني و راز و نیاز طولاني، با هیچ کس چنین نکردید؟ فرمود: آري، اینکه لباس خودم را کفنش قرار دادم، براي آن بود که روزي کيفيت محشور شدن مردم را در قيامت برایش شرح مي دادم که بسيار متأثر شد و گفت: آه واي بر من. به لباس خود کفنش کردم و در نماز از خدا خواستم که آنها کهنه نشوند تا همان گونه در قيامت محشور گردد و داخل بهشت شود. خداوند نیز پذیرفت. اینکه داخل قبرش شدم، به واسطه آن بود که روزي به او گفتم وقتي ميت را در قبر مي گذارند، دو ملک (نکیر و منکر) از او خواهند پرسید. گفت: آه به خدا پناه مي برم از چنین روزي. در قبرش خوابیدم و پیوسته از خدا درخواست کردم تا دري از بهشت براي او باز شد و به باغستاني از باغ هاي بهشت وارد گردید(1).

«ابوبصير نیز مي گوید: از حضرت صادق(عليه السلام) شنیدم که مي فرمود: وقتي رقيه، دختر پیامبر از دنيا رفت، حضرت رسول بر فراز قبر او ایستاد و دست هاي خود را به سوي آسمان بلند کرد و گریست. عرض کردند: يا رسول الله(صلي الله عليه وآله)! (براي چه به سوي آسمان دست بلند کردید و گریستید؟ فرمود: از خدا خواستم دخترم، رقيه را از فشار قبر، به من ببخشد.

1. بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۳۲.

همچنين انس مي گوید: کسي با زن و فرزندش مهربان تر از رسول گرامي نبود. حضرت پسري شيرخوار در حومه شهر داشت که به سوي آنجا رهسپار مي شد و ما نیز با او مي رفتيم. داخل خانه مي شد، آتش مي افروخت و بر آن مي دمید. پسرش ابراهيم را مي گرفت، مي بوسید و مي بویید و سپس برمي گشت. هنگامی که پسر چشم از جهان فروبست، فرمود: او را در کفن نپوشانید تا بدو بنگرم. کودک را آوردند. خویش را بر وي افکند و گریست(1).

f

تربیت من از خدا و تربیت علی از من است. پروردگرم مرا به سخاوت و نیکی امر و از بخل و ستم نهی فرمود. نزد خداوند بزرگ چیزی بدتر از بخل و اخلاق ناپسند نیست. این دو خوی زشت، هر عبادت و عملی را که انسان برای انجام آن کوشیده است، تباه می سازد(2).

مردی نزد پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله آمد و از آن حضرت کمک مالی خواست. پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) به او فرمود: اکنون چیزی نزد من نیست، ولی با ما بیا. هنگامی که چیزی رسید، به تو خواهیم داد. یکی از اصحاب عرض کرد: یا رسول الله! خداوند آنچه از قدرت شما خارج است، وظیفه شما قرار نداده است (منظورش این بود حال که شما چیزی ندارید، به این سائل جواب منفی

1. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۷۶.

2. سفینة البحار، ج ۱، ص ۴۱۲.

صفحه

۱۷۳

بدهید و او را رد کنید). پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) از این سخن خوش نیامد. آن مرد سائل گفت: انفاق کن و به لطف خدا از کم شدن و کاستن مال، ترسی به خود راه مده. پیامبر از گفتار آن مرد متبسم شد و آثار شادی در صورتش هویدا گشت.

نظر به اینکه سخن مرد سائل، تحسین پیامبر را برانگیخت، امام رضا(علیه السلام) در نامه ای به پسرش، امام محمدتقی(علیه السلام) (می نویسد: شنیده ام هنگامی که می خواهی سواره از خانه بیرون بروی، خادمان، تو را از در کوچک بیرون می برند و این کار به سبب بخل آنهاست که مبادا کسی تو را ملاقات کند و از تو چیزی به او برسد. از تو می خواهم به پاس حقی که بر تو دارم، ورود و خروجت جز از در بزرگ نباشد و هنگامی که سوار می شوی، سکه های طلا و نقره همراه تو باشد که هرکس چیزی از تو خواست، به او عطا کنی. هر کدام از عموهایت درخواستی داشت، کمتر از پنجاه دینار طلا به او مده و اگر خواستی بیشتر به او عطا کنی، خود می دانی. هر یک از عمه های تو چیزی درخواست کرد، کمتر از بیست و پنج دینار طلا به او عطا مکن و بیش از آن بسته به همت تو است. می خواهم خداوند با انفاق و بخشش، تو را بلندمرتبه گرداند. پس انفاق کن و به لطف خدا از تنگ دستی ترسی به خود راه مده(1).

پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) (سال هشتم هجری در پایان جنگ حنین در محلی به نام جعرانه توقف فرمود تا غنایمی که از جنگ به دست آمده بود، میان مسلمانان تقسیم کند. مسلمانان برای گرفتن سهمیه خود از دحام کردند و حق خود را از پیامبر می خواستند. پیامبر به آنان فرمود: به خدا سوگند، اگر به اندازه درختان تهامه، شتر نزد من باشد، آنها را میان شما تقسیم می کنم و مرا مردی ترسو و بخیل نخواهید یافت. آنگاه همه شتران و اموال را میان مسلمانان قسمت و حق هر کسی را ادا کرد(2).

1. همان، ص ۴۱۳.

2. سفینة البحار، ج ۱، ص ۴۱۳.

صفحه

۱۷۴

مسافرت

سیر و سفر برای کسب تجربه و دست یابی به معرفت و ارضای حس کنجکاوی بسیار کارساز است. پیامبر گرامی اسلام می فرماید :

سَافِرُوا فَإِنَّكُمْ إِنْ لَمْ تَعْنَمُوا مَالًا أَفْدَنْتُمْ عَقْلًا(1).

مسافرت کنید! چه اگر در سفر نفع مالی عایدتان نشود، از فواید عقلی آن بهره مند می شوید.

در حقیقت، بهره گیری از امکانات طبیعی و هم نوایی با طبیعت همیشه سرشار از زیبایی، روح و روان آدمی را شاداب می سازد و در پی سلامت روح، جسم آدمی نیز با طراوت می شود. رسول خدا(صلی الله علیه و آله) می فرماید: «سافروا تَصِحُّوا (2)؛ سفر کنید تا سلامت باشید.»

از سوی دیگر، اهداف سفر کردن چنین ترسیم شده است. سزاوار نیست انسان به سفر برود، مگر برای سه چیز: یا برای تجارت، تحصیل درآمد و اصلاح معاش؛ یا برای دست یابی به کمال معنوی و تعالی روح و یا برای تفریح و تفرج و جلب لذت های مباح(3).

البته اسلام در آموزه های خود بر جماعت و روح جمعی، تأکید ویژه ای دارد. در مسافرت نیز به سیر جمعی تمایل نشان می دهد، ولی پیش از همه چیز، به گزینش هم سفر و پذیرش مسئولیت برای پیشبرد کارها توجه می کند. رسول گرامی اسلام می فرماید: «الرَّفِيقُ ثُمَّ الطَّرِيقُ؛ اول رفیق راه، آن گاه سفر کردن(4).»

1. مکارم الاخلاق، ج ۱، ص ۵۱۳.

2. بحار الانوار، ج ۵۹، ص ۲۶۷.

3. همان.

4. بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۲۲۱.

ایشان همچنین می فرماید :

إِذَا كَانَ ثَلَاثَةٌ فِي سَفَرٍ، فَلْيُؤَمِّرُوا أَحَدَهُمْ(1).

هرگاه سه نفر در سفری بیرون رفتند، باید کسی از خود را امیر گردانند.

حس تفاهم و تعامل با هم نوعان، سازگاری با اطرافیان و هم زیستی و انس گرفتن با دوستان از بایسته های سفر است. پیامبر اعظم(صلی الله علیه و آله) می فرماید :

أَمَّا الَّتِي فِي السَّفَرِ فَبَدِّلُ الزَّادَ وَ حُسِّنُ الخُلُقَ وَ المَزَاحُ فِي غَيْرِ المَعَاصِي(2).

بذل و بخشش توشه، خوش اخلاقی و شوخی کردن در چارچوب دوری از گناه، از آداب سفر است.

همکاری، همیاری و تقسیم کار، سفر را به کام آدمی گوارا و خاطره های خوشی از آن به یادگار می گذارد. پیامبر اکرم(صلي الله عليه وآله) در سفری که با دوستان خود داشت، برای مهیا کردن غذا، دستور کشتن گوسفندی را داد. فردی ذبح گوسفند را پذیرفت. شخصی دیگر سلاخی آن را به عهده گرفت. دیگری تقسیم و قطعه کردن آن را عهده دار شد و فرد دیگر متصدی پختن گوشت ها شد. پیامبر نیز برای برپا کردن آتش هیزم جمع کرد.

یاران گفتند: ای رسول خدا! تو را به پدر و مادرمان سوگند! خودت را به سختی میفکن. ما تو را کفایت می کنیم. پیامبر فرمود: می دانم که شما همه کارها را به خوبی انجام می دهید، ولی خداوند از بنده ای که از همسفران خود کناره گیرد، ناخرسند است. آن گاه رسول الله(صلي الله عليه وآله) برخواست و به جمع آوری هیزم پرداخت(3).

1.کنز العمال، ج ۶، ص ۷۱۷.

2.بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۲۶۶.

3.همان، ص ۲۷۳.

صفحه

۱۷۶

عده ای که پیاده سفر می کردند، از حضرت خواستند برایشان دعا کند. پیامبر برایشان دعا کرد. سپس فرمود: «بر شما باد به سرعت (حرکت کردن)، سحرخیزی و ساعتی پیش از طلوع آفتاب حرکت کردن؛ زیرا عمر سفر در شب کوتاه است.»

برای پیش گیری از گزیدگی و هجوم درندگان می فرمود: «در پشت جاده ها و دل دره ها اتراق نکنید (1).» همچنین می فرمود:

حق مسلمان (بر مسلمان) آن است که هرگاه آهنگ سفر دارد، دوستانش را از مسافرت آگاه کند و حق او بر دوستانش آن است که وقتی برگشت، به دیدنش بیایند(2).

نیز با توجه به تأثیر مثبت سفر بر شادابی روحی و تجدید قوا می فرمود: «مسافرت کنید تا تندرست بمانید(3).»

همچنین فرموده است :

هرگاه کسی از شما از سفر برمی گردد، باید برای خانواده اش هدیه ای بیاورد، گرچه قطعه سنگی باشد (4). روش صحیح آن است که هرگاه گروهی برای سفر می روند، مخارج خود را تفکیک کنند. این کار برایشان بهتر و برای اخلاقتشان نیکوتر است(5).

وقتی که از مسافرت برمی گشت، ابتدا به مسجد می رفت و دو رکعت نماز به جای می آورد. سپس به حضرت زهرا(علیها السلام) (سر می زد و آنگاه نزد همسرانش می رفت (6). سفر طولانی را خوش نمی داشت و می فرمود:

1. بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۲۷۷.

2. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۷۴.

3. مکارم الاخلاق، ج ۱، ص ۲۴۰.

4. بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۲۸۳.

5. مکارم الاخلاق، ج ۱، ص ۵۳۴.

6. جامع الصغیر، ج ۲، ص ۳۴۵.

صفحه

۱۷۷

رفتن، پاره ای از رنج است. هرگاه یکی از شما کارش در سفر تمام شد، هرچه زودتر نزد خانواده اش برگردد(1).

همچنین می فرمود :

شش چیز از جوان مردی است. سه تایی آن در غیر سفر است و سه تا در مسافرت، ولی آنهایی که در سفر است: خوراک و توشه بخشیدن، خوش خلقی و شوخی در غیر گناه(2).

در سفری که برای حج می رفت، اعلام کرده بود: «کسی که بد اخلاق و بد هم نشین است، همراه ما نیاید(3)».

f

57

شبنانی

روزگاری که در کفالت حلیمه به سر می برد، روزی از حلیمه پرسید: برادرانم (فرزندان حلیمه) روزها به کجا می روند؟ حلیمه گفت: گوسفندان ما را به چراگاه می برند. گفت: من هم از امروز با آنها خواهم بود(4).

در هفت سالگی، او را دیدند که خاک و کلوخ در دامن ریخته است و در خانه سازی به عبدالله بن جر عان کمک می کند. در طول زندگی اش دیده نشد روزی را به بیهودگی بگذراند. در مقام نیایش همیشه می گفت: «خدایا! از بی کاره بودن و تنبلی و زبونی به تو پناه می برم (5)» شاید به واسطه همین علاقه

1. محاسن، ج ۲، ص ۳۷۷.

2. عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۳۰.

3. بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۲۷۳.

4. سیره حلبی، ج ۱، ص ۱۱۱.

5. صحیح بخاری، ج ۸، ص ۷۹.

صفحه

۱۷۸

به کار و نیز برای اینکه خوش نداشت در میان خانواده زندگی کند، بی آنکه گوشه ای از امور زندگانی آنها را بر عهده گیرد، به شبانی گوسفندان ابوطالب پرداخت (1). افزون بر آن، از اوان کودکی، با فضای آزاد و دامن صحرا انس داشت و فکر عزلت و انزوا در خاطرش قوت می یافت. گویی به او الهام شده بود که از هم اکنون، دور از تنگنا و جنجال شهر، با دیده بصیرت به مطالعه کتاب آفرینش بپردازد و صفحه های آن را با دقت ورق بزند. از سوی دیگر، سر و کار داشتن با جانوران زبان بسته و نگاه داری ایشان از آسیب درندگان و از خطر پرتگاه ها و بازداشتن آنها از هجوم به یکدیگر، نوعی تمرین برای آینده اش بود. مگر نه اینکه باید عمری با مردم گمراه، سرسخت و جاهل روبه رو شود و آنها را از مهلکه گمراهی برهاند. پیش از او نیز برادرانش، موسی و داوود، روزگاری به شغل شبانی می پرداختند (2). خلاصه اینکه شبانی کار است و کار، آدمی را از نیاز به دیگران در امان نگه می دارد.

آرامش دشت و بادیه برای محمد(صلی الله علیه و آله)، از ماندن در میان مشرکان و بت پرستان مکه پسندیده تر بود و او بهترین پیشه را در چوپانی می دانست. پس بخش زیادی از سال های جوانی را با شبانی سپری کرد و گوسفندان را نگه می داشت. خلوت و تنهایی صحرا افزون بر اینکه برایش دست مایه شکیبایی و بردباری بود، سبب می شد به درستی در طبیعت بنگردد و به راستی بیندیشد؛ در تاریکی شب نجوا کند و سختی روز را به جان بخرد. محمد(صلی الله علیه و آله) درباره اینکه پیامبران الهی با سپری کردن این دوران، بر مسند راهنمایی امت تکیه می زنند، فرمود:

1. صحیح حلبی، ج ۱، ص ۱۵۰.

2. همان.

صفحه

۱۷۹

خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نفرمود، مگر اینکه چوپان گوسفندان بوده است (1).

از ایشان پرسیدند که آیا شما نیز شبانی کرده اید؟ فرمود: آری! من مدتی شبان گوسفندان اهل مکه در (سرزمین) قراریط بوده ام (2). آن حضرت همچنین از شبانی گوسفندان خانواده خود در ایجاد یاد می کرد:

خداوند، موسی را مبعوث فرمود، در حالی که گوسفندچرانی می کرد. داوود را مبعوث فرمود و او هم چوپان بود و من هم هنگامی که به پیامبری مبعوث شدم، چوپان گوسفندان خانواده خود در ایجاد بودم (3).

f

در آستانه حرکت کاروان بازرگانی قریش به سوی شام، خدیجه، بانوی پرآوازه، شرافتمند و ثروتمند مکه در پی مرد امینی می گشت تا سرمایه خود را برای تجارت بدو سپارد و در برابر تلاش او مزدی پرداخت کند. ابوطالب از این فرصت بهره جست و به محمد، برادرزاده بیست و پنج ساله خود، پیشنهاد سفر تجارتي را داد و وی را تشویق کرد (4).

خدیجه از گفتگو و پیشنهاد ابوطالب آگاه شد و به سرعت، کسی را پی محمد (صلی الله علیه و آله) فرستاد و به او گفت: چیزی که مرا شیفته تو کرده است، همان راستگویی، امانت داری و اخلاق پسندیده تو است. من حاضرم دو برابر آنچه

1. سفینة البحار، ج ۲، ص ۵۶۵.

2. سیره حلبی، ج ۱، ص ۱۳۹.

3. طبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۰۱.

4. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۲.

صفحه

۱۸۰

به دیگران می دادم، به تو بدهم (1). محمد (صلی الله علیه و آله) پیشنهاد سفر تجارتي را پذیرفت و با میسره - غلام خدیجه - به سمت شام رهسپار شد و در این سفر، چند برابر دیگران سود برد. فرزند عبدالله چون به بصری رسید، نسطور راهب، او را دید و میسره را به پیامبری وی مژده داد و گفت: این مرد که زیر سایه درخت نشسته، همان پیامبری است که در تورات و انجیل درباره او بشارت های فراوانی خوانده ام (2). غلام خدیجه نیز کرامت ها و ویژگی های خاصی را در طول این سفر از محمد (صلی الله علیه و آله) دیده بود. از جمله اینکه محمد امین بر سر موضوعی با تاجری اختلاف پیدا کرد. آن مرد به او گفت: به «لات» و «عزی» سوگند بخور تا من سخن تو را بپذیرم. محمد در پاسخ او چنین گفت: «پست ترین و مبعوض ترین موجودات پیش من همان لات و عزی است که تو آنها را می پرستی (3)».

میسره پس از بازگشت به مکه تمام رخدادهای را به خدیجه گزارش داد (4). آن گاه خدیجه آنچه را از غلام خود شنیده بود و موارد و ویژگی هایی را که خودش از محمد امین دیده بود، نزد ورقة بن نوفل - دانای عرب - بازگو کرد. او به خدیجه گفت: اگر اینها درست باشد، او پیامبر این امت است (5).

ناگفته نماند که محمد (صلی الله علیه و آله) پیش از این سفر، سفرهای بازرگانی به شام و یمن داشت و این سفر، اولین سفرش به همراهی ابوطالب به شهر بصری بود. او همیشه جانب عدل و انصاف را رعایت می کرد. دروغ و تدلیس که روش بیشتر بازرگانان است، هیچ گاه در کارش نبود و هیچ گاه در معامله سخت گیری نمی کرد.

1. سیره حلبی، ج ۱، ص ۱۴۷.

2. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۱۸.

3. طبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۰۴.

4. التنبیه و الاشراف، ص ۱۹۷.

5. البداية و النهاية، ج ۲، ص ۳۶۲.

صفحة

۱۸۱

سائب بن ابی السائب می گوید: در دوران جاهلیت، در کار تجارت با او شریک بودم و او را از هر جهت بهترین شریکان یافتیم. نه با کسی مجادله می کرد و نه لجابت میورزید و نه کار خود را به گردن شریک خود می انداخت (1). در راستگویی و درست کاری آنچنان شهرت یافت که همگی به امانت او اذعان داشتند و او را محمد امین می خواندند (2).

به گفته امام صادق (علیه السلام)، در عصر پیامبر، زنی بود که عطر می فروخت و زینب نام داشت. او خودش نیز به خاطر همراه داشتن عطر، خوش بو بود. روزی به حضور همسران پیامبر اسلام آمد. پس از ساعتی، پیامبر به خانه آمد و بوی خوش به مشامش رسید. دانست که زینب عطر فروش در آنجا است. به او فرمود: وقتی به خانه ما می آیی، خانه های ما را خوش بو می کنی؟ زینب در پاسخ گفت: خانه های شما به خاطر وجود تو (ای پیامبر) پاکیزه تر و خوش بوتر است (نه به خاطر عطر همراه من). آن گاه پیامبر در این سفارش به او که سفارش به همه فروشندگان کالا نیز هست، فرمود:

إِذَا بَعْتِ فَأَحْسِنِي وَ لَا تَعْتِسِي فَإِنَّهُ أَتَقِي لِلَّهِ وَ أَبْقِي لِلْمَالِ (3).

وقتی که چیزی می فروشی، آن را نیکو بفروش و در فروختن، کسی را فریب مده؛ زیرا اگر چنین کنی، به پاکی و پرهیزگاری در پیشگاه خداوند بهتر است و برای بقا و دوام ثروت نیکوتر است.

1. اسیره حلبی، ج ۱، ص ۱۵۰.

2. همان، ص ۱۶۲.

3. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۸۷.

صفحة

۱۸۲

f

59

رأفت به حیوانات

رحمت و رأفت، یکی دیگر از صفات پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) بود. او نه تنها نسبت به انسان ها، بلکه در حق حیوانات نیز عطوفت و مهربانی می کرد تا جایی که خداوند به او «رحمة للعالمین» لقب داد: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ». ایشان مسلمانان را به مهربانی نسبت به حیوانات تشویق می فرمود و با رفتار رأفت آمیز خود به شتر و اسب سواری اش، به آنان می آموخت که با حیوان باید مهربان بود.

روزي براي اصحاب تعريف كرد كه مردمي تشنه كام در حالي كه عطش، او را سخت كلافه کرده بود، به چاه آبي رسيد. به درون چاه رفت و از آب آن نوشيد. سپس بالا آمد. ناگهان سگي را ديد كه زبان خود را بيرون آورده است و از شدت عطش خاک مي خورد. مرد گفت: اين سگ نيز تشنه شده است. بار ديگر به درون چاه رفت و كلاه خود را پر آب كرد. آن را با دهان گرفت و بالا آمد و سگ را آب داد. خداوند به پاس اين محبت، وي را مورد مغفرت قرار داد. اصحاب گفتند: اي پيامبر خدا! يعني ما در برابر كمك به حيوانات نيز پاداش داريم؟ پيامبر فرمود: آري، كمك به هر جانداري پاداش دارد(1).

دايره رحمت و عطوفت پيامبر اعظم(صلي الله عليه وآله) به اندازه اي وسيع بود كه حتي پرندگان را شكار نمي كرد. رسول خدا(صلي الله عليه وآله) از گوشت پرنده شكار شده ميل مي كرد، ولي خودش آن را شكار نمي كرد. از علي(عليه السلام) روايت شده است كه فرمود:

1. عبدالكريم بي آزار شيرازي، اخلاق پيامبر، ص ۸.

صفحه

۱۸۳

روزي پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) وضو مي گرفت. در زمان وضو، گربه اي كه در خانه بود، جلو آمد و به آن حضرت پناه آورد. پيامبر متوجه شد كه آن حيوان تشنه است. ظرف آب را جلويش گذارد و آن گربه آب آشاميد و پيامبر با بقيه آن آب، وضوي خود را تمام كرد(1).

ايشان مي فرمود: «كسي كه (به مردم و جانداران) رحم نكند، به او رحم نخواهند كرد(2).»

رسول خدا(صلي الله عليه وآله) درباره كساني كه به حيوان ترحم و مهرباني نمي كنند، مي فرمايد:

زني بر اثر زنداني كردن گربه اي كه به او خوراك و آب نداد و آن را رها نساخت تا از حشرات بيابان بخورد، مورد عذاب قرار گرفت(3).

1. سفينة البحار، ج ۱، ص ۴۱۷.

2. سنن النبي، ص ۲۹۳.

3. همراه با پيامبران در قرآن، ص ۵۲۹.

صفحه

۱۸۴

کودکی پیامبر اعظم(صلي الله عليه وآله)

هنوز در رحم مادر بود که پدرش در سفر بازرگانی شام، در مدینه درگذشت، به همین دلیل، جدش، عبدالمطلب سرپرستی او را بر عهده گرفت. از کودکی، آثار بزرگی در رفتار و گفتارش هویدا بود. عبدالمطلب به فراست دریافته بود که نوه اش آینده درخشانی خواهد داشت. هشت ساله بود که عبدالمطلب نیز درگذشت. بنابر وصیت عبدالمطلب، ابوطالب، عموی بزرگ محمد(صلي الله عليه وآله)عهده دار سرپرستی او شد. ابوطالب نیز از رفتار عجیب این کودک که با دیگر کودکان شباهت نداشت، در شگفت می ماند.

هرگز دیده نشد مانند کودکان هم سالتش نسبت به غذا، حرص و علاقه نشان بدهد. به غذای اندک بسنده می کرد و زیاده روی نمی کرد. برخلاف کودکان هم سالتش و برخلاف عادت و تربیت آن روز، موهای خویش را مرتب می کرد و سر و صورت خود را تمیز نگه می داشت.

صفحه

۱۸۵

روزی ابوطالب از محمد خواست که در حضور او جامه هایش را درآورد و به بستر برود. او این دستور را با کراهت پذیرفت و چون نمی خواست از دستور عموی خود سرپیچی کند، به عمو گفت: روی خویش را بازگردان تا بتوانم جامه ام را بکنم! ابوطالب از این سخن کودک در شگفت شد؛ زیرا آن روز، حتی مردان بزرگ از عریان کردن همه قسمت های بدن خود پرهیز نداشتند.

ابوطالب می گوید:

من هرگز از او دروغ نشنیدم. کار ناشایسته و خنده بی جا ندیدم. به بازی های بچه ها رغبت نمی کرد. تنهایی و خلوت را دوست می داشت و در همه حال فروتن بود(1).

درباره کودکی پیامبر آورده اند که روزی یاران و همگنانش به جستجوییش پرداختند. پس از تلاش بسیار، او را در سایه دیواری بیرون شهر مکه یافتند. آن گاه بسیار کوشیدند تا او را همراه خود به یک شب نشینی ببرند که ساز و طبل در آن مترنم و انواع بازی ها فراهم بود. کودک خردسال به نشانه عذرخواهی گفت: «أَنَا لَمْ أُخْلَقْ لِهَذَا؛ من برای این کار آفریده نشده ام(2)».

محمد(صلي الله عليه وآله) چهار ساله شد. در یکی از روزها که ضمیره، برادر هم شیرش، مثل همیشه گوسفندان را به جلو انداخت که به صحرا ببرد، محمد به سوی حلیمه دوید و دست هایش را به گردن او آویخت و گفت: من می خواهم با برادرم بروم. حلیمه همان طور که خم شده بود و صورتش را به صورت کودک محبوبش می مالید، پاسخ داد: تو دوست داری با او باشی؟ محمد گفت: آری، خیلی دوست دارم با گله در صحرا باشم. حلیمه او را به طرف چادر برد.

1. مرتضی مطهری، وحی و نبوت، ص ۱۶۹.

سر مه به چشمش کشید و روغنی به صورتش مالید. کودک می خواست بود و به سوی ضمیره برود، ولی حلیمه سخت او را نگاه داشت، در آغوش گرفت و گفت: صبر کن! آن گاه بندی که عقیق یمانی در وسطش آویزان بود، از بقچه بیرون کشید و به گردن محمد آویزان کرد. محمد چانه خود را در گردنش فرو برد، به گونه ای که غبغبی پیدا کرد. سپس کوشید عقیق را که زیر چانه اش بود، ببیند و گفت: این چیست؟ حلیمه با مهربانی گفت: حرز است! محمد دوباره گفت: برای چه خوب است؟ حلیمه پاسخ داد: برای اینکه تو را از چشم بد حفظ کند، ای نور چشم من! محمد بند را با یک تکان پاره کرد و گفت: مادر! من کسی را دارم که حفظ کند! این را گفت و عقیق را به چابکی در دست حلیمه گذارد و به سوی گوسفندان دوید. باد با گیسوان بلندش بازی می کرد (1).

f

61

پاسداشت مقام مادر

مادر نزد رسول الله(صلي الله عليه وآله) (از اهمیت خاصی برخوردار بود. ایشان هم خود به والدین سببی و نسبی احترام می نهاد و هم دیگران را به این کار تشویق می کرد. روزی حضرت رسول(صلي الله عليه وآله) به بالین جوانی رفت که در حال جان دادن بود، ولی جان دادن بر او بسیار سخت و دشوار می نمود. حضرت او را صدا زد. پاسخ داد. پیامبر فرمود: چه می بینی؟ عرض کرد: دو نفر سیاه چهره را می بینم که رویه روی من ایستاده اند و از آنها می ترسم. آن جناب پرسید: آیا این جوان مادر دارد؟ مادرش آمد و عرض کرد: بلی یا رسول الله! من مادر او هستم.

1. [زین العابدین رهنما، پیامبر، ص ۱۱۹.

حضرت پرسید: آیا از او راضی هستی؟ عرض کرد: راضی نبودم، ولی اکنون به واسطه شما راضی شدم. آن گاه جوان بی هوش شد. وقتی به هوش آمد، باز او را صدا زد. پاسخ داد. فرمود: چه می بینی؟ عرض کرد: آن دو سیاه چهره رفتند و اکنون دو نفر سفیدرو و نورانی آمدند که از دیدن آنها من خشنود می شوم. سپس از دنیا رفت (1).

کسانی که به مادر خود خدمت می کردند، نزد پیامبر خدا ارزش والایی داشتند. داستان اویس قرنی در این میان جذابیت ویژه ای دارد. گویند اویس شتربانی می کرد و از مزد آن، مخارج مادر خود را می داد. یک روز از مادر اجازه خواست که برای زیارت پیامبر به مدینه رود. مادرش گفت: اجازه می دهم به شرط آنکه بیش از نصف روز در مدینه توقف نکنی. اویس حرکت کرد. وقتی به خانه حضرت رسید، پیامبر نبود. به ناچار اویس پس از یکی دو ساعت توقف، بدون دیدن پیامبر به یمن بازگشت. چون حضرت به خانه برگشت، پرسید: این نور کیست که در این خانه تابیده است؟ گفتند: شتربانی که اویس نام داشت، به اینجا رسید. هر چه

منتظر ماند، شما نیامدید و بازگشت. پیامبر فرمود: آری، او پس در خانه ما این نور را به هدیه گذاشت و رفت. آن گاه درباره او فرمود:

يَفُوحُ رَوَائِحُ الْجَنَّةِ مِنْ قَبْلِ الْقَرْنِ وَ اشَوْقَاهُ إِلَيْكَ يَا أُوَيْسَ الْقَرْنِ(2).

نسیم بهشت از جانب یمن و قرن میوزد. چه بسیار مشتاقم به دیدارت، ای اوئیس قرنی!

1. داستان ها و پندها، ج ۱، ص ۱۴۰.

2. منتهی الآمال، ج ۱، ص ۱۴۲.

صفحه

۱۸۸

همچنین آورده اند که مردی مادر سالخورده اش را به دوش گرفته بود و او را در اطراف کعبه، طواف می داد. هنگام طواف، پیامبر را دید. از آن حضرت پرسید: آیا حق مادرم را ادا کردم؟ پیامبر فرمود: نه، حتی یک نفس او را جبران نکرده ای(1).

پیامبر گرامی اسلام خیلی زود از نعمت پدر و مادر محروم شد. پدر ارجمند وی در دوران بارداری همسر خود آمنه، از سفر تجارتي شام بازنگشت و به دیار باقی شتافت. آمنه نیز در سفری به یثرب که برای زیارت قبر شوهر خود و دیدار با خویشاوندان انجام گرفت، بیمار شد و در میانه راه درگذشت. در این سفر، محمد(صلي الله عليه وآله) که شش سال از عمرش می گذشت، همراه مادر بود (2). یک ماه که به همراه مادر در مدینه به سر می برد، همه روزه کنار قبر عبدالله می نشستند و اشک می ریختند. این منظره جان فرسا در خاطر کودک نقش بسته بود.

هنگام هجرت وقتی از کوچه های مدینه می گذشت، همین که چشمش به آن خانه افتاد، آن را شناخت و گفت: با مادرم در این خانه منزل کردیم و اینجا قبر پدر من است (3). پیامبر همواره خاطره رحلت مادر مهربان را با خود داشت، به گونه ای که پس از گذشت پنجاه و پنج سال، در سفر عمره القضاء همین که گذارش به مزار مادر افتاد، چنان اشک از دیدگانش فروریخت که همه حاضران را به گریه انداخت. ایشان می گفت: مهر و محبت مادرم را به خاطر آوردم(4).

1. تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۷، ص ۴۱۵.

2. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۶۵.

3. سیره حلبی، ج ۱، ص ۹۵.

4. همان، ص ۱۲۵.

صفحه

۱۸۹

همسر گزینی

ازدواج یک کمال است و در دین مبین اسلام ارزش و جایگاه والایی دارد. اسلام این بنای ارزشمند را از بهترین بنیادها معرفی می کند، به گونه ای که پیامبر اسلام می فرماید:

مَا بُنِيَ بِنَاءٌ فِي الْإِسْلَامِ أَحَبُّ إِلَيَّ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِنَ التَّرْوِيجِ (1).

هیچ بنیادی در اسلام نزد خداوند محبوب تر از ازدواج نیست.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله)، این زیباترین پیوند را یک سنت محمدی می داند و دیگران را نیز به انجام آن تشویق می کند:

مَنْ أَحَبَّ فِطْرَتِي فَلَيْسَتْ بَسُنَّتِي وَمَنْ سُنَّتِي الْكُفَّاحُ (2).

هرکس که مرا دوست دارد، از سنت من پیروی کند و ازدواج از سنت من است.

تمایل مرد و زن برای ازدواج، واقعیتهای خدادادی است که آثار فراوانی در پی دارد. از آن جمله، پیامبر اسلام، فزونی مروت و نیکی سیرت را نتیجه ازدواج می داند و می فرماید:

زَوْجُوا أَيَّامَكُمْ، فَإِنَّ اللَّهَ يَحْسِنُ لَهُمْ فِي أَخْلَاقِهِمْ... وَيَزِيدُهُمْ فِي مَرْوَاتِهِمْ (3).

پسران و دختران مجرد خود را همسر دهید که خداوند مروتشان را افزون و سیرتشان را نیکو کند.

1. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۳.

2. مکارم الاخلاق، ج ۱، ص ۴۲۹.

3. بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۲۲.

صفحه

از سوی دیگر، ازدواج وسیله پاک دامنی شمرده شده است. پیامبر رحمت در سخنی دیگر می فرماید:

هُوَ أَعْضُ لِلْبَصْرِ أَعْفُ لِلْفَرْجِ وَ أَلْفُ وَ أَشْرَفُ (1).

ازدواج بهترین وسیله برای نفي نگاه شهوانی، برخورداري از عفت جنسی، پاک دامنی و شرافت انسانی است.

پیامبر به مجردانی که توانایی ازدواج دارند، هشدار می داد و خود نیز به شیوه حسنه، آنان را به تزویج وامی داشت. برای نمونه، روزی عکاف یکی از جوانان مدینه خدمت پیامبر رسید، آن حضرت از او پرسید: آیا زنی داری؟ گفت خیر. فرمود: در این باره مشکل داری؟ گفت: خیر. فرمود: سالم و توانگری؟ گفت: آری بحمدالله. حضرت فرمود: در این صورت، تو از برادران شیطانیه! یا باید از راهبان مسیحی باشی - و اگر مسلمانی - مانند همه مسلمانان رفتار کن. زن گرفتن از سنت های من است. بدترین افراد شما بی زنان هستند و

بدترین مردگان، مردگان مجردند. وای بر تو ای عکاف! زن بگیر که خطاکاری! گفت: یا رسول الله! پیش از آنکه از جای خود برخیزم، مرا زن بده! فرمود: کریمه، دختر کلثوم حمیری را به ازدواج تو در آوردم (2).

ایشان در رفع نگرانی بعضی از افراد برای اداره زندگی مشترک می فرماید:

اتَّخَذُوا الْاَهْلَ، فَإِنَّهُ ارْزُقْ لَكُمْ (3).

خانواده تشکیل دهید که برای شما روزی آور است.

1. مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۱۵۳.

2. همان، ج ۱۴، صص ۱۵۵ و ۱۵۶.

3. بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۲۱۷.

صفحه

۱۹۱

ایشان در کلام شیرین دیگری می فرماید:

تَزَوَّجُوا النِّسَاءَ، فَإِنَّهُنَّ يَأْتِينَ بِالْمَالِ (1).

با زنان ازدواج کنید! آنان ثروت و روزی می آورند.

جوانی خدمت پیامبر آمد و در محضر ایشان، اظهار نیاز کرد. رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به او پیشنهاد داد که ازدواج کند. آن جوان از آنکه دوباره نزد رسول خدا (صلی الله علیه وآله) برود و درخواست خویش را مطرح کند، شرم داشت. در آن حال، مردی از انصار او را دید و گفت: دختر خوش چهره ای دارم، می خواهم او را به ازدواج تو در آورم! آن گاه آن جوان با دختر مرد انصاری ازدواج کرد و در پرتو این پیوند، رحمت و فضل الهی بر زندگی شان سایه افکند و در زندگی زناشویی شان گشایش فراهم آمد. روزی آن جوان خدمت پیامبر خدا آمد و ایشان را از ماجرای خویش آگاه کرد. پیامبر پس از شنیدن ماجرای شیرین این جوان فرمود: «جوانان بر شما باد که ازدواج کنید (2)».

جوانی نزد پیامبر آمد و از ایشان درباره ازدواج رهنمود خواست. رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود:

نَعَمْ اَلْكَيْحُ! وَعَلَيْكَ بِذَوَاتِ الدِّينِ (3).

آری ازدواج کن و بر تو باد که همسر دین دار برگزینی.

ایشان همسرگزینی بر محور ثروت یا زیبایی منهای دین داری را نهی کرده است و می فرماید:

هرکه با زنی برای مالش ازدواج کند، خداوند او را به مال وی واگذار خواهد کرد. هرکه با او برای زیبایی اش ازدواج کند، در او چیزی که

1. مکارم الاخلاق، ج ۱، ص ۳۴.

2. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۲۵.

3. کافي، ج ۵، ص ۳۳۲.

صفحه

۱۹۲

خوشایند نیست، خواهد دید و هر که با وی برای دینش ازدواج کند، خداوند تمام این مزایا را برای او جمع خواهد کرد (1).

رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، مؤمنان را هم شأن و هم تایی هم می دانست. از نگاه او، ایمان، بهترین شرافت آدمی است و داستان ازدواج جویبر و ذلفا ترجمان دیگری از این اندیشه نبوی است. جویبر مردی سیاه پوست و فقیر از اهل یمامه بود که به حضور پیامبر شرافت و با اشتیاق اسلام آورد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) او را مورد تفقد قرار می داد و لباس و غذای او و اصحاب صفا را فراهم می کرد. روزی پیامبر نگاهی به جویبر کرد و فرمود: جویبر! چه خوب بود که همسری اختیار می کردی تا هم شهوت خود را کنترل کنی و هم در امور دنیا و آخرت شریکی داشته باشی.

جویبر گفت: ای پیامبر خدا! پدرم و مادرم فدایت! کدام زن حاضر است به همسری من تن دردهد؟ نه حسب و نسبی دارم و نه مال و جمالی. پیامبر فرمود: ای جویبر! خداوند جهان به برکت دین اسلام، آن کسی را که در جاهلیت شرافت داشت، پست کرد و کسانی را که پست بودند، شرافت داد. امروز همه مردم، سفید، سیاه، قریش، عرب و عجم برابرند و همه فرزندان آدم هستند و آدم هم از خاک آفریده شده است. جویبر! من برای هیچ کدام از مسلمانان، امروز نسبت به دیگری فضیلتی نمی بینم، جز برای آن که تقوا و فرمانبرداری اش در پیشگاه خدا بیشتر باشد. جویبر! هم اکنون نزد زیاد بن لیبید که شریف مردم قبیله بنی بیاضه است، می روی به او می گویی: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مرا فرستاده و دستور داده است که دخترت ذلفا را به عقد جویبر در آوری!

جویبر نیز با خوشحالی به سوی خانه زیاد روانه شد. وقتی وارد خانه او شد، گروه زیادی از بستگان وی پیرامونش نشسته بودند و گفتگو

1. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۳۱.

صفحه

۱۹۳

می کردند. جویبر اجازه ورود خواست و پیام پیامبر را این گونه به زیاد بن لیبید ابلاغ کرد: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پیغام داده است که ذلفا را به عقد من در آوری!

پدر ذلفا گفت: آیا پیامبر خدا تو را برای ابلاغ این پیام فرستاده است. جویبر گفت: آری! من سخن دروغ به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نسبت نمی دهم. پدر دختر گفت: ما دختران خود را به اشخاصی که هم شأن ما نیستند، تزویج نمی کنیم! برگرد تا خودم نزد پیامبر بیایم و عذر خود را بگویم. جویبر ناراحت شد و بازگشت. در آن حال، ذلفا نزد پدر آمد و پرسید: پدر جان! چه گفتوگویی با جویبر داشتی؟ پدر گفت: او می گوید پیامبر مرا فرستاده است که ذلفا را به همسری من در آوری. ذلفا گفت: به خدا سوگند، جویبر دروغ نمی گوید! کسی را بفرست تا پیش از آنکه جویبر نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رود، او را برگرداند.

زیاد، بی درنگ، جویبر را از میان راه برگردانید و مورد احترام قرار داد و گفت: اینجا باش تا من برگردم. آن گاه خود به محضر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رسید و گفت: پدر و مادرم فدایتان! جویبر حامل پیامی از سوی شما بود. ما طایفه انصار، دختران خود را جز به افراد هم شأن خود تزویج نمی کنیم. پیامبر فرمود:

اي زياد! جويبر، مردی با ايمان است. مرد مؤمن هم شأن زن مسلمان است. دخترت را به همسري جويبر درآور و از دامادي او ننگ مدار!

زياد به خانه برگشت و گفته هاي پيامبر را به دختر رسانيد، ذلفا نيز با خرسندي از نظر رسول خدا(صلي الله عليه وآله)، به پدر چنين گفت: پدر جان! اين را بدان که اگر از فرمان پيامبر خدا سرپيچي کني، کافر خواهي شد.

پس زياد بن لبید دست جويبر را گرفت و او را به میان بزرگان قوم خود آورد و ذلفا را به ازدواج او درآورد. مهریه و جهیزیه عروس را نيز برعهده

صفحه

۱۹۴

گرفت و به دليل تنگ دستي داماد، خودش، خانه اي با وسايل زندگي تهيه کرد و به وي اختصاص داد. بدین گونه ذلفا به همسري جويبر درآمد(1).

عکاف بن الوداعه الهلالي مي گوید: به خدمت پيامبر گرامي اسلام رسيدم. پيامبر روي به من کرد و فرمود: اي عکاف آیا همسر داري؟ گفتم: نه يا رسول الله. فرمود: آیا کنيز داري؟ گفتم: نه يا رسول الله. فرمود: آیا تو سالم و توان مند هستي؟ گفتم: آري و الحمد لله. پيامبر فرمود: پس بدان که تو از برادران شيطان هستي. يا برو و از راهبان ترسايان (نصاري) شو يا اينکه مانند مسلمانان عمل کن و بدان که نکاح از سنت ماست. بدترین شما و پست ترین مردگانتان زنان و مردان مجرد و بدون همسرند. واي بر تو اي عکاف! ازدواج کن که تاکنون خطا رفته اي! گفتم: يا رسول الله! حال که چنين است، پس براي من همسري انتخاب کنيد، پيش از اينکه از جايم برخيزم. فرمود: کریمه، دختر کلثوم حميري) که ظاهر روايت نشان مي دهد، پيامبر پيش تر از جانب اين دختر وکیل بوده است) را به ازدواجت درآورد(2).

f

63

مهریه (مادي و معنوي)

پيامبر گرامي اسلام مي فرمايد :

مردی که مهر همسرش را ندهد (در صورت توانايي و درخواست همسر)، در روز رستاخيز، خداوند والا مي گوید: بنده من! کنيزم را به عهد خودم به عقدت در آوردم. تو (با نپرداختن مهریه) به عهدم وفا نکردي و

1. کافي، ج ۵، ص ۳۳۹.

2. سيد محمد حسيني شيرازي، پرتويي از مکتب پيامبر و امير مؤمنان(عليه السلام)، صص ۶۹ و ۷۰.

صفحه

۱۹۵

به کنیزم ستم کردی. پس از نیکی های مردمی گیرند و به اندازه حق زن بدو می دهند. اگر مرد نیکی نداشته باشد، فرمان می رسد او را به خاطر شکستن پیمان، در دوزخ افکنید (1). کسی که زنی بگیرد و در اندیشه اش، قصد پرداخت مهریه نداشته باشد، هنگام مرگ بسان زناکاران می میرد (2).

از سوی دیگر، خطاب به افرادی که با سخت گیری، زنان را به چشم پوشی از مهریه و اداری می کنند، می فرماید:

کسی که به زنی زیان رساند تا بدان جا که زن بگوید: مهم حلال، جانم آزاد، پروردگار برای آن مرد، به مجازاتی کمتر از آتش دوزخ راضی نخواهد شد (3).

البته در مکتب رسول اسلام، فزونی مهریه مورد نظر نبود، بلکه به تناسب شأن و توانایی مردان، مهریه برای زنان در نظر می گرفت.

در روایتی آمده است: محمد بن مسلم از امام محمد باقر (علیه السلام) نقل کرده است که زنی خدمت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) شرف یاب شد و عرضه داشت: یا رسول الله! مرا به ازدواج کسی در آورید. پیامبر روی به اصحاب کرد و فرمود: چه کسی آماده است با این زن ازدواج کند؟ مردی برخاست و آمادگی خود را اعلام کرد. پیامبر پرسید: مهریه او را چه قرار می دهی؟ عرضه داشت: چیزی ندارم. پیامبر نپذیرفت. آن زن بار دوم خواسته اش را تکرار کرد. پیامبر نیز فرمایش خود را تکرار کرد، ولی هیچ کس جز همان مرد اعلام آمادگی نکرد. این کار سه بار تکرار شد تا پیامبر از آن مرد پرسید: آیا چیزی از قرآن آموخته ای؟ عرضه داشت: آری. پیامبر فرمود: من این زن را به ازدواج تو در آوردم، مشروط بر اینکه آنچه را از قرآن آموخته ای، به عنوان مهریه به او بیاموزی و آن مرد پذیرفت.

1. بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۳۳۳.

2. جامع الصغیر، ج ۱، ص ۴۵۵.

3. بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۳۶۵.

صفحه

۱۹۶

در روایتی دیگر آمده است که آن مرد عرضه داشت: یا رسول الله! تنها یک سوره از قرآن را می دانم. پیامبر فرمود: به این زن به عنوان مهریه، بیست آیه قرآنی بیاموز.

سهل ساعدي روایت کرده است که زنی خدمت پیامبر بزرگ اسلام شرف یاب شد و عرضه داشت: یا رسول الله! من خودم را به شما بخشیدم. پیامبر فرمود: من چشم داشتی به زنان ندارم. آن زن عرض کرد: پس مرا برای هر که خواهی از اصحاب خودت، عقد کن. مردی برخاست و عرضه داشت: یا رسول الله! به ازدواج من در آورش. پیامبر فرمود: آیا چیزی داری که مهریه اش فرار بدهی؟ مرد گفت: به خدا سوگند، جز این ردای خود چیزی ندارم. پیامبر فرمود: اگر آن را به همسرت بدهی، خود بدون ردای منی. حال بگو آیا چیزی از قرآن آموخته ای؟ مرد گفت: آری یا رسول الله، سوره فلان و سوره فلان. پیامبر فرمود: حال من این زن را به ازدواجت در آوردم، به شرط آنکه آنچه را از قرآن می دانی، به عنوان مهریه به او بیاموزی (1).

f

از دواج های پیامبر اعظم(صلي الله عليه وآله)

ام سلمه، همسر پیامبر می گوید: روزی شوهر سابقم، ابوسلمه، از نزد پیامبر آمد و گفت: سخنی از پیامبر شنیدم که شادمان شدم. پیامبر فرمود: کسی که پس از وارد آمدن مصیبت، استرجاع (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) بر زبان جاری کند و بگوید: «اللَّهُمَّ اجْرِنِي فِي مُصِيبَتِي وَ اَخْلِفْ لِي خَيْرًا؛ خدایا در این مصیبت مرا پاداش کرامت فرما و به جای فوت شده ام، بهتر از او عنایت کن»، خداوند او را اجر می دهد و بهتر از فوت شده به او مرحمت می کند.

1. پرتویی از مکتب پیامبر و امیر مؤمنان، صص ۶۸ و ۶۹.

صفحه

۱۹۷

ام سلمه گفت: من این کلمات را حفظ کردم. هنگامی که ابوسلمه از دنیا رفت، همان ها را با خود گفتم. بعد فکر کردم چگونه بهتر از ابوسلمه نصیب من خواهد شد. عده ام سپری شد. روزی حضرت رسول اجازه ورود به خانه ام را خواست. من مشغول دباغی پوستی بودم. برخاستم و دست خود را شستم. تشکی از چرم که داخلش لیف خرما بود، برای آن حضرت انداختم. بر روی آن نشست و مرا برای خود خواستگاری کرد. عرض کردم: یا رسول الله! آیا ممکن است مرا به مثل شما رغبت و میل نباشد؟ ولی چون زنی غیورم، می ترسم عملی از من سر زند که خداوند عذابم کند. از این گذشته، عیالمند و مُسْتَم. حضرت فرمود: عیال و بچه هایت بچه منند، ولی مسن بودنت؛ من هم همانند تو مسنم. آن گاه اظهار رضایت کردم و مرا تزویج کرد و خداوند به جای ابوسلمه، بهتر از او؛ فردی چون پیامبر خدا به من عنایت فرمود(1).

حضرت در سن کهولت، همسران متعدد اختیار کرد که هر یک برای رعایت مصلحتی بوده است، وگرنه لازم نبود به سراغ پیرزنان سالخورده برود. بعضی از ازدواج ها برای تألیف قلوب بود و جنبه سیاسی داشت و بعضی دیگر نیز مصلحت اخلاقی داشت. برای نمونه، پیامبر در مراسم عمره قضاء که یک سال پیش از فتح مکه صورت گرفت، با شکوه خاصی وارد مکه شد. ایشان شتران فراوانی همراه داشت و با نهایت محبت با مردم مکه برخورد می کرد و خلاصه آنچه را موجب جذب قلوب می شد، انجام داد. حتی زن بیوه ای از زنان مکه را که با بعضی از سران قریش، خویشاوندی داشت، به ازدواج خود درآورد تا به رسم عرب، پیوند خویشاوندی خود را با آنها محکم کند. این پیوند نقش بسزایی در جلب عواطف طایفه آن زن داشت. حتی پیامبر می خواست برای ایجاد ارتباط بیشتر، برای آن ازدواج، ولیمه و

1. بحار الانوار، ج ۶، ص ۷۲۶.

صفحه

۱۹۸

غذایی تهیه و جمعی را دعوت کند که مشرکان نپذیرفتند. این زن، میمونه دختر حارث از قبیله عامریه و نیز خواهر ام الفضل، همسر عباس (عموی پیامبر) بود(1).

f

پذیرش شفاعت همسر

در مورد عبدالله بن ابی امیه (برادر ام سلمه یکی از همسران رسول الله صلی الله علیه و آله) آمده است که او به استقبال پیامبر، از مکه خارج شد و به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و سلام کرد. آن حضرت پاسخ سلام او را نداد و به او اعتنا نفرمود. او نزد خواهرش، ام سلمه، همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله (که آنجا بود، رفت و گفت: خواهرم! رسول خدا صلی الله علیه و آله (اسلام همه مردم را پذیرفته، ولی اسلام مرا قبول نکرده است.

وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله (نزد ام سلمه آمد، ام سلمه به آن حضرت عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت ای رسول خدا، همه مردم به وسیله تو به سعادت اسلام رسیدند، جز برادرم که اسلام او را در بین قریش و عرب، رد کردی و اسلام دیگران را پذیرفته ای. رسول اکرم صلی الله علیه و آله (در پاسخ فرمود: ای ام سلمه! برادر تو به گونه ای مرا تکذیب کرد که هیچ کسی از مردم این گونه مرا تکذیب نکردند. او پیش از هجرت به من گفت: «و گفتند ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد، مگر اینکه از زمین برای ما چشمه ای خارج سازی یا اینکه به آسمان بالا روی، باز هم با به آسمان رفتنت ایمان نمی آوریم! مگر اینکه نامه ای برای ما نازل کنی که آن را بخوانیم». (اسراء: ۹۰ - ۹۳) ام سلمه عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت ای رسول خدا! آیا شما نفرمودید که: «إنّ الاسلام یُحبُّ ما کان قبْلَهُ: یا آمدن اسلام، آنچه پیش از

1. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۵۹۵؛ مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۲۷.

صفحه

۱۹۹

اسلام کفر و [از گناهان بود، قطع و محو می شود]؟ در این هنگام، رسول خدا صلی الله علیه و آله (شفاعت ام سلمه را در مورد برادرش پذیرفت و اسلام او را قبول کرد (1).

f

همسر داری

حضرت محمد صلی الله علیه و آله (با وجود همه نیرو و نشاط جوانی، به خاطر عفت و علو همت، هرگز تمایلات جوانی به دلش راه نیافت. پیش از ازدواج با خدیجه هیچ گاه دیده یا شنیده نشد که با زنان انس و الفت داشته باشد. چنان که پس از هجرت به مدینه در سن پیری، همسران متعددی اختیار کرد که هر یک به خاطر مصلحتی بود. اگر قصد کام جویی داشت، به سراغ پیرزنان سالخورده نمی رفت. آن حضرت کسانی را که ازدواج را فقط وسیله لذت جویی قرار می دهند، محکوم کرده است (2).

اولین همسرش، خدیجه دختر خویلد اسدی است که از خاندان سرشناس بود و خود، بانوی اول قریش به شمار می رفت. خدیجه به عفت و شرافت آراسته بود و بدین امتیاز او را طاهره می نامیدند (3). خدیجه یکی از ثروتمندان مکه بود و بارها بزرگان قریش از او خواستگاری کرده بودند، ولی او چون می دانست که آنها به

طمع ثروت به سراغش می آید، به همه جواب رد می داد. حسن شهرت و فضایل اخلاقی محمد امین، توجه خدیجه را جلب کرد. خدیجه، گم گشته خود را در وجود او یافت و به همسری محمد درآمد.

1. بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۱۱۴.

2. الاسلام روح المدینه، ص ۱۸۲.

3. سیره حلبی، ج ۱، ص ۱۶۳.

صفحه

۲۰۰

وصلت آنان به هوس جاه و مال و جمال یا به عنوان معامله و تفاخر که در بیشتر پیوندهای آن عصر متعارف بود، صورت نگرفت، بلکه بر شالوده تجانس اخلاقی و حب فضیلت و انتلاف روحی و محبت متبادل استوار شده بود و پایدار ماند. این پیوند در پیشبرد دعوت اسلام و دلگرمی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) بسیار سودمند افتاد. این زن با فضیلت و فداکار، همه جا شریک رنج و راحت و در تحمل سختی ها، یار و مددکار همسر خود بود. همه ثروت و دارایی خود را در راه اعتلای کلمه توحید و کمک به مستمندان بخشید. خدیجه، اولین کسی است که به دین اسلام گروید و پشت سر همسر خود به نماز ایستاد. تا او در قید حیات بود، رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) زن دیگری اختیار نکرد.

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) (با همسران خود با عطوفت و عدل رفتار می کرد، کسی را بر کس دیگر ترجیح نمی داد. در مسافرت ها به نام هر کدام از آنها قرعه می افتاد، او را همراه می برد (1). ایشان هیچ گاه خشونت اخلاقی نداشت. به ویژه در مورد زنان نهایت رفق و مدارا را به کار می برد و تندخویی و بدزبانی همسران خود را تحمل می کرد. چنان که بعضی از آنها گستاخی را به جایی رساندند که اسرار داخلی او را فاش می ساختند و با توطئه چینی و تباہی، آزارش می دادند. به همین دلیل، آیاتی از قرآن مجید در تهدید و توبیخ آنها نازل شد. (تحریم: ۳ - ۵)

پس از جنگ با بنی نصیر و بنی قریظه، بعضی از همسرانش به تصور اینکه حالا دیگر گنجینه های یهود به تصرف رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) درآمده است، به فکر زندگی اشرافی و تجملی افتادند و تقاضای زر و زیور کردند. او که نمی خواست

1. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۳۴.

صفحه

۲۰۱

عدل اجتماعی و بیت المال عمومی را فدای درخواست شخصی زنان خود کند، از پذیرش درخواست آنان خودداری ورزید و سخنان درشت آنان را ناشنیده گرفت. ابوبکر و عمر که از ماجرا خبر یافتند، درصدد تنبیه و تأدیب دختران خود، عایشه و حفصه برآمدند، ولی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) (آنها را از این کار بازداشت (1). در این میان، رسول الله (صلی الله علیه و آله) (تنها به کناره گیری از همسران خود بسنده کرد.

پس از گذشت یک ماه، با نزول آیات قرآن، دستور رسید که زنان خود را مخیر کن تا یکی از این دو راه را انتخاب کنند: هر کدام از آنها که به ادامه همسری تو علاقه مند است، باید افزون طلبی را ترک کند و به همین زندگانی ساده و قناعت آمیز بسازد و به ثواب بیشتری امیدوار باشد. هریک از آنها نیز که مال دنیا و زندگانی پر تجمل را بر تو ترجیح بدهد، او را با تجهیزات کافی و شایسته رها کن. (احزاب: ۲۸ و ۲۹)

رسول اکرم(صلي الله عليه وآله) در دوراني که زن را داراي روح انساني و حقوق بشري نمي دانستند، مقام و مرتبه زن را به پایه یک انسان داراي حق استقلال و تصرف در جان و مال خود بالا برد. حتي در لحظه هاي آخر حياتش نيز مدارا با زنان و رعايت مقتضيات فطرت زن را ياد آورد شد. در مقام توضيح و تمثيل فرمود:

زن به استخوان خميده دنده ها مي ماند و در همان وضعي که هست، سودمند است و اگر بخواهند آن را راست کنند، مي شکنند و ضايع مي شود(2).

نقشه خلقت و مرزهاي فطرت را نمي توان تغيير داد و آنچه در صلاحيت مردان است، از زنان ساخته نيست و در دستگاه آفرينش، هر کدام موقعيت و مواهب ويژه خود را دارد. ايشان بر حسن معاشرت با زنان تأکيد فرمود و مي گفت:

1. صحيح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۷.

2. صحيح بخاري، جلد ۷، ص ۲۶.

صفحه

۲۰۲

همه مردمان داراي خصلت هاي نيك و بد هستند و مرد نبايد تنها جنبه هاي ناپسند را در نظر بگيرد و همسر خود را ترک کند؛ چون هرگاه از یک خصلت او ناراضي مي شود، خُلق ديگرش مايه خشنودي اوست و اين دو را بايد روي هم به شمار آورد(1).

كساني را که از تلاش براي آسايش خانواده خودشان کوتاهي مي کنند، لعن و نفرين مي کرد و مي فرمود:

از رحمت خدا دور باد کسي که خانواده خود را ضايع کند و آنها را به حال خود واگذارد(2).

رسول الله(صلي الله عليه وآله) به مردان سفارش مي کرد:

کسي که همسري گرفته است، بايد او را گرامي بدارد (3). اگر مرد به زنش بگويد «تو را دوست دارم»، هرگز از دل زن بيرون نمي رود(4).

پيامبر اعظم(صلي الله عليه وآله)، محبت به زنان و چشم پوشي از اشتباه هاي آنها را مستحب مي شمرد (5) و مي فرمود:

بهترين شما كساني هستند که براي زنان خود بهترين باشند و من از همه شما براي خانواده ام بهترم(6).

همچنين مي فرمود:

هر مردی که به همسرش سيلبي بزند، آفريدگار بلندپايه به کلیددار دوزخ فرمان مي دهد که هفتاد سيلبي داغ از آتش دوزخ به او بزند(7).

1. صحيح مسلم، ج ۴، ص ۱۷۸.

2. گوشه اي از اخلاق محمد(صلي الله عليه وآله)، ص ۱۷؛ برگرفته از: وسائل الشيعه، باب العفو عن الزوجه.

3. سنن ابی داوود، ج ۲، ص ۲۱۴.

4. اصول کافی، ج ۵، ص ۵۶۹.

5. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۲۱.

6. من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۴۳.

7. مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۲۵۰.

صفحه

۲۰۳

نیز می فرماید: «همسرانتان را با چوب کتک نزنید که قصاص دارد(1)».

حضرت برای پاسداری از حریم خانواده می فرمود:

مردی که با زنی نامحرم شوخی کند، پروردگار به خاطر هر واژه، هزار سال زندانی اش می کند(2).

f

67

کار در خانه

رسول الله(صلی الله علیه وآله) به مردان می فرمود: «خدمت شما به همسرانتان صدقه به شمار می آید(3)».

ای علی! از من بشنو و من جز آنچه خدایم فرمان داده است، نمی گویم. هر مردی که همسرش را در (کار) خانه کمک کند، به تعداد موهای اندامش، یک سال عبادت برایش به شمار می آورند؛ سالی که روزهایش روزه بوده و شب هایش را به پاخاسته باشد. ای علی! کسی که در خدمت خانواده اش در خانه باشد و خودخواهی نرزد، آفریدگار، نامش را در دیوان شهیدان می نگارد و برای هر قدمش، یک حج و یک عمره پاداش می دهد.

ای علی! ساعتی را در خدمت همسر بودن، برتر است از هزار سال پرستش و هزار حج و هزار عمره و آزاد کردن هزار برده و شرکت در هزار جهاد و عیادت هزار بیمار و حضور در هزار نماز جمعه و شرکت در هزار تشییع جنازه و سیرکردن هزار گرسنه و آزاد کردن هزار اسیر. چنین کسی چشم از جهان

1. مستدرک سفینه البحار، ج ۱۰، ص ۴۷.

2. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۴۳.

3. کنز العمال، ج ۱۶، ص ۴۰۸.

فروخواهد بست، جز آنکه جایگاهش را در بهشت خواهد دید. ای علی! خدمت به همسر، کفاره گناهان بزرگ است و خشم پروردگار را فرو می‌نشاند(1).

در سیره رسول اکرم(صلي الله عليه وآله)، کار مرد در خانه با ارزش تلقی شده است و خود ایشان در خانه به همسرانش کمک می‌کرد. نقل شده است که پیامبر اکرم(صلي الله عليه وآله) در خانه کار می‌کرد و بیشتر کارش دوزندگی بود. همچنین جامه خود را می‌شست و گوسفندانش را می‌دوشید و کارهای شخصی اش را خود انجام می‌داد(2).

f

68

احترام به زنان

در پرتو وحی الهی، بسترهای رشد و بالندگی در زندگی زنان گسترده شد و آنان از ذلت بی‌هویتی، تحقیر، محدودیت و بردگی نجات یافتند. زنان عصر رسول الله(صلي الله عليه وآله) در عرصه‌های اجتماعی، سیاسی و حتی نظامی فرصت حضور پیدا کردند. در جنگ‌ها زنانی همراه سپاه اسلام بودند که در امدادسانی و حتی دفاع شرکت می‌کردند. رسول الله(صلي الله عليه وآله) (به زنان، آزادی همراه با کرامت بخشید و این در حالی بود که زنان پیش از بعثت، ارزش و منزلتی در جامعه عرب نداشتند.

پیامبر اسلام همواره به ادای حقوق زنان و بزرگداشت شخصیت آنها سفارش می‌کرد و در عمل نیز احترام خاصی برای بانوان قائل بود. سراسر زندگی آن حضرت حکایتگر این واقعیت است. از جمله امام صادق(علیه السلام) می‌فرماید:

1. بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۳۲؛ برگرفته از: هم نام گل‌های بهاری، ص ۲۰۱.

2. معارف و معاریف، ج ۴، ص ۱۸۳۱.

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صلي الله عليه وآله) يُسَلِّمُ عَلَى النِّسَاءِ وَيَرُدُّونَ عَلَيْهِ السَّلَامَ وَكَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) يُسَلِّمُ عَلَى النِّسَاءِ وَكَانَ يَكْرَهُ أَنْ يُسَلَّمَ عَلَى الشَّابَّةِ مِنْهُنَّ وَيَقُولُ: أَخَافُ أَنْ يُعْجِبَنِي صَوْتُهَا فَيَدْخُلَ عَلَيَّ أَكْثَرُ مِمَّا أَطْلُبُ مِنَ الْأَجْرِ(1).

رسول خدا(صلي الله عليه وآله) (به زن‌ها سلام می‌کرد. آنها نیز پاسخ سلامش را می‌دادند. امیرالمؤمنین (علي) علیه السلام (به زن‌ها سلام می‌کرد، ولی کراهت داشت به زن‌های جوان سلام کند و می‌فرمود: می‌ترسم آهنگ صدای آنها در من اثر کند. آن وقت، زیان این کار از پاداشی که در نظر دارم، بیشتر شود.

سلام گفتن رسول الله (صلی الله علیه وآله) به زنان، نشان دهنده ارزش و کرامت زنان پیش ایشان و توصیه پیروانش به چنین احترام گذاشتن است. نمونه دیگر اقدام پیامبر اعظم (صلی الله علیه وآله) به بانوان، یاری رساندن به همسران خویش در محیط خانواده بود. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در خانه، لباس خود را می دوخت، در را باز می کرد و گوسفند و شتر را می دوشید. هرگاه خدمت کارش خسته می شد، گندم یا جو دستاس می کرد. گوشت را قطعه قطعه می کرد و در گرفتاری های خانواده اش به آنان یاری می رساند. به هنگام خواب، آب وضوی خود را آماده می ساخت (2). پیامبر اسلام درباره احترام به زنان می فرمود:

أَلَا خَيْرُكُمْ خَيْرُكُمْ لِنِسَائِهِ (لَأَهْلِيهِ) وَأَنَا خَيْرُكُمْ لِنِسَائِي (لَأَهْلِي) (3).

آگاه باشید که بهترین شما کسانی هستند که با زن های خود (با خانواده خویش) مهربان تر باشند و من از این نظر بهترین شمایم.

1. اصول کافی، ج ۲، ص ۶۴۸.

2. سنن النبی، ص ۷۳.

3. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۲۲.

صفحه

۲۰۶

f

69

فرزند داری

پیامبر گرامی اسلام می فرمود: «هر درختی میوه ای دارد و میوه دل، فرزند است» (1). «چون صبح می شد، بر سر فرزندان و نوه هایش دست (مهر) می کشید. بوی فرزندان را از بوهای بهشت می دانست و می فرمود: فرزندان را زیاد ببوسید. روزی یکی از فرزندان را روی زانوی خود نشانده بود و می بوسید و به او محبت می کرد. در این هنگام، مردی از اشراف خدمت حضرت رسید و با دیدن این صحنه به حضرت عرض کرد: من ده پسر دارم و تا به حال هیچ کدامشان را برای یک بار نبوسیده ام. پیامبر از این سخن چنان عصبانی شد که رنگ صورتش برافروخته و سرخ شد. آن گاه فرمود: کسی که به دیگران رحم نکند، خدا نیز به او رحم نخواهد کرد» (2).

آن حضرت می فرمود: «کودکان، گل های خوش بوی خداوندند.» به همین دلیل، آنها را در دامن خویش می نشانید و می بوسید. بسیار دیده می شد که بر دهانشان بوسه می زد و می فرمود: «فرزندان را بسیار ببوسید. برای هر بوسه تان در بهشت، مقامی است. حتی فرشتگانی می آیند و مرتبه هایی برایتان به تعداد بوسه هایتان می نویسند.» ایشان بوی

1. جامع الصغیر، ج ۱، ص ۳۶۹.

بچه ها را بویی بهشتی می دانست (1). می فرمود:

کسی که پسرش را شاد کند، گویا برده ای از تبار اسماعیل را آزاد کرده است و کسی که (با کاری یا هدیه ای) پسرش را خوشحال کند، گویا از هراس خداوند گریسته است و هرگاه یکی از شما به پسرش وعده ای می دهد، باید آن را انجام دهد (2).

همچنین می فرمود:

بهترین فرزندان شما، دختران هستند (3). هیچ خانه ای نیست که در آن دختران باشند، جز اینکه هر روز دوازده برکت و رحمت از آسمان بر آن فرود می آید و دیدار فرشتگان از خانه قطع نمی شود و هر روز و شب برای پدر آنان عبادت یک سال نوشته می شود (4). دادن هدیه باید از دختران آغاز شود، همانا پروردگار و الامرئیه با دختران و زنان مهربان است و کسی که با آنان مهربان تر باشد، بسان کسی است که از بیم خداوند و الامرئیه گریسته است (5). کسی که دختری داشته باشد و او را نیازارد و تحقیر نکند و پسرانش را بر او برتری ندهد، خداوند او را وارد بهشت می کند (6). آن کس که سه دختر داشته باشد و آنان را تربیت کند و شوهر دهد و با آنان به نیکی رفتار کند، پاداش وی بهشت است (7).

1. اروضه الواعظین، ص ۳۶۹.

2. مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۷۰.

3. من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۸۳.

4. صحیح مسلم، ج ۸، ص ۹۲.

5. بحار الانوار، ج ۹، ص ۲۱۲.

6. همان، ص ۳۲۱.

7. جامع الصغیر، ج ۲، ص ۶۲۲.

پیامبر اسلام به والدین سفارش می کرد:

با فرزندانان به عدالت رفتار کنید، همان گونه که دوست دارید با شما به نیکی و مهربانی و عدالت رفتار شود (1).

روزی مردی را دید که یکی از دو فرزندش را می بوسد و دیگری را نمی بوسد. فرمود: چرا با آنها به عدالت رفتار نمی کنی؟ (2) در حدیثی می فرماید: «زمانی که به خردسالان وعده ای دادید، بدان وفا کنید؛ چون آنان شما را روزی ده خود می پندارند (3).»

عبدالله بن عامر مي گويد: من کودک بودم که حضرت به خانه ما آمد. رفتم که بازي کنم، مادرم صدايم زد و گفت: عبدالله، بيا تا چيزي به تو بدهم. پيامبر فرمود: چه مي خواهي به او بدهي؟ مادرم گفت: خرما. رسول گرامي فرمود: اگر به او نمي دادي، دروغ گو به شمار مي آمد(4).

ايشان مي فرمود: «فردی که کودک دارد، بايد با او کودکی کند (5)». اصولاً احترام و محبت به کوچک ترها، عامل مهمي در جلوگیری از آشفتهگي روي و عقده اي بار آمدن آنهاست. تجربه نشان داده است کودکانی که در خانه و مدرسه و به طور کلی در محیط زندگی و جامعه مورد بي محبتي قرار مي گيرند، روح پاک و لطيفشان جريحه دار مي شود. در نتیجه، وقتي بزرگ مي شوند، به انساني بي تحرک و منحرف تبديل مي شوند. آن حضرت مي فرمود: «أَكْرُمُوا أَوْلَادَكُمْ وَأَحْسِنُوا أَدَابَهُمْ؛ فرزندان خود را کرامت کنید و با آداب نیکو با آنها معاشرت کنید(6)».

1. بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۹۲.

2. همان، ج ۷۱، ص ۸۴.

3. همان، ج ۱۰۱، ص ۷۳.

4. سنن ابی داوود، ج ۲، ص ۴۷۵.

5. کنز العمال، ج ۱۶، ص ۴۵۷.

6. همان، ص ۴۵۶.

صفحه

۲۰۹

پيامبر کرامت مي فرمايد:

إِذَا سَمَّيْتُمُ الْوَلَدَ فَأَكْرَمُوهُ وَأَوْسِعُوا لَهُ فِي الْمَجَالِسِ وَلَا تُقْبِحُوا لَهُ وَجْهًا(1).

وقتي نام فرزندان را مي برید، او را گرامي داريد و جاي نشستن را براي او توسعه دهيد (احترامش کنید) و نسبت به او ترش رو نباشيد.

در خبر ديگري وارد شده است که پيامبر اعظم(صلي الله عليه وآله) مردم را به نماز دعوت کرد. حسن، نوه خردسالش نيز با آن حضرت بود. پيامبر کودک را کنار خود نشانده و به نماز ايستاد. در ميانه نماز، يکي از سجده ها را خيلي طول داد. راوي حديث گويد: من سر از سجده برداشتم و ديدم حسن از جاي خود برخاسته و روي دوش پيامبر نشسته است. وقتي نماز تمام شد، مردم گفتند: اي رسول خدا! چنين سجده اي از شما ندیده بوديم. گمان کرديم وحی به شما رسیده است. فرمود: وحی نرسیده بود. فرزندم حسن در حال سجده بر دوشم سوار شد. نخواستم شتاب کنم و کودک را بر زمین گذارم. آن قدر صبر کردم تا خود از شانه ام پايين آمد(2).

يعلي عامري از محضر رسول خدا(صلي الله عليه وآله) خارج شد تا در مجلسي که دعوت داشت، شرکت کند. جلو خانه، حسين(عليه السلام) (را ديد که با کودکان سرگرم بازي است. چيزي نگذشت که رسول اکرم(صلي الله عليه وآله) نيز همراه اصحاب از خانه بيرون آمد. وقتي حسين را ديد، دست هانش را باز کرد و از ياران خود جدا شد. به طرف کودک رفت تا او را بگيرد. کودک، خنده کنان از اين طرف به آن طرف مي گريخت و رسول خدا(صلي الله عليه وآله) نيز از پي او روان بود. بچه را گرفت. دستي زير چانه کودک و دست ديگر پشت گردن او گذاشت، لب بر لبش نهاد و او را بوسيد(3).

1. جامع الاخبار، ص ۱۲۴.

2. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۹۴.

3. مکارم الاخلاق، ص ۱۱۴.

صفحه

۲۱۰

پیشوای بزرگ اسلام در حضور مردم با فرزندش چنین برخورد می کرد تا علاوه بر انجام وظیفه، آنان را در راه تربیت فرزندان، به شاد کردن کودکان و بازی با آنها توجه دهد.

f

70

رعایت عدالت میان فرزندان

روزی مردی با دو فرزند خود به محضر رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) شرف یاب شد. پیامبر دید که آن مرد، یکی از فرزندان خود را بوسید و به فرزند دیگر اعتنائی نکرد. حضرت وقتی این رفتار نادرست را دید، به او فرمود: چرا با فرزندان خود به طور مساوی رفتار نمی کنی؟ و فرمود: بین فرزندان خود به عدالت رفتار کنید، همان طور که مایلید فرزندان شما و مردم، بین شما به عدل و داد رفتار کنند (1).

نیز آورده اند که زنی با دو فرزند کوچکش بر عایشه همسر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وارد شد. عایشه، سه دانه خرما به زن داد. مادر به هریک از بچه هایش، یک دانه خرما داد و خرمای دیگر را نیز نصف کرد و باز به هریک از بچه ها نیمی از آن را داد. وقتی پیامبر به خانه بازگشت، عایشه جریان را برای آن حضرت تعریف کرد. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: آیا از عمل آن زن تعجب کردی؟ خدا به خاطر رعایت عدالت و مساوات، آن زن را به بهشت خواهد برد (2).

همچنین نعمان بن بشیر می گوید: روزی پدرم به من هدیه ای داد و به دیگر برادران و خواهرانم چیزی نداد. مادرم، عمره بنت رواحه به پدرم گفت: من به این تبعیض راضی نمی شوم، مگر آنکه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) (درستی عمل تو را

1. بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۱۱۳.

2. سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۲۱۰.

صفحه

۲۱۱

گواهی کند! پس پدرم به محضر پیامبر شرف یاب شد و عرض کرد: ای رسول خدا! من به فرزندم هدیه ای داده ام و همسر مرا واداشته است که شما را بر صحت آن گواه گیرم. پیامبر پرسید: آیا به همه فرزندان

چنین هدیه ای داده ای؟ گفت: نه. حضرت فرمود: پس از خدا بترسید و بین فرزندانان به عدالت رفتار کنید. من بر کار ظالمانه گواهی نمی دهم(1).

امام صادق(علیه السلام) از پدران بزرگوارش روایت کرده است که شبی رسول خدا(صلی الله علیه و آله) در حالی که امام حسن و امام حسین(علیهما السلام) با او بودند، به خانه فاطمه(علیها السلام) وارد شد و به آنان فرمود: برخیزید و با یکدیگر کشتی بگیرید! آنان به کشتی گرفتن پرداختند. فاطمه زهرا(علیها السلام) برای بعضی از کارهای خود بیرون رفته بود. چون بازگشت، شنید که پیامبر می فرمود: جانم حسن! حسین را سخت بگیر و به زمین بزن! فاطمه(علیها السلام) عرض کرد: پدرجان! عجیب است که این را بر آن جرئت می دهی، آیا بزرگ تر را بر کوچک تر دلیل می کنی؟ پیامبر فرمود: دخترم! آیا راضی نیستی که من به حسن، چنین می گویم و این دوستم جبرئیل(علیه السلام) است که می گوید: جانم حسین! حسن را محکم بگیر و بر زمین بیفکن (یعنی من حسن را تشویق می کنم و جبرئیل، حسین را(2)).

1. میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۷۰۷.

2. بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۱۸۹.

صفحه

۲۱۲

فصل سوم: اخلاق اجتماعی

f

71

احترام به دیگران

پیامبر گرامی اسلام به حفظ حرمت و شخصیت افراد، بی نهایت توجه داشت. برای نمونه، در روایت آمده است که:

مَا قَعَدَ إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَجُلٌ قَطُّ فَقَامَ حَتَّى يَأْتِيَ). (1).

اگر مردی وارد می‌شد و در خدمت پیامبر می‌نشست، هرگز حضرت از مجلس بلند نمی‌شد تا وقتی که خود آن شخص بلند می‌شد.

همچنین در روایتی دیگر نقل است:

پیامبر برای احترام به شخصیت اصحاب و به دست آوردن دل هایشان، آنان را به کنیه صدا می‌زد و کسانی که کنیه نداشتند، برایشان کنیه قرار می‌داد و مردم نیز به همان کنیه صدایشان می‌کردند و برای زنان اولاددار و بی‌اولاد و حتی بچه‌ها کنیه تعیین می‌کرد(2).

1. مکارم الاخلاق، ج ۱، ص ۱۵

2. امام محمد غزالی، احیاء العلوم، ج ۲، ص ۳۶۳

صفحه

۲۱۳

نوع نشست و برخاست رسول الله(صلي الله عليه وآله) در برابر دیگران، از منظر امام علي(عليه السلام) چنین ترسیم شده است: «دیده نشد که پیامبر خدا پیش روی کسی پایش را دراز کند(1)».

رسول الله(صلي الله عليه وآله) در تمام ابعاد زندگی، اسوه و الگویی دیگران است. وارد شده است که خدای سبحان، نیکوترین ادب‌ها را به رسول و نبی خود آموخته است: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَدَّبَ نَبِيَّهُ فَأَحْسَنَ أَدَبَهُ خَدَايَ سُبْحَانَ، پیامبرش را نیکو ادب کرده است(2)».

او با انسان‌ها یکسان برخورد می‌کرد و خارج از معیارها و ارزش‌ها تفاوت ایجاد نمی‌کرد. میان تہی‌دستان و ثروتمندان فرق نمی‌گذاشت: «يُصَافِحُ الْفَقِيرَ وَالْغَنِيَّ (3)» پیامبر اسلام حتی با خدمت‌گزار خویش نیز به ادب و احترام رفتار می‌کرد. از انس بن مالک نقل است:

به آن خدایی که او را به حق مبعوث کرد، هیچ‌گاه نشد کاری که خوشایند آن جناب نبود، به من فرموده باشد که چرا چنین کردی و هرگاه زنان آن حضرت، مرا ملامت می‌کردند، می‌فرمود: «کاری نداشته باشید، مقدر چنین بوده است(4)».

حضرت وقتی با کسی دست می‌داد، دست خود را نمی‌کشید تا آن طرف دستش را بکشد(5). ایشان احترام فوق‌العاده‌ای به میهمان می‌گذاشت، به گونه‌ای که مشابعت میهمان تا دم‌خانه از سنت پیامبر بود. همچنین هنگامی که برای رسول خدا(صلي الله عليه وآله) میهمان می‌رسید، حضرت با او غذا میل می‌فرمود و تا میهمان از غذا خوردن دست نمی‌کشید، رسول خدا(صلي الله عليه وآله) (همچنان به خوردن

1. مکارم الاخلاق، ج ۱، ص ۲۲.

2. کافی، ج ۳، باب التفریض الی رسول الله(صلي الله عليه وآله)، ح ۴.

3. بحار الانوار، ج ۷، ص ۲۰۸.

4. احیاء العلوم، ج ۲، ص ۳۶۱.

5. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۳۶.

ادامه می داد (1). اگر کسی خدمت پیامبر می رسید و آن حضرت مشغول نماز بود، نمازش را مختصر می کرد و به پایان می رسانید. پس از نماز، درخواست آن شخص را می پرسید و پس از برآوردن خواسته او، بار دیگر به نماز می ایستاد (2).

پیامبر هرکس را می دید، نخست سلام می کرد. هنگام دست دادن با اصحاب خویش، نخست دست خود را پیش می آورد. هرکس که نزد پیامبر می آمد، مورد احترام پیامبر قرار می گرفت. چه بسا عباي خویش را برای او می گسترده و تشکچه مخصوص خود را برای او پهن می کرد و اگر آن شخص نمی پذیرفت، با اصرار او را بر آن می نشاند (3).

روزي شخصي وارد مسجد شد. پیامبر نیز تنها در مسجد نشسته بود. وقتی متوجه شد شخصي تازه وارد به سوي او می آید، از جاي خود حرکت کرد و اندکي جاي خود را تغییر داد. آن مرد عرض کرد: در جايي به این بزرگي، چرا جاي خود را عوض کردید؟ پیامبر فرمود: حق هر مسلماني بر مسلمانان دیگر آن است که هر وقت ببیند شخصي می خواهد نزد او بنشیند، به احترام او جاي خود را به او بدهد و کمی آن طرف تر برود (4).

f

72

همسایه داري

شخصي به محضر پیامبر اعظم (صلي الله عليه وآله آمد و از همسایه مردم آزار خود شکایت کرد. پیامبر به او فرمود: صبور و شکیبا باش. او رفت و پس از مدتي دوباره نزد

1. سنن النبي، ص ۶۷.

2. محجة البيضاء، ج ۴، ص ۱۳۵.

3. سفينة البحار، ج ۱، ص ۴۱۵.

4. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۴۰.

پیامبر آمد و شکایت خود را تکرار کرد. پیامبر نیز همان پاسخ را داد. او برای بار سوم نزد پیامبر آمد و از همسایه اش شکایت کرد. این بار پیامبر به او فرمود: روز جمعه که مردم برای نماز جمعه حرکت می کنند، اثاث خانه ات را بر سر راه مردم بگذار. مردم از تو می پرسند، چرا وسایل خانه ات را بیرون ریخته ای؟ تو ماجرای آزار همسایه را به آنها بگو. آن مرد دستور پیامبر را اجرا کرد. همسایه اش برای حفظ آبروي خود،

از او خواهش کرد: اثاث هایت را به خانه ات بازگردان و من با خدا عهد می‌کنم که دیگر به تو آزار نرسانم(1).

مولای متقیان، علی(علیه السلام) نیز در آخرین لحظه های عمر، فرزندان را به رعایت حقوق همسایگان سفارش فرمود:

اللّٰهُ اللهُ فِي جِيرَانِكُمْ فَإِنَّهُ وَصِيَّتُهُ نَبِيِّكُمْ(2).

خدا را خدا را در مورد همسایگان (در نظر داشته باشید و به آنها نیکی کنید): که این سفارش پیامبرتان است.

از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) روایت شده است:

کسی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد، همسایه اش را آزار نمی‌دهد(3).

همسایه خوب آن نیست که همسایه اش را آزار ندهد، بلکه همسایه خوب آن است که آزار همسایه را هم تحمل کند(4).

حضرت صادق(علیه السلام) فرمود:

مردی از انصار خدمت پیامبر اعظم(صلی الله علیه وآله) آمد و عرض کرد: من خانه ای در فلان محله خریده‌ام. نزدیک ترین همسایه ام کسی است که نه از شر او ایمنم و نه به نیکی او امیدوارم. پیامبر به علی(علیه السلام) (و سلمان و ابانر) راوی

1. اصول کافی، ج ۲، ص ۶۶۸.

2. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۵۳.

3. همان، ج ۴۳، ص ۶۲.

4. همان، ج ۷۷، ص ۳۲۰.

می‌گوید چهارمی را فراموش کرده‌ام گمان می‌کنم مقدار باشد) دستور داد در میان مسجد با صدای بلند بگویند: «لَا إِيْمَانَ لِمَنْ لَمْ يَأْمَنْ جَارُهُ بِوَأَيْقَهُ؛ ایمن ندارد کسی که همسایه خویش را ایمن نگرداند از آزار و شر خود.» پس از آن فرمود: «اعلام کنید تا چهل خانه از چهار طرف چپ و راست، جلو و عقب، همسایه به شمار می‌روند(1)».

رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) (در تفسیر آیه) «وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ» (ماعون: ۴) می‌فرماید:

کسی که همسایه اش را از ماعون (یعنی نیازهای ضروری زندگی) منع کند، خداوند در قیامت او را از خیر خود منع می‌کند و او را به خودش وامی‌گذارد و کسی که خدا او را به حال خود واگذار کند، در بدترین حالت خواهد بود(2).

حضرت رسول الله(صلی الله علیه وآله) می‌فرمود:

هماره جبرئیل درباره همسایه سفارش می کرد، تا بدان جا که گمان کردم همسایه به زودی میراث برخواهد شد. کسی که به پروردگار و روز رستاخیز باور دارد، همسایه اش را نیازارد.

ایشان نیازردن همسایه را تا بدان جا گسترش داد که فرمود: «اگر سگ همسایه ات را بزنی، همسایه ات را آزرده ای (3)». در نبرد تبوک نیز فرمود: کسی که همسایه اش را می آزارد، همراه ما نیاید. به ایشان گفتند: فلان زن روزها روزه می گیرد و شب ها عبادت می کند و در راه خدا انفاق می کند، ولی همسایه اش را با زبانش می آزارد. فرمود: خیري در او نیست و از دوزخیان است. گفتند: بانوي ديگري است که تنها نمازهاي واجبش را می خواند و تنها ماه مبارک رمضان روزه می گیرد، ولی همسایه اش را نمی آزارد. حضرت فرمود: او از بهشتیان است (4).

1. همان، ج ۱۶، ص ۴۳.

2. نورالثقلین، ج ۵، ص ۶۷۹.

3. مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۴۲۳.

4. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۹۴.

صفحه

۲۱۷

پیامبر اعظم (صلي الله عليه وآله) می فرمود:

حق همسایه بر آدمی این است: اگر همسایه اش از او پول طلبید، به او وام دهد. اگر به همسایه اش نیکی رسید، به او تبریک بگوید. اگر به همسایه اش گزندی رسد، دلداري اش دهد، اگر میوه ای می خرد، به او هدیه دهد. اگر به رایگان چیزی نمی بخشد، پس آن را پنهانی به خانه خویش برَد. خانه اش را چنان بلند نسازد که مانع عبور باد و نسیم شود، مگر با اجازه او. به فرزندش چیزی ندهد که بچه های همسایه خشمگین شوند.

همسایه ها سه دسته اند: دسته اول سه حق دارد: حق مسلمان بودن؛ حق همسایگی و حق خویشاوندی. دسته دوم دو حق دارد: حق اسلامی و حق همسایگی. گروه سوم نیز همسایگان کافرند که تنها از حق همسایگی برخوردارند (1).

f

73

رفتار با کودکان

رسول الله (صلي الله عليه وآله) (با شخصیت و کرامتی که داشت، در برابر کودکان، خود را همسان آنان قرار می داد. با آنها بازی می کرد، انس می گرفت و به دیگران هم سفارش می کرد: «کسی که کودک نزد وی است، باید کودکانه رفتار کند (2)».

رسول الله (صلي الله عليه وآله) (می کوشید با بازی کردن و هدیه دادن به کودکان، آنان را خوشحال کند. پس در این باره سفارش می کرد:

1. مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۴۲۴.

2. وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۱۲۱.

صفحه

۲۱۸

کسي که دختر بچه خویش را خوشحال کند، مانند این است که برده ای از فرزندان اسماعیل(علیه السلام) را آزاد کرده باشد و کسي که پسر بچه خود را خوشحال کند، همانند این است که از خوف خدا، اشک ریخته باشد(1).

حضرت محمد(صلي الله عليه وآله) بر آن بود تا کودکان آزاده خاطر نشوند. ایشان برای رشد و شکوفایی کودک به آنان شخصیت می داد و به دیگران سفارش می کرد که به کودکان خود احترام بگذارند (2). خود ایشان با همه عظمتی که داشت، در کوچه و بازار به کودکان سلام می کرد و می فرمود این کار را می کنم تا پس از من نیز سنت گردد (3). باید توجه داشت همان گونه که شخصیت دادن به کودکان سبب عزت مندی آنان می گردد، تخریب شخصیت، آنان را سست و زبون باری آورد.

در اهمیت دادن رسول الله(صلي الله عليه وآله) به کودکان موارد زیر شنیدنی است:

1. پیامبر اکرم(صلي الله عليه وآله) چون در نماز می شنید که کودکی گریه می کند، نمازش را طول نمی داد تا مادرش به او رسیدگی کند(4).

2. رسول خدا(صلي الله عليه وآله) چون کودکان انصار را می دید، دست بر سر ایشان می کشید و به آنها سلام می داد و برایشان دعا می کرد(5).

3. چون حضرت رسول الله(صلي الله عليه وآله) از سفر برمی گشت، کودکان به استقبال وی می آمدند. پیامبر می ایستاد و می فرمود تا آنها را با خود سوار کنند. خود، بعضی را بر پیش چهارپا می نشاند و بعضی را بر پس و بعضی را می فرمود تا اصحاب سوار کنند(6).

4. چون نوزاد کوچکی را برای دعا یا نام گذاری به حضور پیامبر اکرم(صلي الله عليه وآله) می آوردند، حضرت برای احترام صاحبش، او را در دامن خود می گذارد. گاهی اتفاق می افتاد که کودکی در دامن پیامبر ادرار می کرد. کسي که بول کردن

1. بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۶۹، ص ۹۴.

2. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۹۵.

3. همان، ج ۳، ص ۲۰۹.

4. علل الشرایع، ج ۲، ص ۳۳.

5. شرف النبی، ص ۶۵.

6. همان، ص ۸۵.

کودک را می‌دید، بر سر او فریاد می‌کشید، ولی نبی اکرم(صلي الله عليه وآله) می‌فرمود: با تندبی، از ادرار کودک جلوگیری نکنید تا اینکه ادرارش تمام شود. هنگامی که دعا یا نام گذاری تمام می‌شد، والدین کودک با خوشحالی، کودک خویش را می‌گرفتند و آزدگی و ملالت خاطری در پیامبر احساس نمی‌کردند. هنگامی که آنان می‌رفتند، حضرت، لباس خود را تطهیر می‌کرد(1).

f

74

درک جوانان

رسول گرامی اسلام، جوانان را قدر می‌نهاد و به خواسته‌های آنان توجه داشت. ایشان به آرمان خواهی و خواسته‌های دوران جوانی، به‌ویژه به تمایل جنسی آنان توجه می‌کرد. و برای تأمین این خواسته‌ها می‌کوشید. در جامعه مورد نظر رسول الله(صلي الله عليه وآله)، پیوند ازدواج، ساده‌ترین و بی‌آلایش‌ترین و در عین حال، استوارترین پیوندها بود که به سادگی انجام می‌گرفت. این جامعه گرفتار چشم و هم‌چشمی‌ها، سخت‌گیری‌ها و انتظارهای بی‌جا از همسران نبود.

رسول الله(صلي الله عليه وآله) (با درک صحیح موقعیت، احساسات، عواطف و تمایلات جوانان، به عزت مندی این قشر آینده‌ساز توجه داشت و در ابعاد گوناگون بر آموزش جوانان تأکید می‌کرد): «عَلِّمُوا أَوْلَادَكُمْ السَّبَّاحَةَ وَالرَّمَايَةَ: به فرزندان خویش تیراندازی و شنا بیاموزید (2)». رسول گرامی حتی مسئولیت‌های بزرگ را به جوانان واگذار می‌کرد. این برخوردها چنان جوانان حجاز را مجذوب ایشان ساخت که دست از خانه و کاشانه کشیدند و در سخت‌ترین شرایط در کنار

1. مکارم الاخلاق، ج ۱، ص ۲۵.

2. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۴۷.

ایشان ماندند. رسول الله(صلي الله عليه وآله)، مسئولیت‌های بزرگ فرهنگی، اجتماعی و نظامی را به جوانان واگذار می‌کرد. پیش از هجرت حضرت به مدینه، مصعب بن عمیر را که نوجوانی بیش نبود، برای انجام رسالت فرهنگی و تبلیغی به مدینه فرستاد. وی در جنگ‌های بدر و احد، فرمانده و پرچمدار سپاه حق بود که با حماسه آفرینی در جنگ احد به شهادت رسید.

پس از فتح مکه نیز عتاب بن اسید را به عنوان والی مکه برگزید، در حالی که بیست و یک سال بیشتر نداشت و افراد بزرگ‌تر از وی در بین صحابه هم فراوان بود. وقتی به این کار حضرت اعتراض کردند، حضرت با متانت پاسخ داد که بزرگی سن، ملاک مسئولیت نیست. ملاک، شایستگی و فضیلت است و شایستگی و فضیلت به سن و سال نیست. به تعبیر دیگر، سن سبب بزرگی نیست. فضیلت و شایستگی مایه بزرگی است: «فَلَيْسَ الْكَبِيرُ هُوَ الْأَفْضَلُ بَلِ الْأَفْضَلُ هُوَ الْكَبِيرُ (1)».

همین مطالب در مورد معاذ بن جبل که ۲۶ سال داشت، مطرح شد. پیامبر، ایشان را به عنوان مبلغ دینی در مکه منصوب کرده بود (2). همچنین اسامه بن زید را در سمت فرماندهی لشکری به جنگ رومیان فرستاد، در حالی که تنها ۱۸ سال داشت. پیامبر در پاسخ معترضان فرمود: اسامه همانند پدرش زید شایسته این مقام است (3).

فراهم آوردن وسیله ارتباطی جوانان با خداوند و خدامحوری در کارها، در سیره پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) (جایگاهی بس رفیع داشت، به گونه ای که حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) (در توصیه ای به یکی از جوانان عصر خویش می فرماید:

ای جوان! کلماتی به تو می آموزم: حق خداوند متعال را رعایت کن؛ خداوند نیز تو را حفظ می کند. حق خداوند را رعایت کن که آن را فراروی خویش

1. اسدالغابه، ج ۳، ص ۵۵۶؛ سیره حلبی، ج ۳، ص ۵۵۶.

2. سیره حلبی، ج ۳، ص ۵۹.

3. طبقات الکبری، ج ۲، ص ۳۷۴.

صفحه

۲۲۱

می یابی. هرگاه چیزی بخواهی، از خداوند بخواه. هرگاه یاری جستی، از خداوند یاری جوی. بدان اگر همه مردمان گرد آیند تا بهره ای به تو رسانند، نخواهند توانست نفعی به تو برسانند، مگر آنچه خداوند متعال برای تو مقرر کرده است و اگر گرد آیند تا زیانی به تو برسانند، نخواهند توانست زیانی به تو برسانند، مگر آنچه خداوند به زیان تو مقرر کرده است (1).

باز ایشان در کلام زیبایی می فرماید:

مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَعْلَمَ مَا لَهُ عِنْدَ اللَّهِ فَلْيَعْلَمْ مَا اللَّهُ عِنْدَهُ (2).

هر که دوست دارد بداند نزد خدا چه دارد، باید بداند خدا نزد او چه دارد.

به فرموده ایشان، اگر یاد خدا فزونی یابد، محبت خدا هم فراهم می آید:

«مَنْ أَكْثَرَ ذِكْرَ اللَّهِ أَحَبَّهُ؛ هرکس بسیار خدا را یاد کند، خدا هم او را دوست خواهد داشت (3)».

مشورت، از نگاه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) (جایگاه ویژه ای داشت تا جایی که می فرمود: «لَا مُظَاهَرَةَ أَوْتَقُ مِنَ الْمَشَاوِرَةِ؛ هیچ پشتیبانی قابل اعتمادتر از مشورت نیست (4)».

ایشان پیوسته یاران و پیروان خویش را به مشاوره توصیه می فرمود (5). رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) (هفت سال سوم زندگی را دوران مشورت و وزارت جوان دانسته است (6). او به جوانان اهمیت می داد و در صحنه های مختلف، دیدگاه های آنان را جویا می شد.

در سال سوم هجرت که قریش با سه هزار مرد جنگی با مسلمانان وارد جنگ شد و زمینه نبرد احد را فراهم آورد، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) (پس از آگاهی از

1. محمد بن عیسی، سنن الترمذی، ج ۴، ص ۶۶۷.

2. برقی، المحاسن، ج ۱، ص ۲۵۲؛ نور الثقلین حویزی، ج ۴، ص ۵۸۳.

3. بحار الانوار، ج ۹، ص ۱۶۰.

4. المحاسن، ج ۲، ص ۴۳۵.

5. بیهقی، السنن الکبری، ج ۱۰، ص ۱۰۹.

6. مکارم الاخلاق، ج ۱، ص ۴۷۸.

صفحه

۲۲۲

تصمیم فریش، در پی مقابله با هجوم مشرکان برآمد. ایشان خوش نداشت که جنگ جویان مسلمان در بیرون شهر مدینه با دشمن روبه رو شوند، بلکه برخورد با مشرکان را در مدینه ترجیح می داد(1).

از این رو، نظر خود را با اصحاب در میان گذاشت و آنان را به مشورت فراخواند. بزرگان مهاجر و انصار نیز دیدگاه پیامبر را پسندیدند و با ایشان هم عقیده شدند، ولی جوانان که بسیاری از آنان به دلیل کوچکی، در نبرد بدر شرکت نکرده بودند، به شوق شهادت، با این رأی مخالفت کردند و گفتند: ای رسول خدا! ما را بر سر دشمن ببر تا گمان نکنند که ترسیده ایم و از ناتوانی و زبونی در شهر مانده ایم(2).

در نتیجه اصرار آنان، رسول خدا(صلی الله علیه و آله)، نظر جوانان را مقدم داشت و تصمیم به حرکت گرفت. پس به خانه رفت، سلاح پوشید و آماده حرکت شد. ایشان در پاسخ به یاران جوانش که در پی توبیخ صحابی بزرگ سعد بن معاذ و اسید بن حضیر، از اصرار خویش معذرت خواستند، فرمود: پیامبری را سزاوار نیست که لباس جنگ بپوشد و بی آنکه جنگ کند، آن را از تن در آورد. اکنون بنگرید به آنچه انجام می دهید و به نام خدا رهسپار شوید که اگر شکیباً باشید، پیروز خواهید شد(3).

نیکویی مشاوره و شخصیت دادن به یاران جوان، نزول این آیات را به همراه داشت:

فَإِذَا رَحِمَةٌ مِّنَ اللَّهِ لَئِن لَّهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ). آل عمران: ۱۵۹

1. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۴۰۶.

2. جعفر مرتضی عاملی، الصحیح فی السیرة النبویة الاعظم، ج ۶، ص ۸۷.

3. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۴۰۶.

صفحه

۲۲۳

به (برکت) رحمت الهی، در برابر آنان نرم (و مهربان) شدی و اگر خشن و سنگ دل بودی، از اطراف تو پراکنده می شدند. پس آنها را ببخش و برای آنها آموزش بطلب و در کارها با آنان مشورت کن، ولی هنگامی که تصمیم گرفتی (قاطع باشی)، بر خدا توکل کن؛ زیرا خداوند، متوکلان را دوست دارد.

نگاه مهربان پیامبر اکرم(صلي الله عليه وآله) به جوانان، همراه با بزرگداشت شخصیت و تکریم احساسات آنان، بسیار ارزشمند است. ایشان به دیگران نیز توصیه می فرماید:

أَوْصِيكُمْ بِالشُّبَّانِ خَيْرًا فَإِنَّهُمْ أَرْقُ أَفْيِدَةٌ(1).

شما را سفارش می کنم که با جوانان به خوبی و نیکی رفتار کنید؛ چون آنان نازک دل ترند.

f

75

پاسداشت کهن سالان

پیامبر اسلام می فرمود: «احترام به پیرمرد [و پیرزن] مسلمان، بزرگداشت خداوند است (2)». جوانان را به احترام نهادن به کهن سالان تشویق می کرد و می فرمود:

هیچ جوانی، کهن سالی را به خاطر پیری اش گرامی نمی دارد، جز آنکه هنگام پیری خودش، خداوند کسی را برایش فراهم می کند که احترامش گذارد (3).

امام صادق(علیه السلام) فرمود: «روزی دو مرد نزد حضرت آمدند. یکی پیر و دیگری جوان. مرد جوان پیش از همراه کهن سالش لب به سخن گشود. پیامبر فرمود: (ابتدا) بزرگ(تر) و بزرگ(تر) (4)».»

1. سفينة البحار، ج ۲، ص ۱۷۶.

2. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۶۵.

3. مشکاة الانوار، ص ۲۹۳.

4. مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۳۹۳.

صفحه

۲۲۴

رسول رحمت همواره خانواده ها را به احترام پیران فرا می خواند و می فرمود:

کهن سال در میان خاندانش بسان پیامبر در میان امتش است (1). از ما نیست کسی که کهن سالان ما را احترام نکنند (2)؛ زیرا) برکت با بزرگان شماس (3).

عبدالرحمن بن عبدالله می گوید: از پدرم شنیدم که می گفت پدرم، بدیل بن ورقاء برایم تعریف کرد وقتی مکه فتح شد، عباس عموی پیامبر، مرا در برابر رسول خدا(صلي الله عليه وآله) متوقف ساخت و عرضه کرد: ای رسول خدا! امروز، روزی است که هر قومی (از مسلمانان) به شرافت کاری دست یافتند. در مورد دایی خودتان، بدیل بنورقاء که از ریش سفیدان قبیله خود بوده و اکنون خانه نشین شده و کاری به او سپرده نشده است، فکری کنید!

پیامبر به بدیل فرمود: ابروان خود را کنار بزن. بدیل ابروانش را بالا زد و نقاب از صورت برگرفت و محاسن سیاهش پیدا شد. پیامبر پرسید: چند سال داری؟ او در پاسخ گفت: ای رسول خدا، من نود و هفت سال دارم. پیامبر لبخندی زد و فرمود: خداوند بر جمال و سیاهی (ریش) تو بیفزاید و تو و فرزندانت را از مواهبش بهره مند سازد.

f

76

یتیم نوازی

ماه مبارک رمضان به پایان رسیده بود و مراسم جشن روز عید فطر، به شکل مخصوصی برگزار می شد. مردم به فقیران و بینوایان انفاق می کردند و صدقه

1. جامع الصغیر، ج ۲، ص ۹۰.

2. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۶۵.

3. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۱۳۷؛ برگرفته از: همنام گل های بهاری، ص ۲۱۸.

صفحه

۲۲۵

و فطریه بین آنان تقسیم می گشت. نماز عید و دعا و خطبه نماز عید نیز مثل همیشه برگزار شد. جشن روز عید فرا رسید و خوراکی ها و شیرینی ها را میان مسلمانان پخش کردند. اسباب بازی هایی در دسترس بچه ها گذاشته شده بود و کوچک و بزرگ سرگرم تفریح بودند. کودکان، در اطراف میدان به بازی و جستوخیز مشغول بودند. آنها لباس های نو بر تن داشتند و همراه پدر و مادرشان، در گردش و حرکت بودند. همه جا صدای خنده و شادی به گوش می رسید.

در چنین هنگامه ای، چشم کنجاو و پرمهر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به کودکی افتاد که جامه کهنه و پاره ای پوشیده و با قیافه ای اندوهگین و دلی پر از آرزو ایستاده بود و به بچه هایی که به مجلس جشن آمده بودند، نگاه می کرد. همین که پیامبر او را دید، دانست که کودکی یتیم است. رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) به طرف آن کودک رفت و با لبخند شیرینی فرمود: امروز من می خواهم پدر شما باشم! پس کودک را از زمین بلند کرد و در آغوش گرفت و او را بسیار نوازش کرد. کودک از این محبت پدرا نه خوشحال شد، تبسمی بر لبانش نقش بست و همراه پیامبر، وارد میدان جشن عمومی شد (1).

همچنین آورده اند: زمانی که خبر شهادت جعفر بن ابی طالب به مدینه رسید، رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) به خانه جعفر آمد و به همسر او اسماء بنت عمیس فرمود: کودکان جعفر را بیاور. وقتی اسماء کودکان یتیم جعفر را نزد پیامبر آورد، حضرت آنان را در آغوش گرفت و به آنها بسیار محبت کرد. عبدالله پسر جعفر می گوید: خوب به خاطر دارم روزی را که پیامبر نزد مادر آمد و خبر مرگ پدرم را به او داد و دست محبت بر سر من و برادرم کشید (2).

1. سعیدی، داستان هایی از زندگی پیغمبر، ص ۱۲۳.

2. بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۱۲.

صفحه

۲۲۶

در خبر دیگری نیز آمده است: کودک یتیمی نزد رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) آمد و عرض کرد: پدرم از دنیا رفته و مادرم تنگ دست و فقیر است. خواهرم شوهر و سرپرستی ندارد. از چیزهایی که خدا به تو عنایت فرموده است، به من اطعام کن تا خدای تعالی خشنود گردد (1). پیامبر تحت تأثیر سخنان کودک قرار گرفت و به او فرمود: چقدر نیکو سخن می گویی! پس به بلال حبشی فرمود: با شتاب به حجره های همسران من برو و ببین اگر غذایی هست، با خود بیاور. بلال رفت و به جستجو پرداخت و ۲۱ دانه خرما یافت و به خدمت پیامبر آورد. حضرت خرماها را به سه قسمت تقسیم کرد. هفت عدد آن را به کودک یتیم داد و فرمود: بقیه را بگیر. نصف آن را به مادرت بده و نصف دیگر را به خواهرت. کودک یتیم در حالی که خوشحال و خندان بود، به طرف خانه خود حرکت کرد.

در این هنگام، یکی از یاران پیامبر به نام معاذ از جا برخاست و دست نوازش و محبت بر سر آن کودک یتیم کشید و با سخنان مهرانگیز، وی را تسلی خاطر داد و گفت: خداوند یتیمی تو را جبران کند و تو را جانشین پدرت قرار دهد.

پیامبر به معاذ فرمود: ای معاذ! کار تو را دیدم. بدان که هرکس یتیمی را سرپرستی کند و دست نوازش بر سر او بکشد، خداوند به هر تارمایی که از زیر دستش می گذرد، پاداش نیکویی به او می دهد و گناهی از گناهان او را محو می کند و بر درجه و مقام او می افزاید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید: آیا دوست داری دلت نرم شود و به حاجت خود برسی؟ به یتیم مهرورزی کن، او را نوازش کن و از غذای خویش به او بخوران تا دلت نرم شود و به حاجت خود برسی (2).

1. ترجمه تفسیر مجمع البیان، ج ۲۷، ص ۱۴۷.

2. جامع الصغیر، ج ۱، ص ۳۹.

صفحه

۲۲۷

همچنین فرمود:

محبوب ترین خانه های شما در نظر خداوند، خانه ای است که در آن به یتیمی احترام نهاده شود (1).

حضرت در روایت دیگری می فرماید:

در بهشت خانه ای به نام خانه شادمانی هست. تنها و تنها کسی به این خانه می رود که یتیمان دین باور را شاد سازد (2).

f

میهمان دوستی

میهمان دوستی و میهمان نوازی از ویژگی های سخاوتمندان است. این کار در سیره رسول گرامی اسلام بسیار دیده می شود.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) همراه خانواده و خدمت کار و هم زمان با آنان غذا می خورد. اگر مسلمانی هم به میهمانی دعوت شده بود، همراه آنان، نشسته بر زمین و بر روی هر چه که دیگران طعام می خوردند، غذا می خورد و از هر چه خانواده اش می خوردند، با آنان می خورد. مگر آنکه میهمان داشته باشد که تنها در این صورت، ترجیح می داد با میهمانش غذا بخورد. محبوب ترین غذا و سفره در نظر پیامبر، غذایی بود که شرکت کنندگان بیشتری بر سر طعام باشند (3).

در سفره های جمعی، رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، زودتر از همه دست به غذا می برد و دیرتر از همه دست از غذا می کشید تا دیگران بدون حجب و حیا و خجالت کشیدن،

1. همان.

2. همان، ج ۲، ص ۴۳۳.

3. سنن النبوی، ص ۱۶۶.

صفحه

۲۲۸

غذا بخورند (1) می فرمود تا هر کس از جلوی خودش غذا بخورد. آن حضرت غذا خوردن به تنهایی را دوست نداشت و تنها غذا نمی خورد (2).

هرگاه با جمعی به میهمانی می رفت، اگر کسی که دعوت نبود، با او و یارانش همراه می شد، نزدیک خانه میزبان که می رسیدند، می فرمود: تو را که دعوت نکرده اند، همین جا باش تا برای تو هم از میزبان، اجازه بگیریم (3). هرگاه میهمان به خانه می آمد، با میهمان غذا می خورد و از سفره دست نمی کشید تا آنکه میهمان از طعام دست بکشد (4). غذایی داغ نیز نمی خورد (5).

سلمان فارسی می گوید: بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وارد شدم و دیدم آن بزرگوار به پشتی تکیه داده است. آن پشتی را برای من گذاشت و فرمود: ای سلمان هر مسلمانی که برادر مسلمانش بر او وارد شود و جهت احترام و بزرگداشت برای او پشتی بگذارد، خداوند او را می آمرزد (6).

از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده است :

هر مسلمانی که به مسلمانان دیگر خدمت کند، خداوند به تعداد آنها در بهشت برایش خدمت گزار قرار می دهد (7).

معاذ بن جبل می گوید: روزی میهمانی بر من وارد شد و من چیزی در خانه نداشتم، مگر مقداری نان خشک و آب گوشت که با خجالت آنها را نزد او گذاشتم. بعدها از پیامبر پرسیدم: آیا این کار اجری هم داشته است؟ حضرت فرمود: اگر تمام فرشتگان آسمان ها جمع شوند، قادر نخواهد بود که ثواب این اطعام و اکرام را ذکر کنند (8).

-
1. محاسن، ص ۴۴۸.
 2. سنن النبي، ص ۱۷۷.
 3. مكارم الاخلاق، ص ۲۲.
 4. سنن النبي، ص ۶۷.
 5. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۴۶.
 6. مكارم الاخلاق، ص ۲۰.
 7. اصول كافي، ج ۲، ص ۲۰۰.
 8. بحر المحبه، ص ۱۱۸؛ برگرفته از: سيد مهدي شمس الدين، اخلاق اسلامي در برخورد هاي اجتماعي، ص ۹۷.

صفحه

۲۲۹

از پیامبر اکرم(صلي الله عليه وآله) روایت شده است:

هنگام ملاقات و اولین برخورد، سلام کنید و مصافحه کنید (یعنی دست یکدیگر را بفشارید) تا گناهانتان ریخته شود(1).

بنابراین، پیشوازي از میهمان و مصافحه کردن با او از وظایف میزبان است.

باز از آن حضرت روایت است:

کسي که میهمان خود را غذا بدهد، خداوند از طعام ها و میوه هاي بهشتي به او مي خوراند(2).

f

78

صله رحم

پیامبر گرامی اسلام می فرمود:

کسي که پیوند خویشاوندی را گسسته است، با ما هم نشین نمی شود؛ چون لطف خداوند بر گروهی که میان آنان قطع رحم شده است، فرود نمی آید(3).

به گفته جابر بن عبدالله، روزی رسول گرامی خطاب به مسلمانان فرمود:

اي مسلمانان! از خداوند پروا كنيد و با خويشان پيوند برقرار سازيد. همانا بوي بهشت از فاصله هزار سال راه استشمام مي شود، ولي كسي كه پيوند خويشي بگسلد، آن را استشمام نمي كند(4).

1. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۵۳.

2. اصول كافي، ج ۲، ص ۲۰۴.

3. مازندراني، شرح اصول كافي، ج ۹، ص ۲۰۲.

4. مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۲۰۶.

صفحه

۲۳۰

همچنين نقل است كه فردي خدمت حضرت رسيد و گفت: خويشاوندي دارم كه با آنها رابطه دارم، ولي آنان آزارم مي دهند. تصميم گرفته ام آنان را ترك كنم. رسول الله(صلي الله عليه وآله) فرمود: آن گاه خدا هم تو را ترك مي كند! گفت: پس چه كنم؟ رسول خدا(صلي الله عليه وآله) فرمود: به كسي كه محرومت کرده است، عطا كن. با كسي كه از تو بريده است، رابطه برقرار كن. كسي كه بر تو ستم روا داشته، از او درگذر. هرگاه چنين كردي، خداوند پشتيبان تو خواهد بود(1).

با خويشاوندان خود مي پيوست، بي آنكه آنان را بي جهت بر ديگران برتري دهد. ايشان مي فرمود:

نيكوكاري و پيوند، عمرها را طولاني؛ شهرها را آباد و دارايي را زياد مي كند، گرچه انجام دهندگان آن بدكاران باشند. كسي كه به سوي خويشاوندي مي رود تا با مال و جانش با او پيوند برقرار كند، آفريدگار والا، پاداش صد شهيد را به وي عطا مي فرمايد و براي هر گامش چهل هزار پاداش مي نويسد و چهل هزار گناه از وي مي زدايد و به همين مقدار بر درجه اش بيفزايد و گويي صد سال صبورانه خداوند را عبادت کرده است(2).

آورده اند هنگامي كه خواهر رضاعي پيامبر، شيماء را ميان اسيران هوازن خدمت پيامبر آوردند و آن حضرت او را شناخت، رداي خويش را گسترده و به او فرمود: اگر دوست داري نزد ما باش. ما تو را محترم مي داريم و محبت خواهيم كرد و اگر بخواهي نزد قوم خود بازگردي، تو را به سوي آنان بازمي گردانيم. شيماء خواست كه نزد قوم خويش بازگردد. پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) (نيز او را با هدايايي به سوي قومش روانه كرد(3)).

1. بحار الانوار، ج ۷، ص ۹۲.

2. همان، ج ۷۱، ص ۸۹.

3. سفينة البحار، ج ۱، ص ۴۱۷.

صفحه

۲۳۱

ثوبیه، کنیز ابولهب، پیامبر را در کودکی شیر داده بود. پیامبر به منظور حق شناسی، هدایایی از پول و لباس، برای او فرستاد. هنگامی که ثوبیه از دنیا رفت، آن حضرت تحقیق کرد که خویشان و بازماندگانش چه کسانی هستند که به آنان احسان کند. به آن حضرت اطلاع دادند که ثوبیه خویشاوند و بازمانده ای ندارد(1).

با همه احترامی که برای خویشان خود قائل بود، هیچ گاه مرز ارزش ها را نمی شکست. در تاریخ بسیار دیده شده است اگر فردی زمام دار کشوری گردد، خویشاوندان و اقوام و اطرافیان او سوءاستفاده ها و چپاولگری های بسیار می کنند، ولی پیامبر در همان آغاز به طور قاطع جلوی بستگان خود را گرفت تا از مرز حق خود تجاوز نکنند. ابو عبیده می گوید: شنیدم امام صادق(علیه السلام) فرمود:

پس از فتح مکه، پیامبر، بنی هاشم را به دور خود جمع کرد و خود بر بالای صفا ایستاد و به آنها رو کرد و فرمود: ای فرزندان هاشم! و ای فرزندان عبدالمطلب! من رسول و فرستاده خدا به سوی شما هستم و همه شما را دوست دارم. نگویید محمد(صلی الله علیه و آله) از ماست. به خدا سوگند، که دوست من از میان شما و غیر شما نیست، جز پرهیزگاران. پس می بینم شما را در حالی که روز قیامت، دنیا را بر گردن های خود حمل می کنید و دیگران (غیر بستگان) را که آخرت را با خود حمل می کنند. آگاه باشید که من عذر خود را بین خود و شما، با خداوند متعال بیان کردم. و به درستی که عمل من از آن من است و عمل شما برای شماست(2).

به این ترتیب، آنها را مثل دیگران در رفتار و کردارشان مسئول خود دانست و از غرور خویشی با پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله)، بیرون آورد و از هرگونه سوءاستفاده احتمالی پیش گیری کرد.

1. همان.

2. بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۱۱۱.

صفحه
۲۳۲

f

79

مسکین نوازی

پیامبر رحمت و هدایت، وسیله نزدیک شدن به خداوند را دوست داشتن مسکینان و نزدیک شدن به آنان اعلام کرد. رسول گرامی اسلام، بینوایان را سخت دوست می داشت و می فرمود:

أَمْرِي رَبِّي أَحَبُّ الْمَسْكِينِ الْمُسْلِمِينَ(1).

پروردگام به من فرمان داده است که مسلمانان بی چیز را دوست بدارم.

از امیرالمؤمنین(علی) علیه السلام (روایت شده که پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) نقل کرده است خداوند در شب معراج به او فرمود:

اي احمد! دوست داشتن خدا؛ دوست داشتن فقيران و نزديك شدن به ايشان است. گفت: آنها چه كساني هستند؟ فرمود: كساني كه به اندك خشنودند و بر گرسنگي شكيابند و بر زندگي گوارا سپاس گزارند و از گرسنگي و تشنگي شكايه نمي كنند و با زبانشان دروغ نمي گویند و بر پروردگارشان خشمناك نباشند و بر آنچه از دست داده اند، افسرده خاطر

نمي شوند و به آنچه به دست مي آورند، شادمان نمي شوند. اي احمد! دوست داشتن من، دوست داشتن فقيران است. به فقيران و مجلسشان نزديك شو تا تو را به خود نزديك كنم و از ثروتمندان و مجلسشان دور شو كه فقيران، دوستان من هستند(2).

پيامبر خدا، ياران خود را به نزديك شدن به مستضعفان و دوستي ايشان سفارش مي كرد. سلمان فارسي مي گوید:

1. كافي، ج ۸، ص ۴۹.

2. بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۲۳.

صفحه

۲۳۳

حبيبم، رسول خدا(صلي الله عليه وآله) مرا به هفت خصلت سفارش فرمود: اينكه در هيچ حالي آنها را ترك نكنم. اينكه به پايين تر از خود بنگرم و به آنكه برتر از من است، ننگرم و اينكه مستمندان را دوست بدارم و به آنان نزديك شوم(1).

آنان كه محبوب خدا هستند، وسيله رحمت هاي الهي اند. واقدي مي نويسد: «از عكرمه براي نقل كرده اند كه مي گفت: مردم درباره كيفيت تقسيم غنيمت هاي جنگ بدر دچار اختلاف شدند. پس رسول خدا(صلي الله عليه وآله) دستور داد تا همه غنيمت ها را به بيت المال برگردانند و همه برگردانده شد. شجاعان گمان مي كردند كه رسول خدا(صلي الله عليه وآله) غنيمت ها را به آنان اختصاص خواهد داد، بدون آنكه به ناتوانان چيزي داده شود، ولي پيامبر دستور داد، تا غنيمت ها به طور مساوي بين مردم تقسيم شود. سعد بن ابى وقاص گفت: اي رسول خدا! آيا سواركاري كه قوم را حمايت كرده است، بايد با ضعيف و ناتوان مساوي باشد؟ پيامبر فرمود: مادرت به عزايت بنشيند! مگر شما جز به واسطه ضعيفانتان ياري شديد؟(2)»

آن حضرت فرموده است:

إِنَّمَا يَنْصُرُ اللَّهُ هَذِهِ الْأُمَّةَ بِضَعْفِهَا، بِدَعْوَتِهِمْ وَصَلَاتِهِمْ وَإِخْلَاصِهِمْ(3).

خداوند اين امت را به واسطه ناتوانانش و دعاي ايشان و نماز و اخلاصشان ياري مي كند.

همچنين رسول گرامي اسلام مي فرمود:

اللَّهُمَّ أَحْيِنِي مَسْكِينًا وَ أَمِئْتِي مَسْكِينًا وَ احْتُرْنِي فِي زُمْرَةِ الْمَسَاكِينِ(4).

خدایا! مرا مسكين زنده بدار و مسكين بميران و با مسكينان محشور كن.

1. الخصال، ج ۲، ص ۳۴۵.

2. بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۲۱۴.

3. الدر المنثور، ج ۱، ص ۲۳۷.

4. سفينة البحار، ج ۲، ص ۳۷۸.

صفحه

۲۳۴

خاتم پیامبران الهی، خود را از مسکینان و مستضعفان می دانست و هرگز از این شأن و روحیه دور نگشت. قاضی عیاض می نویسد:

كَانَ أَحَبُّ الْأَسَامِي إِلَيْهِ أَنْ يُقَالَ لَهُ مُسْكِينٌ (1).

محبوب ترین نام ها برای آن حضرت، آن بود که وی را مسکین بنامند.

پیامبر خدا هرگز اجازه کوچک شمردن مستضعفان را نمی داد و می فرمود:

بدانید که هرکس فقیر مسلمانی را تحقیر کند، همچون کسی است که حق خدا را تحقیر کرده باشد و خداوند در روز قیامت او را تحقیر کند، مگر اینکه توبه کند. کسی که فقیر مسلمانی را گرامی بدارد، در روز قیامت، خدا را در حالی دیدار کند که از وی راضی است (2).

f

80

پاداش نیکی ها

حلیمه سعدیه، مادر رضاعی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) (از طایفه بنی سعد، تیره ای از قبیله هوازن بود. این طایفه در جنگ جزو سپاه شرک بودند و افراد بسیاری از آنها به اسارت سپاه اسلام درآمده بودند. از جمله خواهران رضاعی، عمه ها و خاله های رضاعی پیامبر و خدمت کاران دوران کودکی آن حضرت در میان اسیران بودند.

یکی از صفات برجسته پیامبر آن بود که خدمات افراد را هر چند کوچک بوده و ده ها سال از آن گذشته باشد، نادیده نمی گرفت. در میان مسلمانان، چهارده تن از طایفه بنی سعد مسلمان شده بودند و در میانشان زهیر بن سرد و

1. الشفاء بتعريف حقوق المصطفى، ج ۱، ص ۱۹۶.

2. مکارم الاخلاق، ص ۴۲۹.

صفحه

۲۳۵

عموي رضاعي پیامبر حضور داشتند. این دو نفر از حضرت آزادي اسیران بني سعد را درخواست کردند و یادآور شدند که آنها از خاندان حلیمه سعديه (مادر رضاعي شما) هستند.

پیامبر فرمود: من سهمیه خود و فرزندان عبدالمطلب را حاضرم ببخشم، ولي سهمیه دیگر مسلمانان از مهاجر و انصار به خودشان مربوط است و باید آنها تصمیم بگیرند. پس از آنکه من نماز ظهر را خواندم، شما در میان مردم برخیزید و از آنها تقاضا کنید که سهم خود را ببخشند. طایفه بني سعد بنا بر راهنمایی پیامبر، پس از نماز ظهر، از مردم درخواست بخشودگی سهم خود را کردند. آنها به پیروي از پیامبر حاضر شدند که سهم خود را ببخشند. تنها چند نفر مانند حابس و عینیه سهمیه خود را نبخشیدند. پیامبر، اسیران آنها را در برابر هریک، با شش اسیر دیگر عوض کرد و در نتیجه، همه اسیران هوازن جز یک پسران که عینیه از بخشیدن او خودداری ورزید، آزاد شدند(1).

این کار نشان دهنده اوج وفاداری پیامبر اعظم(صلي الله عليه وآله) (به خدمات حلیمه سعديه و خواهران و برادران رضاعي خود بود. نکته جالب توجه اینکه یکی از افرادی که در میان اسیران جنگی وجود داشت، شیما، خواهر رضاعي پیامبر بود. وقتی وي به حضور رسول خدا(صلي الله عليه وآله) (رسید و عرض کرد من خواهر رضاعي تو (دختر حلیمه سعديه) هستم که اسیر شده ام، پیامبر عباي خود را روی زمین پهن کرد و او را روی آن نشانند. پس با احترام خاص به او نگر بست و با محبت سرشاري از او احوال پرسى کرد و فرمود: من وقتی که کودک بودم، تو از من نگه داری کردی و مدتی که مادرت به من شیر داد، با هم بودیم. اینک اگر می خواهی، نزد ما بمان که با کمال احترام شما را حفظ می کنیم و اگر

1. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۴۹.

صفحه

۲۳۶

می خواهی، به سوي قومت برگرد (1). شیما با تشکر از محبت های پیامبر، درخواست آزادي اسیران طایفه خود را مطرح و بازگشت به وطن را انتخاب کرد.

رسول الله(صلي الله عليه وآله) (در حق خواهر رضاعي خود احترام فراوان کرد و در مورد سهم مسلمانان نیز کاری کرد که آنها با خشنودی و رضایت خاطر، سهمشان را بخشیدند. این بخشش بزرگوارانه، موجب برانگیختن انگیزه های انسانی آنها گشت و فطرت خفته آنها را بیدار کرد، به گونه ای که همگی از صمیم دل مسلمان شدند و راه گشای اسلام آوردن تیره های دیگری از قبیله هوازن گردیدند.

روزي هیئتی از طرف نجاشی، پادشاه حبشه بر پیامبر اکرم(صلي الله عليه وآله) (وارد شد. آن حضرت بلند شد و از آنان پذیرایی کرد. اصحاب عرض کردند که یا رسول الله(صلي الله عليه وآله) (شما بفرمایید، ما از آنان پذیرایی می کنیم. پیامبر فرمود: این جماعت به اصحاب ما در حبشه احترام گذاشته اند و من دوست دارم که محبت آنان را تلافی کنم(2).

پیامبر خواست در چاهی غسل کند. حذیفه که همراه حضرت بود، پیراهنی را جلوی او گرفت تا پوشیده باشد. بعد از پیامبر، حذیفه خواست غسل کند. حضرت نیز مانند حذیفه پیراهن را جلوی او گرفت. حذیفه نپذیرفت و گفت: ای پیامبر خدا، پدر و مادرم فدای شما باد، این کار را نکنید. پیامبر اصرار کرد و تا پایان غسل، پیراهن را جلو حذیفه گرفت و فرمود: از دوفری که با یکدیگر همراهند، هر کدامشان که با رفیقش مهربان تر باشد، نزد خداوند محبوب تر است(3).

1. کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۶۶.

2. سفینة البحار، ج ۱، ص ۴۱۷.

f

81

مردم داری

یکی از موفقیت های بزرگ پیامبران الهی به ویژه رسول الله (صلي الله عليه وآله)، برقراری ارتباط صمیمی و نزدیک آنان با مردم است. آنان به دلیل فروتنی در برابر مردم، مردمی ترین رهبران جامعه بودند و بیشترین موفقیت را در اجرای رسالت خویش به دست آوردند که خدای سبحان نیز بر حسن رسالت و موفقیتشان درود می فرستد: «وَسَلَامٌ عَلَيَّ الْمُرْسَلِينَ». (صافات: ۱۸۱)

در این میان، روش رسول الله (صلي الله عليه وآله) (بین پیامبران، مثال زدنی است. وی در همسانی با مردم آن قدر فروتنی نشان می داد که آیه «وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ: بال عطفقت خویش را زیر پای پیروانت بگستران.» به خوبی بیانگر این معناست و پیامبر در همسانی با مردم و مردمی بودن، آن قدر پیش رفت که مردم وی را از خود می دانستند و رازهای زندگی خویش را با وی در میان می گذاشتند. در این راه، برخی از مردم به علت سهولت دسترسی به رسول الله (صلي الله عليه وآله) (آن مقدار زیاده روی کردند که خدای سبحان به آنان سفارش فرمود:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرَ نَاطِرِينَ إِنَاءَهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذَى النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ. (احزاب: ۵۳)

ای مؤمنان! بدون دعوت و اجازه پیامبر وارد خانه وی نشوید. هنگامی که دعوت شدید، پیش از موعد وارد نشوید تا منتظر طعام بمانید و هنگامی که طعام صرف شد، پس از پذیرایی در خانه پیامبر به سخن گفتن با هم

انس نگیرید؛ زیرا حضور طولانی شما موجب آزار وی می شود و حضرت شرم دارد که به رو آورد.

اساساً جاذبه شخصیتی هرکس، تا حد زیادی مرهون رفتار محبت آمیز او با مردم و رعایت ارزش و کرامت انسان هاست. کسی که در غم و شادی در کنار مردم باشد، در دل مردم جای می گیرد و این شیوه در جذب دل ها و عواطف مردمی اثر فراوانی دارد. از امام علی (عليه السلام) (روایت شده است:

إِذَا تَفَقَّدَ الرَّجُلُ مِنْ إِخْوَانِهِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ سَأَلَ عَنْهُ، فَإِنْ كَانَ غَائِبًا دَعَا لَهُ وَ إِنْ كَانَ شَاهِدًا زَارَهُ وَ إِنْ كَانَ مَرِيضًا عَادَهُ (1).

هرگاه یکی از برادران دینی اش را سه روز نمی یافت، سراغ او را می گرفت. پس اگر غایب و در سفر بود، برایش دعا می کرد. اگر شاهد و حاضر در شهر بود، به دیدارش می شتافت و اگر بیمار بود، به عیادتش می رفت.

چنین رفتاری، نشان دهنده رابطه صمیمی و نزدیک پیامبر با یاران و اصحابشان بود. با اینکه ایشان پیامبر برگزیده خدا بود و از نظر معنوی در جایگاه بسیار بالایی قرار داشت، معاشرت و برخورد وی بسیار مردمی بود. در سخن گفتن هم سطح مردم حرف می زد و با فقیران هم نشین می گشت: «يَجَالِسُ الْفُقَرَاءَ وَ يُؤَاكِلُ الْمَسَاكِينَ بِمَا تَهَيَّ دَسْتَانِ، هَمْ نَشِينِ وَ بَا بَيْنُوَايَانِ هَمْ غَدَا مِي شَد(2)».

حضرت می کوشید خود را همراه مردم سازد، به گونه ای که حضرت علی(علیه السلام) می فرماید:

يَضْحَكُ مِمَّا يَضْحَكُونَ وَ يَتَعَبُّ مِمَّا يَتَعَبُونَ فِيهِ(3).

از آنچه مردم می خندیدند یا از آن تعجب می کردند، او نیز به خنده یا تعجب می افتاد.

1. مکارم الاخلاق، ص ۱۹.

2. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۲۸.

3. مکارم الاخلاق، ص ۵.

صفحه

۲۳۹

رسول خدا(صلي الله عليه وآله) در مجالس، جای خاصی برای خویش تعیین نمی کرد و در قید و بند صدرنشینی در مجالس نبود. هر جا که بود، می نشست و یارانش را نیز به همین مسئله فرمان می داد:

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ(صلي الله عليه وآله) يَجْلِسُ عَلَي الْأَرْضِ وَ يَأْكُلُ عَلَي الْأَرْضِ(1).

رسول الله(صلي الله عليه وآله) روی زمین می نشست و روی زمین غذا می خورد.

به همه یکسان نگاه می کرد تا کسی در نگاه و توجه به مخاطب احساس تبعیض نکند (2). مردی وارد مسجد شد و به حضور پیامبر اکرم(صلي الله عليه وآله) (رسید. رسول الله(صلي الله عليه وآله) تنها نشسته بود، ولی در عین حال، جابه جا شد و برای مرد تازه وارد جا باز کرد. آن مرد گفت: یا رسول الله! جا که وسیع است. حضرت فرمود: حق مسلمان بر مسلمان دیگر آن است که وقتی دید می خواهد نزدیک او بنشیند، برایش جا باز کند و جابه جا شود(3).

f

82

رعایت حقوق دیگران

رعایت حقوق دیگران در تحقق عدالت اجتماعی، در سیره رسول الله(صلي الله عليه وآله) جایگاه ویژه ای دارد. ایشان حتی در نگاه کردن به حاضران نیز تفاوت نمی گذاشت:

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ(صلي الله عليه وآله) يُقَسِّمُ لِحَطَايَةِ بَيْنَ أَصْحَابِهِ يَنْظُرُ إِلَي ذَا وَ يَنْظُرُ إِلَي ذَا بِالسَّوِيَّةِ(4).

رسول الله(صلي الله عليه وآله) لحظه هاي خود را بين اصحاب تقسيم مي کرد و به همه يکسان مي نگرست.

1. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۲۲.

2. مکارم الاخلاق، ص ۱۴.

3. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۴۰.

4. روضه کافي، ص ۲۶۸.

صفحه

۲۴۰

با اين حال، در مواردی که پاي استحقاق افراد به ميان مي آمد، رعايت استحقاق ها را معيار عدل قرار مي داد. چنان که وقتي طعامي خدمت حضرت آوردند، وي خواست بين همه اهل صفة تقسيم کند، ولي چون طعام به مقداري نبود که به همه برسد، آن را به آناني داد که نياز بيشتري داشتند و پس از ديگران عذر خواهي کرد(1).

حضرت منتظر نبود تا نيازمند به او مراجعه کند، بلکه خود در پي رفع حاجت نيازمندان برمي آمد. اگر چيزي اضافه مي آمد که مورد هزينه اش پيدا نمي شد و شب فرامي رسيد، به خانه برنمي گشت تا مستحق آن را پيدا کند و مسئوليت را انجام دهد و آسوده خاطر به خانه برگردد(2).

اين گونه تلاش براي تأمين حقوق مردم و استقرار عدالت اجتماعي، الگويي است تا رهبري جامعه چنان خود را متعهد ببيند که به داد مستمنداني برسد که قدرت فرياد کشيدن و دادخواهي ندارند. رسول الله(صلي الله عليه وآله) به مردم سفارش مي کرد، خواسته هاي مستحقان را به ايشان برسانند تا حقي از آنان پاي مال نشود:

أَبْلِغُونِي حَاجَةَ مَنْ لَا يَقْدِرُ عَلَيَّ ابْلَاغِ حَاجَتِهِ(3).

خواسته هاي کساني را که قادر نيستند نيازهاي خود را مطرح کنند، به من برسانيد.

ايشان در جايي ديگر سفارش مي کند:

مَنْ أَصْبَحَ وَلَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ مِنْهُمْ(4).

آن که در اندیشه سامان دادن به زندگي مسلمانان نباشد، مسلمان نيست.

وي در تقسيم غنايم ميان مسلمانان به شدت احتياط مي کرد. در جنگ حنين غنايم فراواني نصيب مسلمانان شد (بيست و چهار هزار شتر، چهل هزار گوسفند)

1. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۶۹.

2. همان، ص ۲۲۷.

3. همان، ص ۱۵۱.

و چهار هزار اوقیه نقره از جمله آنهاست (1). (عقیل بن ابی طالب سوزنی را بدون اجازه با خود برد. ناگهان شنید که منادی ندا می دهد هر کس از غنایم چیزی برده است حتی سوزن و نخ، برگرداند. وی سوزن را برگرداند. حضرت گرفت و کنار دیگر غنایم گذاشت. آنگاه در کنار شتری ایستاد و از کرک شتر اندکی کند. آن را بین دو انگشت خود قرار داد و به مردم اعلان کرد: من از غنایم حتی از این کرک تنها یک پنجم سهم دارم. خیانت بر خائن، عار و ننگ و آتش است(2).

در آن بیماری که به رحلت حضرت انجامید، باخبر شد که چند درهم از بیت المال نزد وی مانده و آن را تقسیم نکرده است. فرستاد آن را از نزد یکی از همسران حضرت آوردند و در مورد خاصش تقسیم کرد. آن گاه خطاب به خود فرمود: تو چه فکر می کردی اگر خدا را ملاقات می کردی، در حالی که این درهم ها نزد تو بودند؟(3)

شخصی از آن حضرت طلب داشت و در مطالبه خود درشتی می کرد. رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) همچنان ساکت بود، ولی اصحاب برآشفتنند و درصدد تأدیب او برآمدند. ایشان فرمود: متعرض او نشوید. بگذارید صاحب حق، حرف خود را بزند. آن گاه دستور داد شتری هم سال شتر او بخرند و به او بدهند. گفتند: هم سال آن پیدا نمی شود و هر چه هست، بهتر از مال اوست. فرمود: همان بهتر را به او بدهید(4).

رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) با این روش خود، عدل و رحمت را به هم آمیخته بود و راه و رسم حکومت را به فرمانروایان دنیا می آموخت تا بدانند که منزلت آنها در جوامع بشری، مقام و مرتبه پدر مهربان و خردمند است، نه مرتبه آقا و سرور. باید همه جا مصلحت و صلاح زیردستان را در نظر بگیرند، نه اینکه

1. طبقات الکبری، ج ۲، ص ۳۲۶.

2. سیره ابن هشام، ج ۵، ص ۱۶۸.

3. طبقات الکبری، ج ۲، ص ۳۶۸.

4. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۱۶.

هوس های خود را بر آنان تحمیل کنند. پس می فرمود من به رعایت مصلحت مردم، از خود آنان نسبت به خودشان، اولی تر و شایسته ترم؛ که قرآن مجید می فرماید: «الَّذِي أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ». (احزاب: ۷)

پس هر کس از شما از دنیا برود، چنانچه مالی از خود به جا گذاشته باشد، متعلق به ورثه اوست و هرگاه وامی داشته باشد یا خانواده مستمند و بی پناهی از او بازمانده است، دین او بر ذمه من و سرپرستی خانواده اش بر عهده من است(1).

وفاق و هم گرایی

جامعه هم گرا، جامعه ای است که مردمی متعهد، متشکل و صمیمی دارد. پیامبر اسلام با بهره گیری از رهنمودهای قرآنی چنان جامعه متشکلی را سامان داد که تاریخ مانند آن را به یاد ندارد. رسول الله (صلی الله علیه و آله) انسان ها را از انزوا و فردگرایی به هم گرایی فراخواند و با شعار «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا» (آل عمران: ۱۰۳) از آنان خواست که همه با هم به ریسمان الهی چنگ بزنند و از جدایی و تفرقه بپرهیزند.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، مسلمانان را به مهرورزی، راست گویی، امانت داری، امنیت و وفاق فراخواند. خداوند در این زمینه می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ. (آل عمران: ۲۰۰)

مؤمنان پایداری کنید و با هم مقاومت کنید و با هم رفت و آمد داشته باشید و تقوا پیشه کنید تا شاید به رستگاری برسید.

1. همان، ص ۱۱۸.

صفحه

۲۴۳

رسول الله (صلی الله علیه و آله) از جامعه ای خود محور، قوم گرا، برتری جو و انحصار طلب، جامعه ای باگذشت و ایثارگر ساخت که دیگران را همواره بر خویش ترجیح می دادند. حضرت محمد (صلی الله علیه و آله)، آن جامعه دین دار را به مانند اعضای یک جسم، یک دست و متشکل کرد: «وَ هُمْ يَدُّ عَلَي مَنْ سِوَاهُمْ (1)».

ایشان وحدت و هم گرایی مسلمانان را وظیفه دینی اعلام کرد: «وَاللُّزُومُ لَجَمَاعَتِهِمْ (2)». همچنین میان مهاجر و انصار و همه مسلمانان پیوند برادری برقرار کرد. امتی که رسول الله (صلی الله علیه و آله) تشکیل داد، هر چند از نظر تعداد کم بود، ولی از نظر تشکل و هم سوئی در اوج کمال قرار داشت و با همین اتحاد و یک رنگی بر سخت ترین مشکلات و تنگناها چیره شدند.

f

ارزش مداری

ارزش های اخلاقی مانند راستی، گذشت، انصاف، عزت نفس، استقامت، پایداری و مانند آن مورد احترام همه انسان هاست. پیامبر گرامی اسلام که برای تعالی این ارزش ها مبعوث شده بود، می فرمود: «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ

مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ (3) «به همین دلیل، برای نهادینه کردن این ارزش ها تمام هم و غم خود را به کار می بست. اکنون نمونه هایی از توجه پیامبر به ارزش مداری را بیان می کنیم.

1. امام صادق(علیه السلام) می فرماید: اسیرانی را نزد پیامبر آوردند و حضرت دستور قتل همه آنان جز یک نفر را صادر کرد. آن مرد گفت: چگونه است که

1. بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۶۹ .

2. همان .

3. میزان الحکمة، ج ۳، ص ۱۴۹ .

صفحه

۲۴۴

فقط مرا از میان آنان آزاد کردی؟ رسول خدا(صلي الله عليه وآله) فرمود: جبرئیل از قول خداوند متعال به من خبر داد پنج خصلت در تو وجود دارد که خدا و رسول، آنها را دوست دارند: اول، غیرت بسیار در مورد خانواده و محارم؛ دوم، سخاوت و بخشندگی؛ سوم، حسن خلق؛ چهارم، راست گویی؛ پنجم، شجاعت (1).

2. امیرالمؤمنین(عليه السلام) می فرماید: وقتی اسیران قبیله طی را آوردند، زنی در میان اسیران به پیامبر عرض کرد: به مردم بگو مزاحم من نشوند و با من خوش رفتاری کنند؛ زیرا من دختر رئیس قبیله هستم و پدرم کسی بود که به عهد و پیمان ها وفادار می ماند. اسیران را آزاد و گرسنگان را سیر می کرد. همراه آشکارا سلام می کرد و هرگز نیازمندی را از خود نمی راند. من دختر حاتم طایی هستم. آن گاه پیامبر فرمود: این صفاتی که گفتی، نشانه های مؤمنان حقیقی است. اگر پدر تو مسلمان بود، بر او رحمت می فرستادم. سپس فرمود: او را رها کنید و کسی مزاحم او نشود؛ زیرا پدرش کسی بوده که مکارم اخلاق را دوست داشت و خدا مکارم اخلاق را دوست دارد (2).

3. نمونه دیگر از توجه پیامبر به ارزش ها، تجلیل از شهید و خانواده شهیدان بود. در سال هشتم هجرت در جریان جنگ موته هنگامی که فرماندهی لشکر به عهده جعفر بن ابی طالب بود، نبرد سختی در برابر دشمن کرد تا آنکه دست راست و چپ او قطع شد. وی در حالی که زخم های بسیار بر بدنش وارد شده بود، به شهادت رسید. پیامبر در توصیف مقام او فرمود:

إِنَّ اللَّهَ أَبَدَلَ جَعْفَرًا بِيَدَيْهِ جَنَاحَيْنِ يَطِيرُ بِهِمَا فِي الْجَنَّةِ حَيْثُ شَاءَ.

خداوند در عوض دو دست جعفر که قطع شد، دو بال به او عطا کرد که با آنها در بهشت پرواز می کند، به هر کجا که بخواهد.

1. بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۱۰۸ .

2. محجة البيضاء، ج ۴، ص ۱۲۲ .

صفحه

۲۴۵

پس از این جنگ، هنگامی که لشکر اسلام به طرف مدینه می آمد، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) همراه مسلمانان به استقبال آنان رفتند و گروهی از کودکان در حالی که سرود می خواندند، در میان آنان بودند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) (که سوار بر مرکبی بود، فرمود: کودکان را سوار کنید و فرزند جعفر را به من بدهید. آن گاه عبدالله بن جعفر را که پدرش به شهادت رسیده بود، جلو خود سوار کرد. عبدالله می گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) (به من فرمود من به تو تبریک می گویم که پدرت همراه با فرشتگان در آسمان پرواز می کند(1)).

f

85

تعاون و همیاری

پیامبر اسلام، مسلمانان را به همکاری و تعاون سفارش می کرد و خود نیز مروج این فرهنگ بود. با آنکه اصحاب آن حضرت همواره آماده بودند تا به جای ایشان کارها را انجام دهند، ولی وی نمی پذیرفت. این روحیه حتی پیش از بعثت رسول الله (صلی الله علیه و آله) (هم در وجود ایشان دیده می شد. پیش از بعثت، مردم مکه فقر و فشار اقتصادی شدیدی را تحمل می کردند. ابوطالب، بزرگ طایفه بنی هاشم به جهت پرتعداد بودن خانواده اش زیر فشار مالی بود. حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) (با دیدن این وضع آرام نگرفت تا آنکه سراغ عمومی دیگرش عباس که وضع بهتری داشت، رفت و گفت: ای عباس، عائله برادرت ابوطالب زیاد است و می بینی که مردم در فشار هستند. بیا با هم برویم و عائله اش را کم کنیم. یکی از بچه هایش را من تحویل می گیرم و یکی را هم تو

1. اسیره حلبی، ج ۳، صص ۶۸ و ۶۹.

صفحه

۲۴۶

تحویل بگیر. عباس هم پذیرفت و رفتند. محمد (صلی الله علیه و آله)، علی را همراه خود برد و عباس، جعفر را. با این کار خداپسندان، دو نفر از عائله ابوطالب کم شد (1).

در روایتی دیگر آمده است که با ورود پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) (به مدینه، وجود مسجد برای انجام امور عبادی و کارها و گرفتاری های سیاسی و اجتماعی مسلمانان ضروری جلوه می کرد. پیشنهاد ساختن مسجد از جانب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) (مطرح و با استقبال مسلمانان روبه رو شد. پس از اینکه زمین مسجد را خریدند، شور و شوق ساختن مسجد میان مردم فزونی گرفت. همه دست به کار ساختن مسجد شدند و پیامبر هم در این امر خیر کمک و همکاری می کرد. انس بن حقیق می گوید: پیامبر سنگی را در بغل گرفته بود و می آورد. گفتیم: یا رسول الله! سنگ را بدهید من می برم. آن حضرت فرمود: نه، برو سنگ دیگری را بیاور (2).

در یکی از مسافرت ها، همین که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) (و یارانش از مرکب های خویش فرود آمدند و بارها را بر زمین نهادند، تصمیم جمعیت بر این شد که برای غذا، گوسفندی را بکشند و بپزند. یکی از اصحاب گفت: من گوسفند را ذبح می کنم. دیگری گفت: کندن پوست آن با من. سومی گفت: پختن گوشت گوسفند با من. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) (هم فرمود: جمع کردن هیزم از صحرا با من. جمعیت گفتند: یا رسول الله! شما زحمت نکشید و راحت بنشینید. ما خودمان با کمال افتخار همه این کارها را انجام می دهیم. پیامبر فرمود: می دانم شما انجام می دهید، ولی خداوند دوست ندارد بنده اش را در میان یارانش با وضعی

ممتاز ببیند که برای خود نسبت به دیگران امتیازی قائل شده باشد. سپس به صحرا رفت و مقداری خار و خاشاک از صحرا جمع کرد و آورد(3).

1. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۶۳ .

2. بحار الانوار، ج ۹، ص ۱۱۱ .

3. کحل البصر، ص ۶۸؛ برگرفته از: همت سهراب پور، الگوی کامل (نگاهی به سیره اخلاقی پیامبر اکرم) صلی الله علیه وآله (، صص ۹۱ - ۹۳ .

صفحه

۲۴۷

پیامبر گرامی اسلام در تمام مشکلات و سختی ها در کنار دیگر مسلمانان بود. در آخرین روزهای حیات خویش که در بستر بیماری بود، به بلال فرمود تا مردم را فراخواند. آن گاه به مسجد آمد و به منبر رفت و فرمود: ای گروه اصحابم، چگونه پیامبری برای شما بودم؟ آیا همراه شما به جهاد پرداختم؟ آیا دندانم نشکست؟ آیا چهره ام غبار آلود نشد؟ آیا خون بر صورتم جاری نشد تا آنجا که محاسنم را فراگرفت. آیا از گرسنگی سنگ بر شکم نبستم؟ اصحاب گفتند: آری یا رسول الله(صلی الله علیه وآله)، همانا تو صابر بودی و از کارهای زشت در آزمایش الهی نهدی می کردی. خدا برترین جزا را به تو عنایت کند. حضرت نیز فرمود: خداوند هم به شما جزای خیر عنایت کند(1).

f

86

حفظ حریم ها در معاشرت

نشانه های فراوانی از اخلاق کریمانه و بزرگواری، در رسول الله(صلی الله علیه وآله) وجود دارد. حضرت علی(علیه السلام) می فرماید:

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ(صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) (أَجْوَدَ النَّاسِ كَفًّا وَ أَكْرَمَهُمْ عَشْرَةَ(2).

رسول خدا(صلی الله علیه وآله) (از همه مردم بخشنده تر و از همه مردم در معاشرت بزرگواری تر بود .

در بزرگواری ایشان همین بس که: «يَقْبَلُ مَعْذِرَةَ الْمُعْتَذِرِ إِلَيْهِ؛ عذرخواهی کسی را که از او معذرت می خواست، می پذیرفت (3)». ایشان هرگز بدی را با بدی پاسخ

1. بحار الانوار، ج ۲، ص ۵۰۸ .

2. مکارم الاخلاق، ص ۱۷ .

نمی داد، بلکه از بدی های مردم درمی گذشت و آنان را می بخشید. هیچ گاه نیز دوست نداشت در حضور وی از یارانش بدگویی کنند. ایشان می فرمود:

لَا يُبَلِّغُنِي أَحَدٌ مِنْكُمْ عَنْ أَحَدٍ مِنْ أَصْحَابِي شَيْئًا فَإِنِّي أَحِبُّ أَنْ أَخْرَجَ إِلَيْكُمْ وَأَنَا سَلِيمٌ الصَّدْرُ (1).

هیچ کدام از شما، درباره یکی از اصحابم چیزی به من نگویند و به گوشتم نرسانید؛ چون دوست دارم هرگاه از نزد شما بیرون می روم، سینه و دلم نسبت به یارانم، سلیم و بی غلوغش باشد.

به روایت امیرالمؤمنین (علیه السلام)، مجلس پیامبر، مجلس بردباری، شرم و حیا، صدق و امانت بود. سر و صدا و فریاد در آن مجلس شنیده نمی شد. حرمت افراد هتک نمی شد و هیچ کدام در پی لغزش دیگران و عیب جوئی از آنان نبودند. همه اهل پیوند و صفا و ارتباط بر محور تقوا بودند. بزرگان و سال خوردگان مورد تکریم و احترام قرار می گرفتند. به خردسالان ترحم و شفقت می شد و افراد نیازمند و مراجعانی را که کار داشتند، مراعات می کردند و پناهگاه غریبان بودند (2).

در محضر آن حضرت، وقتی سخن گفته می شد، همه گوش می کردند و سخن یکدیگر را قطع نمی کردند. هنگام سخنرانی رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، سراپاگوش بودند، چنان که گویی مرغی بر سرشان نشسته است. چون کلام پیامبر تمام می شد، آنان آغاز به سخن می کردند. هنگام سخن گفتن دیگری نیز تا پایان کلامش صبر می کردند و به میان سخنان او نمی دویدند (3).

1. بحار الانوار، ج ١٦، ص ٢٣٠.

2. سنن النبي، ص ١٧.

3. همان.

محضر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) همواره پر بار بود؛ هم در جهت شناخت معارف دینی و هم الهام گیری از اخلاق و سلوک اجتماعی و گرایش و عنایت به عبادت و تکلیف. سخنان پیامبر، روشن و گویا بود، چنان که هر شنونده ای آن را می فهمید: «كَانَ كَلَامُهُ فَضْلًا يَبَيِّنُهُ كُلُّ مَنْ سَمِعَهُ» (1).

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

مَا كَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ) عَقْلَهُ قَطُّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) (إِنَّا مَعْشَرُ الْأَنْبِيَاءِ أَمْرًا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَي قَدْرِ عُقُولِهِمْ) (2).

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هرگز با مردم، با عمق عقل و درک خود سخن نگفت و می فرمود: ما پیامبران ماوریم که با مردم به اندازه عقل آنان حرف بزنیم، نه به قدر فهم خودمان.

جابر بن عبدالله انصاری می گوید:

وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (فِي أَخْرِيَاتِ النَّاسِ يُزْجِي الضَّعِيفَ وَ يُرْدِفُهُ وَ يَدُلُّهُمْ) (3).

پیامبر خدا آخر مردم راه می رفت. به ناتوانان یاری می رساند و بر مرکب خویش سوار می کرد و آنان را راهنمایی می کرد.

f

87

خطابوشی

با مهربانی و حوصله بسیار، اشتباه دیگران را اصلاح می کرد. معاویه پسر حکم سلمی می گوید: «هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در نماز بود، مردی عطسه

1. مکارم الاخلاق، ص ۲۳ .

2. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۸۰ .

3. مکارم الاخلاق، ص ۲۲ .

صفحه

۲۵۰

کرد. گفتم: خدایت بیامرز! دیگر نمازگزاران با نگاهشان برابم خط و نشان کشیدند. گفتم: [گویا] مادرم مرده است! چرا مرا این گونه نگاه می کنید؟ مأمومان، دستانشان را بر ران هایشان زدند. چون دیدم [با این کارشان] مرا به سکوت دعوت می کنند، ساکت شدم. هنگامی که نماز به پایان رسید، پیامبر مرا خواست. پدر و مادرم فدایش باد! چنین آموزگاری که به خوبی آموزش دهد، نه پیش از آن دیدم و نه پس از آن. سوگند به خداوند، نه بر سرم فریاد کشید و نه کتکم زد و نه دشنام داد و فرمود: در نماز نباید حرف زد. نماز نیایش کردن، تکبیر گفتن و قرآن خواندن است (1).»

مردم را از کارهای ناپسند برحذر می داشت و خود نیز از اخلاق ناپسندشان دوری می جست. در عین حال، اخلاق نیک و خوش رویی را از آنان باز نمی داشت. هم نشینان خود را مورد تفقد قرار می داد و به هر یک از آنان به اندازه ای که می بایست، احترام می گزارد (2).

در غزوه حنین که سهمی از غنایم را به اقتضای مصلحت به تازه مسلمانان اختصاص داد، سعد بن عباد و جمعی از انصار که از پیش قدمان و مجاهدان بودند، زبان به اعتراض گشودند که چرا آنها را بر ما ترجیح دادی؟ ایشان فرمود تا همگی معترضان در یک جا گرد آیند. آن گاه با بیانی شیوا و دل نشین، آنان را از فلسفه این کار و پندار اشتباهشان آگاه ساخت. چنان که همگی آنها به گریه افتادند و پوزش خواستند (3).

در همین واقعه، مردی از قبیله بنی تمیم به نام حرقوص (که بعدها از سردمداران خوارج نهروان شد) اعتراض کرد و با لحن تند گفت: با عدالت

1. شرح مسلم (نووي)، ج ۵، ص ۲۰ .

2. سفينة البحار، ج ۱، ص ۴۱۵ .

صفحه

۲۵۱

رفتار کن. عمر بن خطاب از گستاخي او برآشفت و گفت: اجازه بدهيد او را مجازات کنم. فرمود: نه او را به حال خودش بگذار. پس رو به سوي او کرد و با خونسردي فرمود: اگر من به عدالت رفتار نکنم، پس چه کسي رفتار خواهد کرد؟! (1)

در صلح حدیبیه، عمر بن خطاب از معاهده آن حضرت با قریش انتقاد مي کرد که چرا با شرایط نابرابر پیمان مي بندد. رسول اکرم(صلي الله عليه وآله) (با منطق و دلیل، نه با خشونت و تندي، او را قانع کرد(2).

f

88

اداي حقوق دوستان

حضرت محمد(صلي الله عليه وآله) (در پاسخ دوستان و غير دوستان و هرکس که صدایش مي کرد، مي گفت: لبيک (3) بيشتر از هر کس ديگري به دوستانش لبخند مي زد و از آنچه نقل مي کردند، اظهار شگفتي مي کرد. جابر مي گوید: «رسول خدا(صلي الله عليه وآله) را ديدم. به او سلام کردم. پس از پاسخ سلام، با من دست داد و دستم را فشرد و فرمود: وقتي مردي دست دوستش را مي فشارد، گويابر او بوسه مي زند (4).»
مي فرمود :

سه چيز است که دوستي آدمي را با برادر مسلمانش زلال و محکم مي کند: هنگام دیدار، با چهره اي گشاده با دوستش روبه رو شود؛ زمان نشستن در مجلس، برایش جا باز کند و او را با محبوب ترين نامش بخواند. چون با دوستانش برخورد مي کرد، دستانشان را مي گرفت و مي فشرد (5). براي احترام و دل جويي از دوستانش، آنان را به کنيه شان صدا مي زد (6). حتي نگاه هائيش

1. صحيح بخاري، ج ۴، ص ۲۰۰ .

2. امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۲۹۶ .

3. سنن النبي، ص ۱۲۳ .

4. بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۲۳ .

5. فيض القدير، ج ۵، ص ۲۰۴ .

6. سنن النبي، ص ۱۲۳ .

را میان دوستانش تقسیم می کرد؛ گاهی به این و گاهی به آن، به گونه ای مساوی می نگریست (1). اگر سه روز یکی از دوستانش را نمی دید، به جستجو بر می آمد. اگر می گفتند نیست، برایش دعا می کرد. اگر دوستش در مسافرت نبود، به دیدنش می شتافت و اگر بیمار بود، عیادتش می کرد (2).

پیامبر اعظم (صلی الله علیه وآله) می فرمود :

حکایت هم نشین خوب بسان عطر فروش است که اگر عطر خویش به تو ندهد، بوی خوش آن در تو خواهد ماند (3)... هم نشینی با آن کس سودی ندارد که آنچه را برای خود می خواهد، برای تو نخواهد ... (4). بدی های همدیگر را نزد من بازگو نکنید؛ زیرا من دوست دارم با دلی آرام و خالی از کدورت نزد شما بیایم (5).

f

89

رعایت حال نمازگزاران

مردی نزد پیامبر آمد و گفت: ای فرستاده خدا! به خاطر اینکه فلانی نماز (جماعت) را خیلی طول می دهد، (توفیق) نماز (جماعت) را از دست می دهم. راوی که ابو مسعود انصاری است، می گوید: هیچ روزی پیامبر را بسان آن روز ندیدم که با خشم موعظه کند. حضرت فرمود: ای مردم! شما (دیگران را از خود) می رانید. کسی که برای مردم نماز می خواند، باید نمازش را سبک گیرد و کوتاه کند، چرا که میان آنان بیمار، ضعیف و نیازمند هم وجود دارد (6).

1. اصول کافی، ج ۲، ص ۶۷۱.

2. مکارم الاخلاق، ج ۱، ص ۵۵.

3. مسند الشهاب، ج ۲، ص ۲۸۷.

4. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۹۸.

5. همان، ج ۵۹، ص ۱۴۳.

6. جامع الصغیر، ج ۲، ص ۳۶۰.

در خلوت و در حالت انفرادی، ساعت های طولانی در تهجد و شب زنده داری به سر می برد و به نماز و مناجات قیام می کرد، ولی وقتی به نماز جماعت می ایستاد، برای رعایت حال نمازگزاران به اختصار

مي كوشيد و مي فرمود: دلم مي خواهد بيشتري در نماز بایستم، ولي همين كه صدای گریه كودك يكي از زنان را كه در صف جماعت ايستاده است، مي شنوم، از قصد خود منصرف مي شوم و نماز را کوتاه ادا مي كنم(1).

روزي مرد مسلماني كه همه روز را آبياري كرده بود، پشت سر معاذ بن جبل به نماز ايستاد. معاذ به خواندن سوره بقره آغاز كرد. آن مرد طاقت ايستادن نداشت و نماز خود را فرادا به پايان رسانيد. معاذ به او گفت: تو نفاق كردي و از صف ما جدا شدي. رسول خدا(صلي الله عليه وآله) (از اين ماجرا آگاه و چنان خشمگين شد كه نظير آن حالت را از او نديده بودند. پس به معاذ فرمود: «شما مسلمانان را فراري مي دهيد و از دين اسلام بيزارشان مي كنيد. مگر نمي دانيد كه در صف جماعت، بيماران و ناتوانان و سالخوردهگان و كاركنان نيز ايستاده اند. در كارهاي دسته جمعي بايد طاقت ضعيف ترين افراد را در نظر گرفت. چرا از سوره هاي کوتاه نخواندي؟(2)»

هنگام سرما، نماز جماعت (ظهر) را اول وقت مي خواند و هنگام گرما، نماز (ظهر) را تا خنك شدن هوا به تأخير مي انداخت (3). در شب هاي باراني، نماز مغرب و عشا را با هم مي خواند و مي فرمود: «كسي كه رحم نكند، به او رحم نخواهند كرد (4)». در سفر و هنگام كار ضروري نيز نمازهاي ظهر و عصر يا مغرب و عشا را باهم مي خواند(5).

1. صحيح بخاري، ج 1، ص 139.

2. صحيح مسلم، ج 2، ص 42.

3. مكارم الاخلاق، ج 1، ص 45.

4. همان .

5. جامع الصغير، ج 1، ص 381.

صفحه

۲۵۴

f

90

عيادت و پرستاري از بيمار

عيادت از بيمار در سيره پيامبر اعظم(صلي الله عليه وآله) (جايشگاه ويژه اي داشت؛ چون عيادت از بيمار عامل تذكر و بيداري است. پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) فرمود :

عُودُوا الْمَرِيضَ وَ اتَّبِعُوا الْجَنَازَةَ يُذَكِّرُكُمْ الْآخِرَةَ(1).

به عيادت بيمار برويد و در تشييع جنازه شركت كنيد كه شما را به يادآخت مي اندازد .

پیامبر، عیادت کننده را در رحمت الهی غوطهور می بیند و می فرماید:

عَائِدُ الْمَرِيضِ يَخُوضُ فِي الرَّحْمَةِ (2).

عیادت کننده از بیمار در رحمت الهی غوطهور می شود.

ایشان از بیمار در دورترین بخش شهر عیادت می کرد، حتی اگر بیماری اش چشم درد بود (3).

رسول رحمت درباره آداب عیادت از بیمار می فرماید:

ثَمَامُ عِيَادَةَ الْمَرِيضِ أَنْ يَضَعَ أَحَدُكُمْ يَدَهُ عَلَيْهِ وَ يَسْأَلَهُ كَيْفَ أَنْتَ؟ كَيْفَ أَصْبَحْتَ؟ وَ كَيْفَ أَمْسَيْتَ؟ (4)

کمال عیادت بیمار در آن است که دست بر (سر) او ب نهی، حالش را بررسی و از اینکه شب و روز خود را چگونه می گذرانند، بررسی.

1. میزان الحکمه، ج ۱۱، ص ۵۵۳.

2. همان.

3. فیض القدیر، ج ۵، ص ۱۴۳.

4. مکارم الاخلاق، ص ۳۵۹.

صفحه

۲۵۵

خوب است عیادت از بیمار سبک و کوتاه باشد تا مایه ناراحتی بیمار نگردد. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «خَيْرُ الْعِيَادَةِ أَحْفَاهَا (1)؛ بهترین عیادت آن است که سبک تر برگزار شود.»

در روایتی آمده است که مسلمانان دیدند پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) (سر به آسمان برداشت و لبخندی زد. علتش را پرسیدند. فرمود: از دو فرشته ای تعجب کردم که از آسمان به زمین فرود آمدند و به سراغ بنده مؤمن و درست کاری در مصالایش که در آن نماز می خواند، رفتند تا عمل روز و شب او را بنویسند. وی را در نماز گاهش نیافتند. پس به آسمان رفتند و عرض کردند: ای پروردگار ما! به سراغ فلان بنده مؤمن در مصالایش رفتیم تا عمل شبانه روز او را بنویسیم، ولی پیدایش نکردیم، بلکه او را در دام بیماری یافتیم. خدای عزوجل فرمود: برای بنده ما تا زمانی که در دامن من است، مانند خیر و ثوابی را بنویسید که در زمان سلامتی اش در شب و روز انجام می داد؛ زیرا بر من است که وقتی سلامتی را از او باز می گیرم، پاداش کاری را که در زمان تندرستی اش می کرد، برایش بنویسم (2).

این سخن نشان دهنده ارزش بیمار نزد پروردگار است. «حتی آفریدگار در روز رستاخیز می فرماید: آدمی زاد! بیمار شدم، مرا عیادت نکردی. آدمی گوید: خدایا، چگونه تو را که پروردگار جهانیانی، عیادت کنم؟ یزدان پاسخ می دهد: مگر نمی دانستی که فلان بنده ام بیمار بود و او را عیادت نکردی؟ مگر نمی دانستی که اگر او را عیادت می کردی، مرا نزد او می یافتی (3).»

1. میزان الحکمه، ج ۱۱، ص ۵۵۳.

2. میزان الحکمه، ج ۱۱، ص ۵۵۲۵ .

3. بحار الانوار، ج ۶۴، ص ۱۵۶ .

صفحه

۲۵۶

رسول خدا(صلي الله عليه وآله) با تأکید بر عیادت بیمار، پاداش آن را در پیشگاه خدای متعال، چنین یادآور می شود :

مَنْ عَادَ مَرِيضًا فَجَلَسَ عِنْدَهُ سَاعَةً أُجْرِي اللَّهُ لَهُ عَمَلٌ أَلْفِ سَنَةٍ لَا يَعْصِي اللَّهُ فِيهَا طَرْفَةَ عَيْنٍ (1).

کسی که بیماری را عیادت کند و ساعتی نزد او بنشیند، خداوند، پاداش عمل هزار سال را که لحظه ای در آن معصیت نکرده باشد، به او ارزانی می دارد .

پیامبر مهربان که همواره جویای احوال مسلمانان می شد، شنید یکی از یارانش بیمار شده است. پس به عیادت او رفت و کنار بسترش نشست و احوال پرسید کرد. بیمار گفت: در نماز مغرب که با شما به جماعت خواندم، شما سوره «قارعه» را خواندی. تحت تأثیر قرار گرفتم و عرض کردم: خدایا اگر من در پیشگاه تو گناه کار هستم و می خواهی مرا عذاب کنی، در همین دنیا مرا عذاب کن. اینک می بینی که گرفتار بیماری هستم. پیامبر اعظم(صلي الله عليه وآله) فرمود: درست نگفتی. باید بگویی :

رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ. (بقره: ۲۰۱)

پروردگارا! هم در دنیا و هم در آخرت به من پاداش بده و مرا از عذاب دوزخ حفظ کن .

آن گاه پیامبر برای وی دعا کرد و او بهبود یافت (2).

پیامبر گرامی اسلام در آخرین روزهای عمر خود، در آخرین خطبه ای که در مدینه ایراد کرد، پس از دعوت همه مردم به مسجد، بر فراز منبر قرار گرفت. ایشان در موعظه و پیامی رسا که اشک ها را جاری ساخت، فرمود:

1. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۷۹ .

2. سفینة البحار، ج ۱، ص ۲۰۸ .

صفحه

۲۵۷

مَنْ قَامَ عَلَيَّ مَرِيضًا يَوْمًا وَ لَيْلَةً بَعَثَهُ اللَّهُ مَعَ إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (فَجَازَ عَلَيَّ الصِّرَاطَ كَالْبُرْقِ اللَّامِعِ وَ مَنْ سَعَى لِمَرِيضٍ فِي حَاجَةٍ فَفَضَّاهَا خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ كَيَوْمٍ وُلِدَتْهُ أُمُّهُ) (1).

کسی که یک روز و یک شب پرستاری بیماری را به عهده بگیرد، خداوند، او را با ابراهیم خلیل(علیه السلام) محشور می کند. پس همچون درخشش برقی از صراط می گذرد و کسی که در برطرف کردن نیازهای بیمار تلاش کند و نیاز او را برآورد، همانند روزی که از مادر متولد شده است، از گناهان پاک می شود.

برپا کردن خیمه پرستاری در مسجد پیامبر اکرم(صلي الله عليه وآله) به دستور آن حضرت در نخستین روزهای حکومت اسلام در مدینه، از دیگر اموری است که اهمیت پرستاری را در نگاه ایشان نشان می دهد.

در سیره ابن هشام آمده است: «یکی از اصحاب خاص پیامبر اکرم(صلي الله عليه وآله) به نام سعد بن معاذ را که جراحت سختی در جنگ خندق برداشته بود، به دستور حضرت در مسجد در خیمه زنی از قبیله اسلم که به او رُفیده می گفتند، قرار دادند. رفیده در این خیمه مجروحان جنگ را درمان می کرد و به پرستاری و مراقبت از آنان می پرداخت(2)».

ایشان علاوه بر یادآوری پاداش ها و آثار معنوی پرستاری، خود نیز به این عمل ارزشمند اقدام می کرد. علامه مجلسی از حضرت علی(عليه السلام) نقل کرده است: «شبی تب وجودم را فرا گرفت و خواب را از من ربود. بدین جهت رسول خدا(صلي الله عليه وآله) نیز تا صبح بیدار بود و شب را بین من و نماز تقسیم می کرد. پس از نماز نزد من می آمد و جویای حال من می شد و با نگاه کردن به من از وضعیت بیماری ام اطلاع می یافت. و شیوه پیامبر تا طلوع صبح چنین بود.

1. بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۳۶۸.

2. سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۵۰.

صفحه

۲۵۸

پس از آنکه حضرت با اصحاب نماز گزارد، در حق من دعا کرد که: خدایا علی را شفا ده و سلامتی بخش که به خاطر بیماری اش تا صبح نخواستیدم(1)».

در کتاب های تاریخ و روایات آمده است که پیامبر اسلام در جنگ ها با دل جویی از پرستاران و پرداخت غنیمت به ایشان، از تلاش آنان قدردانی می کرد. برای نمونه، علامه مجلسی نقل می کند که پیامبر اکرم(صلي الله عليه وآله) برای درمان مجروحان، بعضی از زنان را با خود به جبهه جنگ می برد و از انفال (اموال عمومی که در اختیار حاکم اسلامی است) به آنان می بخشید (2). از ابن عباس نیز نقل شده است که پیامبر اکرم(صلي الله عليه وآله) زنان پرستار را به جنگ می برد تا مجروحان را درمان کنند و از غنیمت به آنان عطا می کرد(3).

نکته ارزشمند دیگر این است که پرستاری و کمک به کسانی که از نظر جسمی ناتوانند، پاداش فراوانی دارد. رسول رحمت در این باره می فرماید:

مَنْ أَعَانَ ضَعِيفًا فِي بَدَنِهِ عَلَى أَمْرِهِ، أَعَانَهُ اللَّهُ عَلَى أَمْرِهِ، وَ نَصَبَ لَهُ فِي الْقِيَامَةِ مَلَائِكَةً يُعِينُونَهُ عَلَى أَمْرِهِ وَ نَصَبَ لَهُ فِي الْقِيَامَةِ مَلَائِكَةً يُعِينُونَهُ عَلَى قَطْعِ تِلْكَ الْأَهْوَالِ وَ عُبُورِ تِلْكَ الْخَنَادِقِ مِنَ النَّارِ، حَتَّى لَا يُصِيبَهُ مِنْ دُخَانِهَا وَ عَلَى سَمُومِهَا وَ عَلَى عُبُورِ الصَّرَاطِ إِلَى الْجَنَّةِ سَالِمًا آمِنًا(4).

هرکس انسانی را که ناتوانی جسمی دارد، یاری کند، خداوند، او را در کارهایش یاری می دهد و در قیامت، فرشتگانی را می گمارد تا او را در پیمودن مسیر هولناک قیامت و گذر از گودال های آتش - به گونه ای که از سموم آنها آسیب نبیند - نیز در گذر از صراط به سوی بهشت، با سلامت و امنیت کامل یاری دهند.

1. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۳.

2. همان، ج ۱۹، ص ۱۸۴.

3. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۷۹.

4. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۱.

f

91

دانش پروري

پیامبر خدا فرمود: «اذا جاء الموتُ بطالِبِ العِلْمِ ماتَ وَ هُوَ شَهِيدٌ؛ کسی که در حال دانش اندوزی بمیرد، شهید است» (1).

مردی از انصار نزد رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! جنازه شخصی در میان است و باید تشییع و سپس دفن شود. مجلسی علمی هم هست که از شرکت در آن بهره مند می شوم. وقت و فرصت هم نیست که در هر دو شرکت کنم. در هر کدام از این دو کار شرکت کنم، از دیگری محروم می مانم. شما کدام یک از این دو را بیشتر دوست دارید تا من در آن شرکت کنم؟

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: اگر افراد دیگری هستند که همراه جنازه بروند و آن را دفن کنند، در مجلس علم شرکت کن؛ چون شرکت در یک مجلس علمی از حضور در هزار تشییع جنازه و هزار عبادت بیمار و هزار شب عبادت و هر روز روزه گرفتن و هزار درهم تصدق و هزار حج غیر واجب و هزار جهاد غیر واجب بهتر است. اینها کجا! و حضور در محضر عالم کجا. مگر نمی دانی به وسیله علم است که خدا اطاعت و عبادت می شود. خیر دنیا و آخرت با علم همراه است، همان گونه که شر دنیا و آخرت با جهل همراه است» (2).

1. نهج الفصاحه، ص ۳۷.

2. مرتضی مطهری، داستان راستان، ج ۲، ص ۲۱۵.

روزی پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) وارد مسجد شد. دو گروه در مسجد بودند. دسته ای قرآن می خواندند و نیایش می کردند و جمعی می آموختند و می آموزاندند. حضرت فرمود: هر دو کار نیک می کنند. اینان قرآن و خدا را می خوانند. اگر خدا بخواهد به آنان می بخشد یا بازمی دارد و آنان فرامی گیرند و می آموزانند. همانا من آموزگار برانگیخته شدم و در جمع آنان نشست» (1).

پیامبر بزرگوار اسلام می فرمود:

دانش را بجوید، گرچه در (سرزمینی دور دست) چین باشد. همانا دانش جویی برای هر مسلمان ضروری است. فرشتگان بال خویش را برای او می گسترانند؛ زیرا از آنچه او در جستجوی آن است، خشنودند» (2).

ساعتی که دانشور بر بستر خویش تکیه زده است و به دانش خویش می اندیشد، از هفتاد سال عبادت نیایشگر بهتر است» (3).

دانش ابزار حلال و حرام است و جوینده اش را به جاده های بهشت می کشاند. از هراس تنهایی می رهند و در غربت هم صحبت است. راهنمای امور نهان است و سلاحی در برابر دشمنان و زیوری برای دوستان. دانش، حیات دل ها و روشنی چشم ها از کوری (جهل) است. با دانش است که آفریدگار اطاعت و پرستش می شود. با دانش است که خداوند شناخته می شود. دانش، پیشوای خرد است (4).

1. سنن دارمی، ج ۱، ص ۹۹.

2. جامع الصغیر، ج ۱، ص ۱۶۸.

3. همان، ج ۲، ص ۳۹.

4. تحف العقول، ص ۲۸؛ بر گرفته از: همنام گل های بهاری، ص ۷۵.

صفحه

۲۶۱

f

92

موعظه و پند دهی

پند دهی و موعظه از دیگر سیره های همیشگی پیامبر اسلام بود. آن حضرت در طول حیات خویش بارها به اصحاب و یارانش در مناسبت های مختلف و در زمینه ها و موضوع های گوناگون پندهایی می داد. در این جا به گوشه ای از پندهای پیامبر اسلام خطاب به اصحاب اشاره می کنیم.

پیامبر خدا خطاب به ابن مسعود می گوید:

ای ابن مسعود! کسی که مشتاق بهشت است، به سویی انجام کارهای نیک می شتابد و اگر کسی از دوزخ بترسد، شهوت ها را ترک می کند و کسی که منتظر مرگ باشد، از لذت ها روی می گرداند و اگر کسی در دنیا پارسایی ورزد، مصیبت ها در نظرش ناچیز جلوه می کنند.

ای ابن مسعود! این فرموده الهی را بخوان: ملاحظه کن که اگر سال ها برخوردارشان سازیم، سپس از آنچه بيشان داده ایم به سراغ آنان آمد، آن برخورداري شان به کار آنان نیاید. (شعراء: ۲۰۵)

ای ابن مسعود! باید هم نشینانت، نیکان و برادرانت، پرهیزگاران و پارسایان باشند؛ چون خداوند متعال در کتابش فرموده است: دوستان در چنین روزی، با همدیگر دشمنند، مگر پرهیزگاران. (زخرف: ۶۷)

ای ابن مسعود! نیکوکاران را دوست بدار؛ چون شخص همراه کسی خواهد بود که او را دوست می دارد و اگر بر نیکوکاری توانا نباشی، عالمان را دوست بدار؛ چون خداوند می فرماید:

صفحه

۲۶۲

و کسانی که از خداوند و پیامبر اطاعت کنند، در شمار کسانی هستند که خداوند بر آنان انعام فرموده است، اعم از پیامبران و صدیقان و شهیدان و صالحان و اینان نیک رفیقانی هستند. (نساء: ۶۹)

ای ابن مسعود! از آنان میباش که مردم را به نیکی راهنمایی می کنند و به نیکی فرمان می دهند و خود از آن غافل می مانند. خداوند متعال می فرماید: آیا مردم را به نیکی فرمان می دهید و خود را فراموش می کنید. (بقره: ۴۴)

ای ابن مسعود! زبانت را حفظ کن؛ چون خداوند متعال می فرماید: آن روز بر زبان هایشان مهر می زنی و دستانتشان با ما سخن می گویند و پاهایشان به آنچه عمل می کردند، گواهی می دهند. (یس: ۶۵)

سفارش دیگر اینکه تلاش کن که باطن خود را اصلاح کنی (۱)؛ چون خداوند متعال می فرماید: روزی که نهفته ها آشکار می شوند، توان و یآوری نخواهند داشت. (طارق: ۹)

همچنین رسول الله (صلی الله علیه و آله) (به ابن عباس می فرمود:

هیچ چیزی را با خداوند شریک قرار مده، حتی اگر کشته یا به آتش انداخته شوی. از پدرت و مادرت نافرمانی مکن، اگر چه به تو فرمان دهند که از اهل و مال خویش کناره گیری. نمازهای واجب را به عمد ترک مگویی؛ زیرا کسی که نماز واجب را به عمد ترک کند، عهد (امان) الهی از او برداشته می شود. شراب منوش؛ چون سرچشمه هر شری است. از گناه کردن بپرهیز؛ زیرا خشم خداوند با ارتکاب گناه نازل می شود (۲).

1. مکارم الاخلاق، ج ۲، صص ۳۳۸ - ۳۶۱؛ جوان در چشم و دل پیامبر، صص ۲۰۳ - ۲۰۶.

2. جوان در چشم و دل پیامبر، صص ۲۰۷ و ۲۰۸.

صفحه

۲۶۳

پندهای برادرانه رسول الله (صلی الله علیه و آله) (به علی) علیه السلام (نیز شنیدنی است:

ای علی! چهار کار است که مرتکب آنها زودتر کیفر می بیند: شخصی که به او نیکی کنی و در برابر نیکی به تو بدی کند؛ کسی که بر او ستم نکنی و او به تو ستم کند؛ شخصی که با او بر انجام دادن کاری پیمان ببندی و تو به عهد خود وفا کنی و او خیانت کند و کسی که پیوند خویشاوندی را با او نگاه داری و او این پیوند را قطع کند.

ای علی! خردمند را روا نیست که عمر خود، جز در سه مورد بگذراند: تحصیل معاش، ره توشه برگرفتن برای روز قیامت و لذت بردن از امور حلال.

ای علی! تو را از سه خصلت باز می دارم: حسد، حرص و کبر. ای علی! چون بنده ای بمیرد، مردم می گویند چه برجای گذاشت و فرشتگان می گویند: چه از پیش فرستاد. ای علی! کسی که صلوات فرستادن بر من را فراموش کند، راه بهشت را گم کرده است (۱).

f

مشورت در اسلام و در منطق عملي پيشوايان حق از اهميت بسياري برخوردار است. در سيره پيامبر (اكرم) صلي الله عليه وآله (نوشته اند كه آن حضرت با اصحاب خود بسيار مشورت مي كرد. سلامت تصميم گيري ها در گروه مشورت است. اصولا مردمي كه امور مهم خود را با مشورت يكدیگر انجام مي دهند، كمتر گرفتار لغزش و پشيماني مي شوند و آنان كه گرفتار خودرأبي و استبدادند، هر چند افراد فوق العاده اي باشند، در اشتباه به سر مي برند. در حديث نبوي آمده است:

1. مكارم الاخلاق، ج ۲، صص ۳۱۹ و ۳۳۷.

صفحه

۲۶۴

هنگامي كه زمام داران شما، نيكانتان و توانگران شما، سخاوتمندانان باشند و كارهايتان به مشورت انجام شود، در اين هنگام، روي زمين از زيرزمين براي شما بهتر است (شايسته زندگي و بقا هستيد)، ولي اگر زمام دارانتان، بدان و توانگرانان، افراد بخيل باشند و كارها به مشورت برگزار نشود، در اين صورت، زيرزمين از روي آن براي شما بهتر است (1).

رسول الله (صلي الله عليه وآله) پيوسته با ياران خود مشورت مي كرد. در جنگ احد پس از آنكه نيروهاي اطلاعاتي پيامبر به آن حضرت گزارش دادند كه قريش در تدارك حمله به مدينه است، آن حضرت براي رويارويي با لشكر قريش، شوراي نظامي تشكيل داد و فرمود: نظر مشورتي خود را بيان كنيد. عبدالله ابن ابي سر کرده منافقان مدينه) پيشنهاده كرد كه در شهر بمانند و با دشمن روبه رو شوند و گفت: اي رسول خدا! ما در جاهليت داخل شهر

مي جنگيديم و زنان و كودكان را در اين حصارها جاي مي داديم و به ايشان مقداري سنگ مي داديم، به گونه اي كه به خدا سوگند، گاهي يك ماه بچه ها مي توانستند ما را با آوردن سنگ در مبارزه با دشمن ياري كنند. خانه هاي مدينه را هم به گونه اي به هم متصل مي كرديم كه از هر سو چون دژي بود كه زن ها و بچه ها از بالاي حصارها سنگ مي زدند و ما در كوچه ها با شمشيرهايمان نبرد مي كرديم.

نوجواناني كه در بدر حضور نداشتند، خواهان بيرون رفتن و رويارويي با دشمن بودند. برخي از مردان كامل و خيرخواه و خير چون حمزه بن عبدالمطلب،

1. تحف العقول، ص ۲۶.

صفحه

۲۶۵

سعد بن عباد، نعمان بن ثعلبه و گروهی دیگر از اوس و خزرج هم نظرشان بر پيكار رويارويي در خارج از شهر بود. آنها مي گفتند: اي رسول خدا! مي ترسيم دشمن گمان كند كه ما از ترس مقابله با آنها از شهر خارج نشده ايم و اين امر موجب گستاخي و جسور شدن آنها نسبت به ما شود. آن گاه نبرد بدر را يادآور شدند و خود را خواهان يكي از دو نيكوترين، شهادت يا بيروزي معرفي كردند. پيامبر (اكرم) صلي الله عليه وآله (پس از شنيدن سخنان دو گروه، نظر مقابله با دشمن در خارج از شهر را پذيرفت. پس به خانه رفت و لباس رزم پوشيد (1).

نقل شده است كه پيامبر خدا در زمينه فرستادن افراد براي اداره امور يك منطقه و فرمانداري و حكومت بخشي از مناطق تحت اداره مسلمانان مشورت مي كرد (2). پيامبر اعظم (صلي الله عليه وآله) (مي فرمود:

با پرهیزکاران مشورت کنید؛ چون آنها کسانی هستند که آخرت را بر دنیا ترجیح می دهند و کارهای شما را بر امور خویش مقدم می دارند (3)... با انسان عاقل مشورت کنید و از او نافرمانی نکنید؛ که پشیمان می شوید (4).

و در کلامی دیگر فرمود:

مشورت با انسان عاقل خیرخواه، رشد و برکت و توفیقی از جانب خداست. پس هرگاه خیرخواه عاقلی نظر مشورتی داد، از مخالفت با آن پرهیز که سختی به دنبال خواهد داشت (5). هرکس با صاحبان خرد مشورت کند، به آنچه صواب و درست است، رهنمون می شود (6).

1. سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۷.

2. اسدالغابه، ج ۳، ص ۲۵۸.

3. سیره نبوی (دفتر دوم)، ص ۲۵۹؛ برگرفته از: تفسیر تستری، ص ۲۸.

4. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۰۰.

5. وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۴۲۶.

6. الارشاد، ص ۱۵۸.

صفحه

۲۶۶

f

94

عدالت ورزی

عدل چنان جایگاهی در زندگی انسانی دارد که همه چیز با آن سنجیده می شود. عدالت، اصلی اساسی است که هدف از فرستادن پیامبران و کتاب های آسمانی نیز دست یابی به آن است. عدالت ارزش ذاتی دارد و سلامت همه چیز به آن است. از این رو، خداوند دستور می دهد که برپا کننده قسط و عدالت اجتماعی باشید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ. (نساء: ۱۳۵)

ای کسانی که ایمان آورده اید! برپادارندگان پیوسته عدالت باشید.

براساس همین اصل است که پیام آور عدالت و رسول هدایت می فرماید:

عَدْلُ سَاعَةِ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِينَ سَنَةً قِيَامُ لَيْلِهَا وَ صِيَامُ نَهَارِهَا (1).

ساعتي عدالت، از هفتاد سال عبادتي كه شب هايش به نماز شب و روزهايش به روزه بگذرد، بهتر است.

اگر عدالت برقرار نشود، جامعه، جولان گاه زورمندان، ستمگران و غارتگران مي شود. در چنين ميداني، فضيلت ها و ارزش ها به دست فراموشي سپرده خواهد شد. ارزش يك جامعه به ميزان دادگري و دادخواهي است. علي(عليه السلام) مي فرمايد:

فَأَيُّ سَمْعَتْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ فِي غَيْرِ مَوْطِنٍ: لَنْ تَقْدَسَ أُمَّةٌ لَا يُؤْخَذُ لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنَ الْقَوِيِّ غَيْرُ مُنْتَعَمٍ (2).

من بارها از رسول خدا(صلي الله عليه وآله) اين سخن را شنيدم: ملتي كه حق ضعيفان را از زورمندان با صراحت نگیرد، هرگز پاک و پاکیزه نمی شود و روي سعادت را نمی بیند.

1. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۱۷.

2. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

صفحه

۲۶۷

آن حضرت مأمور برپايي قسط بود: «قل امر ربّي بالقسط: بگو پروردگارم به قسط فرمان داد.» (اعراف: ۲۹) (رسول خدا) صلي الله عليه وآله (، مظهر كامل عدالت بود. ايشان مي فرمود:

خداوند مرا به نه چيز سفارش کرده است: ... و عدالت در خشنودي و خشم(1).

از ابوسعید خدری نقل شده است که در یکی از روزها پیامبر سرگرم تقسیم مالی میان ما بود. دُو الْخَوِصْرَه که مردی از بنی تمیم بود، گفت: یا رسول الله! با عدالت تقسیم کن. حضرت فرمود: وای بر تو! اگر من عدالت نداشته باشم، چه کسی به عدالت رفتار می کند؟ اگر من عادل نباشم، تو زیان کرده ای(2).

آن حضرت عادل ترین مردم بود و ۲۳ سال رسالت برای آن بود که عدالت در همه ابعادش آشکار شود. امیر مؤمنان علي(عليه السلام) در توصیف آن حضرت می فرماید:

دین حق را به حق آشکار کرد. از نادرستی ها و باطل هایی که سر و صدا به راه انداخته بودند، جلوگیری کرد و صولت گمراهی ها را در هم شکست. همان گونه که با تمام قدرت، سنگینی بار رسالت را تحمل کرد، به فرمان حق قیام کرد و به سرعت در راه رضا و خشنودی او گام برداشت. حتی یک قدم هم عقب ننشست. اراده محکمش سست نگشت و در پذیرش وحی نیرومند بود. نگهبان پیمان رسالت بود. آنچنان در اجرای فرمان خدا کوشش کرد که شعله فروزان حق را آشکار و راه را برای جاهلان روشن ساخت. دل هایی که در فتنه و گناه فرو رفته بودند، به واسطه او هدایت شدند و پرچم های حق را برافراشت. او دارای منطق عادلانه و طریقی جدا کننده حق از باطل بود(3).

1. تحف العقول، ص ۲۵.

2. سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۱۴۴.

3. نهج البلاغه، خطبه ۷۲.

با اجرائی عدالت، مردم بی نیاز می شوند و فقر و ناداری از میانشان رخت برمی بندد. به اعتقاد پیامبر عدالت، وجود فقر و مسکنت نشانه بی عدالتی اقتصادی است. از همین رو می فرمود:

بی گمان، خداوند روزی بینوایان را در اموال و دارایی توانگران قرار داده است. پس اگر گرسنه و برهنه ماندند، بر اثر گناه توانگران است و حقی است بر خدا که آنان را در آتش دوزخ سرنگون سازد (1).

f

95

مسئولیت پذیری

پیامبران الهی چون از ظرفیت وجودی بالایی برخوردار بودند، در پذیرش مسئولیت های فردی، خانوادگی و اجتماعی، بر دیگران پیشی می گرفتند که سیره رسول الله (صلی الله علیه و آله) در این زمینه از همه درخشان تر است. قرآن هم این روحیه را به زیبایی ترسیم می کند که ایشان چگونه برای راهنمایی به مردم روز و شب نمی شناخت:

حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ. (توبه: ۱۲۸)

و نسبت به هدایت و سعادت شما حریص است و نسبت به مؤمنان، رؤوف مهربان است.

او حتی نسبت به کسانی که زمینه هدایت را از کف داده بودند و در برابر حق سرکشی می کردند و دشمن سرسخت آرمان های رسول الله (صلی الله علیه و آله) (به شمار می رفتند، خود را مسئول می دانست. ایشان می کوشید آنان را از آتش دوزخ

[1. مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۲۴.

رهایی بخشد. در این راه تا بدانجا پیش می رفت که خدای سبحان از ایشان می خواست خویشتن داری کند و خود را به زحمت نیندازد:

طه ما أنزلنا عليك القرآن لتشتقي. (طه: ۱)

قرآن را بر تو نازل نکردیم که این مقدار خود را به زحمت اندازی.

انسان به برکت تکلیف و حس مسئولیت می تواند نردبان تعالی را ببیند. اساساً آدمی در برابر خود، دیگران و خدای خود مسئول است. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در این باره می فرماید:

همه شما نسبت به زیردستان خود مسئول هستید. پس حاکم نسبت به رعیت خود مسئولیت دارد. مرد، سرپرست خانواده است و نسبت به آنها وظیفه دارد. زن، نگهبان خانه شوهر و فرزندان اوست و نسبت به آنها مسئولیت دارد. بنده هم نگهبان اموال مولای خود است و در این باره مسئول است. آگاه باشید که همه شما بندگان هستید و نسبت به رعیت خود مسئولیت دارید(1).

تنها در پرتو احساس مسئولیت در برابر جامعه است که رعایت حقوق دیگران معنا می یابد. مسلمان بودن، حقوق و تکالیف ویژه ای را برای فرد به بار می آورد که مسئولیت در برابر هم کیشان یکی از آنهاست. هرکس صدای آنها را بشنود و به فریادشان نشتابد، مسلمان نیست. این مسئولیت پذیری به طور کامل در پیامبر اعظم(صلي الله عليه وآله) نمودار بود، به گونه ای که خداوند متعال در آیه کریمه می فرماید:

فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا. (کهف: ۶)

گویي تو می خواهی به خاطر رفتار آنان، خود را از غم و اندوه هلاک کنی؛ اگر به این گفتار ایمان نمی آورند.

1. میزان الحکمه، ج ۴، ص ۳۲۷.

صفحه

۲۷۰

تلاش خستگی ناپذیر و بی منت پیامبر اکرم(صلي الله عليه وآله) در ارشاد و رهبری مردم که با تدبیر و آینده نگری، برای سعادت مندی همه بشریت و همیشه تاریخ همراه بود، بر کسی پوشیده نیست.

f

96

میانه روی در زندگی

پیامبر اعظم(صلي الله عليه وآله) همگان را به میانه روی و اعتدال فرا می خواند: «بر شما باد میانه روی، بر شما باد میانه روی، بر شما باد میانه روی (1)». عایشه می گوید: پیامبر نزد من آمد و زنی از قبیله بنی اسد با من بود. حضرت پرسید: او کیست؟ گفتم: فلانی است که شب ها (به خاطر عبادت) نمی خوابد. حضرت فرمود: بس کن. به اندازه توانت کار کنی. محبوب ترین (کارها) نزد خداوند آن است که کننده آن بر آن عمل مداومت داشته باشد. (نه اینکه بسیار انجام دهد و خود را خسته کند)(2)

پیامبر اکرم(صلي الله عليه وآله) به یکی از یاران خود فرمود:

ای ابادرداء! پیکرت بر تو حقی دارند. پس گاهی روزه (مستحبی) بگیر و گاهی روزه (مستحبی) نگیر. نماز بخوان و بخواب. حق هرکسی را به او بده (3). چه نیک است میانه روی در عبادت(4).

رسول الله(صلي الله عليه وآله) حفظ توازن را در امور معاش و معاد و نیازهای روح و بدن لازم می دید و اجازه نمی داد کسی راه افراط و تفریط ببیماید. ایشان، رهبانیت و غوطهور شدن در شهوت های حیوانی را به یک نسبت محکوم می ساخت و

1. اخصال، ص ٦٨.

2. صحيح بخاري، ج ١، ص ١٦.

3. بحار الانوار، ج ٦٧، ص ١٢٨.

4. جامع الصغير، ج ٢، ص ٤٨٠.

صفحه

٢٧١

حد وسط این دو را با گفتار و رفتار خود نشان می داد. همچنین آنها را که همه وقت خود را در نماز و روزه صرف می کردند و به کارهای زندگی بی اعتنا بودند، از انحراف باز می داشت. پس می فرمود: «بدن شما و زن و فرزند و یاران تنان همگی حقوقی بر شما دارند و باید آنها را رعایت کنید (1)». «در یکی از سفرها، بعضی از اصحاب به دلیل کج فهمی، روزه گرفته و از شدت گرما، هریک به گوشه ای افتاده و از حال رفته بودند. دیگران نیز در نصب چادرها و سیراب کردن چارپایان و خدمات دیگر می کوشیدند. ایشان فرمود: «همه ثواب متعلق به کسانی است که این کارها را انجام می دهند (2)». «حضرت علی(علیه السلام) درباره سیره پیامبر اعظم(صلي الله عليه وآله) می فرماید: «سیرته القصد؛ سیره آن حضرت، میانه روی بود(3)».

از رسول اکرم(صلي الله عليه وآله) نقل است:

الْبُسُؤَا وَ كَلُوا وَ اشْرَبُوا فِي اَنْصَافِ الْبُطُونِ: فَإِنَّهُ جُزْءٌ مِنَ النَّبُوءَةِ(4).

بپوشید و بخورید و بیاشامید، ولی با میانه روی. میانه روی، از ویژگی های نبوت است.

نیز می فرماید:

لَا تَمِثُّوْا الْقُلُوبَ بِكَثْرَةِ الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ: فَإِنَّ الْقَلْبَ يَمُوتُ كَالزَّرْعِ إِذَا كَثَرَ عَلَيْهِ الْمَاءُ(5).

با زیاده روی در خوردن و آشامیدن، قلب ها را نمیرانید. همانا قلب می میرد، همانند زراعت که بر اثر آب فراوان می میرد.

1. صحيح مسلم، ج ٣، ص ١٦٣.

2. همان، ص ١٤٤.

3. نهج البلاغه، خطبه ٩٤.

4. ميزان الحكمة، ج ١، ص ١١٦.

5. همان، ص ١١٧.

صفحه

٢٧٢

کار و تلاش

پیامبر اعظم(صلي الله عليه وآله) (از روح سخاوتمندي بهره مند بود، ولي آن حضرت دوست نداشت کسي بدون عذر موجه، به تن پروري و تنبلي روي آورد و دست نياز به سوي اين و آن دراز کند. بنابراین، کسانی را که با این حالت به ایشان مراجعه می کردند، به کار و تلاش دعوت می کرد.

هرگاه کسي را می دید که توجه او را جلب می کرد و از وي خوشش می آمد، می پرسید: آیا شغل و حرفه اي هم دارد؟ اگر گفته می شد که حرفه اي ندارد، حضرت می فرمود: از چشم من افتاد. پرسیدند: چرا اي رسول خدا؟ فرمود: چون اگر مؤمن، حرفه اي نداشته باشد، دين خود را وسیله معاش قرار می دهد(1).

مردي نزد پیامبر اکرم(صلي الله عليه وآله) آمد و گفت: دو روز است غذا نخورده ام. حضرت فرمود: برو از بازار براي خودت روزي طلب کن. روز ديگر آمد و گفت: يا رسول الله! ديروز به بازار رفتم، ولي چيزي پيدا نکردم و ديشب بدون غذا خوابيدم. حضرت باز هم فرمود: «عليك بالسُّوقِ: به بازار برو.» روز سوم نيز که همان پاسخ را شنيد، حرکت کرد و به سوي بازار روانه شد. کارواني آمده بود. او در فروش اجناس به افراد آن کاروان ياري داد و در پايان سهمي از سود متاع خویش به او دادند. بار ديگر نزد رسول خدا(صلي الله عليه وآله) آمد و گفت: چيزي پيدا نکردم. حضرت فرمود: چرا به تو دادند. گفت: بلي. فرمود: پس چرا دروغ گفتي؟ آن مرد گفت. شما راستگويي. مي خواستم ببينم آيا شما از عمل مردم باخبريد. همچنين خواستم از شما

1. بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۱۰۹.

صفحه

۲۷۳

هم چيزي بگيرم. رسول خدا(صلي الله عليه وآله) (فرمود: راست گفتي، هرکس بي نيازي بورزد، خدا او را بي نياز کند و هرکس دري از درخواست به روي خود باز کند، خداوند هفتاد در از فقر را به روي او بگشايد که قابل بسته شدن نيست. صدقه بر کسي که بي نياز است و کسي که با سلامتي اعضا مي تواند نياز خود را برطرف کند، حلال نيست(1).

آن حضرت می فرمود: «كُلُوا مِنْ كَدِّ أَيْدِيكُمْ؛ از دسترنج خود بخوريد(2).»

رسول عزتمند اسلام در روايتي ديگر مژده داده است:

مَنْ أَكَلَ مِنْ كَدِّ يَدِهِ مَرَّةً عَلَى الصَّرَاطِ كَالْبَرْقِ الْخَاطِفِ(3).

کسي که از دسترنج خویش بخورد، از صراط چون برق درخشان بگذرد.

همچنين فرمود:

مَنْ أَكَلَ مِنْ كَدِّ يَدِهِ حَلَالًا فَتُحَ لُهُ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ يَدْخُلُ مِنْ أَيِّهَا شَاءَ(4).

هرکس معاش خود را از دسترنج حلال خویش تأمین کند، درهای بهشت بر او گشوده شود تا از هر یک که خواست، داخل شود.

پیامبر رحمت همگان را به کار فرا خوانده است و با تأکید بر ارتباط استعداد فرد با نوع کار، می فرماید:

همه شما کار کنید و کوشش کنید، ولی متوجه باشید که هرکس برای کاری آفریده شده است و آن را به سهولت انجام می دهد(5).

در شرافت و عزت کارگران همین بس که رسول اکرم(صلي الله عليه وآله) بر دستشان بوسه زد. روزی آن حضرت با کارگری از انصار برخورد کرد که آثار پینه بر دستش هویدا بود. پرسید: این آثار چیست؟ گفت: من کارگر هستم و این آثار بیل زدن

1. همان، ج ۱۸، ص ۱۱۵.

2. همان، ج ۶۶، ص ۳۱۴.

3. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۴۱۷.

4. همان.

5. سفینة البحار، ج ۲، ص ۷۳۲.

صفحه

۲۷۴

است که به وسیله آن خانواده خود را اداره می کنم. حضرت دست او را در دست های مهربان خویش گرفت. بنا به روایتی آن دست را بوسید و به یاران خود نشان داد و فرمود: «هذا يد يُحِبُّهَا اللهُ؛ این دستی است که خدا آن را دوست می دارد(1)».

نگاه رسول اکرم(صلي الله عليه وآله) به جوانان پرتلاش، سرشار از محبت بود و همواره جایگاه آنان را پاس می داشت. روزی آن حضرت با یاران خود نشست. جوان توانا و نیرومندی را دید که اول صبح به کار و تلاش مشغول شده است. کسانی که در محضر پیامبر بودند، سخن به کنایه گشودند و گفتند: این جوان اگر نیرومندی و توان خود را در راه خدا به کار می انداخت، شایسته ستایش بود. رسول خدا(صلي الله عليه وآله) در پاسخ اصحاب فرمود: این سخن را نگویند. اگر این جوان برای معاش خود کار می کند که در زندگی به دیگران نیازمند نباشد، با این عمل در راه خدا قدم برمی دارد. همچنین اگر کار می کند تا زندگی والدین ضعیف یا کودکان ناتوان را تأمین کند و از مردم بی نیازشان گرداند، باز هم در راه خدا می رود. اگر کار می کند تا با درآمد خود بر تهی دستان مباحات کند و بر ثروت و دارایی خود بیفزاید، او به راه شیطان رفته و از صراط حق منحرف شده است(2).

تنبلی و تن پروری همواره مورد نکوهش پیامبر اعظم(صلي الله عليه وآله) و مایه غضب الهی است. رسول مکرّم اسلام فرمود:

إِنَّ اللَّهَ يُبْغِضُ الشَّابَّ الْفَارِعَ(3).

خداوند، جوان بی کار را دوست نمی دارد.

1. باقر شریف القرشي، العمل و حقوق العامل في الاسلام، ص ۳۰۵.

2. محجة البيضاء، ج ۳، ص ۱۴۰.

3. سفينة البحار، ج ۲، ص ۶۲۴.

صفحه

۲۷۵

f

98

ورزش و پرورش جسم

سلامت جسم، نشاط روان، حفظ شادابی و تجدید قوای جسمانی با ورزش به دست می آید. برخی از گونه های ورزش مانند کشتی، روحیه جوان مردی، شجاعت، حق طلبی و ستم ستیزی را پرورش می دهد. برخی نیز همچون شنا، تیراندازی و سوارکاری، مقاومت جسمی و روحی آدم را در برابر شرایط سخت زندگی و آسیب های اجتماعی افزایش می دهد. همچنین جوان را سالم و بدن را چابک و قوی و برای رزم و دفاع آماده می سازد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

عَلَيْكُمْ بِالرَّمْيِ فَإِنَّهُ مِنْ خَيْرِ لَهْوِكُمْ (1).

به تیراندازی پای بند باشید؛ چون از بهترین بازی های شما است.

در سخنی دیگر فرمود:

اللَّهُ فِي ثَلَاثٍ تَأْدِيبُ فُرْسِكٍ وَ رَمْيُكَ بِقَوْسِكَ (2).

سرگرمی در چند چیز است: تربیت اسب و تیراندازی.

همچنین ایشان می فرمود:

عَلِّمُوا أَوْلَادَكُمْ السَّبَّاحَةَ وَ الرَّمَايَةَ (3).

به فرزندان خود تیراندازی و شنا یاد دهید.

حضرت محمد(صلی الله علیه و آله) برای تقویت روحیه حمیت و غیرت جوانان مسابقه بر پا می کرد. از جمله هنگامی که سپاه اسلام از تیوک بازمی گشت، پیامبر میان

1. بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۲۳۶.

2. پیام پیامبر، تدوین و ترجمه: بهاء الدین خرمشاهی و مسعود انصاری، ص ۷۹۳.

یاران مسابقه سوارکاری برگزار کرد و شتر خود را به اسامه داد. اسامه بن زید که بر شتر معروف پیامبر به نام غضباء سوار بود، از همه پیشی گرفت. مردم به خاطر اینکه شتر از آن پیامبر بود، صدا می زدند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله برنده شد. از آن سو، حضرت محمد (صلی الله علیه و آله بانگ می زد که اسامه پیشی گرفت و برنده شد) (1) یعنی سوارکار مهم است، نه مرکب).

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به قهرمان پروری مثبت عنایت داشت و حتی در داورى مسابقات، یاران را به قهرمانی در مسابقات روحی تشویق می کرد. روزی حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) از محله ای در شهر مدینه می گذشت. گروهی از جوانان سرگرم زورآزمایی بودند. به این ترتیب که سنگ بزرگی را بلند می کردند تا ببینند چه کسی بهتر می تواند آن را بلند کند. این مسابقه به داور نیاز داشت. جوانان تا نگاهشان به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) افتاد، گفتند: هیچ داورى بهتر از پیامبر نیست. یا رسول الله! شما اینجا بایستید و برای ما داورى کنید که کدام یک از ما بهتر وزنه را بلند می کند. پیامبر پذیرفت و در آخر فرمود: می خواهید بگویم که از همه شما نیرومندتر کیست؟ گفتند: آری یا رسول الله! پیامبر فرمود:

از همه نیرومندتر کسی است که وقتی به خشم آید، خشم بر او چیره نشود، بلکه او بر خشمش چیره شود. خشم، او را در راهی که رضای خدا نیست، نیندازد و بر خشم خودش مسلط شود. آن گاه که از چیزی خوشش می آید، آن خوش آمدن، او را به غیر رضای خدا نیندازد و بتواند بر رضا و میل و رغبت خودش مسلط شود (2).

1. سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۹۶.

2. مرتضی مطهری، گفتارهای معنوی، ص ۲۲۰.

قانون گرایی

در آخرین روزهای زندگی رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، مردم شاهد صحنه ای شگفت بودند تا همگان برای همیشه بدانند که در برابر قانون یکسانند. پیامبر خدا در آن روز در حالی که بیماری اش شدت یافته بود و فضل بن عباس و علی بن ابی طالب زیر بغلش را گرفته بودند، به سختی راه می رفت. با این حالت وارد مسجد شد و بر منبر رفت و آخرین سخنانش را با مردم چنین بیان کرد:

مردم! من خدایی را که جز او خدایی نیست، در برابر شما می ستایم. هر که در میان شما حقی بر من دارد، اینک من اگر بر پشت کسی تازیانه ای زده ام، این پشت من است، بیاید و بر آن تازیانه بزند. اگر کسی را

دشنام داده ام، بیاید دشنامم دهد. زنهار که دشمنی در سرشت من نیست و در شأن من نیست. بدانید که محبوب ترین شما نزد من کسی است که اگر حقی بر من دارد، از من بستاند یا مرا حلال کند تا خدا را که دیدار می کنم، پاک و پاکیزه باشم. چنین می بینم که این درخواست، مرا کافی نیست و لازم است چند بار در میان شما برخیزم و آن را تکرار کنم.

سپس از منبر فرود آمد، نماز ظهر را گزارد و باز به منبر بازگشت و همان سخن را تکرار کرد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله جلوه تام رحمت الهی بود. هرگز کسی را نیاززده و حقی را پای مال نکرده بود. برخلاف مساوات و عدالت عمل نکرده بود. در اجرای قانون، ملاحظه این و آن را نکرده و جز برای خدا خشمگین

صفحه

۲۷۸

نشده بود. با این حال، اکنون به گاه پیوستن به رفیق اعلی، اصرار داشت کوچک ترین حقی از مردم بر گردنش نباشد و مساوات در برابر قانون را در برترین درجه اش تحقق بخشد. مردی برخاست و گفت: ای رسول خدا! من سه درهم نزد تو دارم! پیامبر فرمود: فضل! به او بده. فضل آن را پرداخت و مرد نشست. آن گاه فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ كَانَ عِنْدَهُ شَيْءٌ فَلْيُؤَدِّهِ وَ لَا يُفْلُ فُضُوحُ الدُّنْيَا، أَلَا وَ إِنَّ فُضُوحَ الدُّنْيَا أَيْسَرُ مِنْ فُضُوحِ الْآخِرَةِ (1).

مردم هرکس مالی از کسی نزدش هست، باید آن را بپردازد و نگوید رسوایی دنیاست. بدانید که بی شک، رسوایی های دنیا آسان تر از رسوایی های آخرت است.

مردی دیگر برخاست و گفت: ای رسول خدا! سه درهم نزد من است که در راه خدا به کار زده ام. پیامبر فرمود: چرا به کار زدی؟ گفت: بدان محتاج بودم. فرمود: فضل! آن را از وی بستان. مردی برخاست و گفت: ای رسول خدا! در فلان جنگ بر شکم من تازیانه ای زدی! پیامبر پیراهنش را بالا زد و از مرد خواست تا بیاید و قصاص کند. مرد پیش آمد و خود را به سینه و شکم برهنه پیامبر افکند و جای قصاص را بوسید (2).

آن حضرت بدین وسیله نشان داد که پیامبر خدا در برابر قانون هیچ امتیازی بر مردم عادی ندارد.

1. تاریخ طبری، ج ۳، صص ۱۸۹ و ۱۹۰.

2. جمعی از نویسندگان، محمد خاتم پیامبران، صص ۳۶۲ و ۳۶۳.

صفحه

۲۷۹

f

پیامبر اعظم(صلي الله عليه وآله) (در مسائل فردي و شخصي، نرم و ملایم بود، ولي در مسائل اصولي و كلي و مسئولیت هاي اجتماعي، نهایت درجه صلابت را داشت؛ زیرا آن موضوع به قانون اسلام مربوط مي شد، نه خودش.

در فتح مکه، زني از اشراف قريش از قبیله بني مخزوم دزدی کرده بود که به حکم قانون اسلام، باید دست دزد بریده مي شد. وقتي قضیه ثابت گردید و قرار شد حکم درباره او اجرا شود، وساطت هاي افراد گوناگون آغاز شد که مي گفتند: یا رسول الله! اگر مي شود از مجازات صرف نظر کنید. این زن دختر فلان شخص است که مي دانید چقدر محترم است. آبروي یک فامیل محترم از بین مي رود. هرچه گفتند، پیامبر فرمود: محال و ممتنع است. آیا مي گویید من قانون اسلام را معطل کنم؟ اگر همین زن یک زن بي کس بود و به فامیل اشرافي وابسته نبود، همه شما مي گفتید: دزد است و باید مجازات شود(1).

ایشان همان روز هنگام عصر در میان مردم سخنراني کرد و فرمود:

اقوام و ملل پیشین از آن جهت سقوط کردند و منقرض شدند که در اجراي قانون خدا تبعیض مي کردند. هرگاه یکی از توانگران مرتکب جرم مي شد، معاف مي گشت و اگر ضعیف و زبردستي مرتکب مي شد، به مجازاتش مي رسید. سوگند به خدایي که جانم در دست اوست، در

[صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۲۴.]

صفحه

۲۸۰

اجراي «عدل» درباره هیچ کس سستی نمی کنم، هرچند از نزدیک ترین خویشاوندان خودم باشد. حتی اگر فاطمه دختر محمد نیز دست به دزدی بزند، محمد دستش را قطع خواهد کرد.

بدین ترتیب، دست زن مخزومی بریده شد(1).

f

101

برخورد با حیف و میل بیت المال

مدعاً از خدمت گزاران پیامبر اعظم(صلي الله عليه وآله) (بود که در یکی از جنگ ها همراه پیامبر به جبهه رفت و به شهادت رسید. مسلمانان کنار پیکر به خون تپیده او آمدند و با احساسات پاک به او مي گفتند: بهشت بر تو گوارا باد. در این میان، پیامبر نه تنها سخني نفرمود، بلکه خشمناک به نظر مي رسید. حاضران علت خشم پیامبر را نمی دانستند. ناگهان پیامبر فرمود:

نه هرگز، سوگند به خداوندي که جان محمد در دست اوست، روپوش وي هم اکنون او را در میان آتش شعلهور خود مي سوزد؛ چون او آن روپوش را از بیت المال مسلمانان (بدون مقررات و اجازه موازین نظامي و رهبري) از روی خیانت برداشته و آن لباس را هم اکنون پوشیده است.

يکي از مسلمانان، هنگامی که این سخن را شنید و فهمید که خیانت به بیت المال، کیفر سختی دارد، به شدت تحت تأثیر قرار گرفت و به رسول خدا(صلي الله عليه وآله) عرض کرد: من دو عدد بند کفش را برخلاف مقررات از

1. اسنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۸۵۱.

صفحه

۲۸۱

بیت المال برداشته ام، آیا همین مقدار نیز بازخواست و کیفر دارد؟ پیامبر در پاسخ فرمود: آری، به اندازه همین مقدار برای تو آتش دوزخ فراهم شده است(1).

حادثه عجیب بالا که کشف گوشه ای از عالم برزخ در برابر چشم پیامبر اعظم(صلي الله عليه وآله) است، نشان می دهد هرگونه حیف و میل بیت المال و استفاده نابه جا از آن، گناه بزرگ به شمار می آید و کیفر سختی دارد.

بنابر این، می توان گفت استفاده شخصی از امکانات دولتی و اداری و آنچه برخلاف مقررات قانونی باشد، خیانت به بیت المال است. این روایت، هشداري کوبنده در مورد افرادی است که در حفظ بیت المال دقت نمی کنند.

در سال نهم هجری، پیامبر اعظم(صلي الله عليه وآله)، ابن اللیثیه را برای گرفتن زکات به میان طایفه ای از مسلمانان فرستاد. او پس از گرفتن زکات نزد پیامبر آمد و گفت: این زکات اموال است و این هم هدیه ای است که به من داده اند. نبی اکرم(صلي الله عليه وآله) پس از شنیدن این جمله، بالای منبر رفت و فرمود: من گروهی را برای کاری که خداوند مرا و الی آن کرده است، می فرستم، ولی یکی می آید و می گوید این زکات است و این هم هدیه ای که به من داده اند. چرا در خانه پدر و مادر خود نمی نشینید تا ببینید که هیچ هدیه ای برای شما نمی آورند. به خدایی که جان من به دست قدرت اوست، هیچ کس چیزی از زکات برنگیرد مگر آنکه در روز قیامت، آن را بر گردن خود برداشته باشد. اگر شتر باشد، شتر است و اگر گاو و گوسفند باشد، گاو و گوسفند است. (آن گاه دو مرتبه فرمود): خدایا من رسالتم را ابلاغ کردم(2).

پس از جنگ حنین، رسول خدا(صلي الله عليه وآله) (سوار بر مرکب خود شد و به راه افتاد، ولی بعضی از تازه مسلمانان به دنبال آن حضرت رفتند و خواستند هرچه زودتر غنایم تقسیم شود، به گونه ای که عباي آن حضرت را می گرفتند.

1. سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۵۴.

2. ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۵۹.

صفحه

۲۸۲

رسول اکرم(صلي الله عليه وآله) (به آنها فرمود: سوگند به آن کسی که جانم در دست قدرت او است، اگر نزد من متاع بی حساب بود، آن را بین شما تقسیم می کردم. پس مرا به عنوان بخیل یا ترسو ملاقات نمی کردید.

پس برخاست و کنار شتری رفت و از کوهان آن اندکی پشم گرفت و بین دو انگشتانش قرار داد و فرمود: ای مردم! سوگند به خدا که از سهمیه شما چیزی، جز خمس آن، برای من به اندازه این «پشم» ارزش ندارد.

خمس آن را نیز به شما برگرداندم. بنابراین، هرکس از هر نوع از غنایم هرچند به اندازه نخ و سوزن باشد، از روی خیانت برداشته است، برگرداند؛ زیرا در قیامت، خیانت کار به بیت المال در ننگ و آتش و زشتی است.

مردی از انصار تحت تأثیر قرار گرفت. مقدار ناچیزی از نخ مویی به حضور آن حضرت آورد و عرض کرد: این مقدار نخ مو را از غنایم بدون اجازه برداشتم تا جهاز شترم را با آن بدوزم. رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: من به مقدار حقم از آن را به تو بخشیدم. آن شخص گفت: حال که کار به اینجا رسیده و حساب بیت المال دقیق است، من به همین مقدار هم نیاز ندارم و آن را دور انداخت (1).

f

102

ستم ناپذیری

نه تنها پس از بعثت، بلکه پیش از آن نیز پیامبر گرامی اسلام هیچ گاه زیر بار ستمی نرفت، بلکه همواره کوشید تا از مظلوم دفاع کند و حق او را بستاند. نمونه برجسته دوران پیش از بعثت، واقعه مشهور حلف الفضول است.

1. اعلام الوری، ص ۱۷۴.

صفحه

۲۸۳

حضرت بیست سال بیشتر از عمرش نمی گذشت که در حرکت جوان مردانه و ستم ناپذیری به نام حلف الفضول شرکت کرد. گفته اند مردی از بنی زبید در ماه ذی قعدة وارد مکه شد و کالایی داشت. عاص بن وائل سهمی آن کالا را خرید، ولی از پرداخت بهای آن خودداری کرد. کار به مشاجره کشید و مرد زبیدی نمی توانست حق خود را بگیرد. پس به ناچار بالای کوه ابو قبیس رفت و دادخواهی کرد و از ادگان قریش را به دفاع از مظلوم و جلوگیری از ستم فراخواند. وی گفت: ای مردان قریش! به داد ستم دیده ای برسید که کالایش را در مکه به ستم گرفته اند و دور از طایفه و کسان خویش است. حرمت، خاص کسی است که حرمت نگه دارد و کسی که جامه خیانت پوشیده است، حرمت ندارد.

بنی هاشم، بنی مطلب بن عبد مناف، بنی زُهره بن کلاب، بنی بَیْم بن مرّة و بنی حارث بن فهد در خانه عبدالله بن جدعان یثمی گردآمدند و پیمان بستند که هر ستم دیده ای را یاری کنند و در گرفتن حق مظلوم هم داستان باشند و اجازه ندهند در مکه بر هیچ کس ستم رود (1). از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت شده است که پس از مهاجرت به مدینه فرمود:

لَقَدْ شَهِدْتُ حَلْفًا فِي دَارِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَدْعَانَ لَوْ دُعِيتُ إِلَيْهِ مِثْلَهُ لَأَجَبْتُ وَ مَا زَادَهُ إِلَّا تَشَدِيدًا (2).

در خانه عبدالله بن جدعان در پیمانی حضور یافتم که اگر در اسلام هم به مانند آن دعوت کنند، اجابت می کنم و اسلام جز استحکام چیزی به آن نیفزوده است.

حسین بن علی (علیه السلام) که با خون خویش، پرچم عدالت و دادخواهی را بر فراز گیتی جاودانه کرده است، می فرماید:

1. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۸.

2. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۴۵.

صفحه

۲۸۴

ای مردم! رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: هر کس سلطان ستمگری را ببیند که حرام های خداوند را حلال ساخته، عهد و پیمان الهی را شکسته، با سنت پیامبر مخالفت ورزیده است و با بندگان خدا با دشمنی و از سر گناه رفتار می کند و بر او با زبان و عمل نشورد و قیام نکند، بر خداوند است که او را با همان ستمگران در یک جایگاه عذاب کند (1).

رسول الله (صلی الله علیه و آله) در سخنی ظریف و هشدار دهنده، مردم را از یاری ستمگران باز می دارد و می فرماید:

مَنْ مَشِيَ إِلَى ظَالِمٍ لِيُعِينَهُ وَ هُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ ظَالِمٌ فَقَدْ خَرَجَ مِنَ الْإِسْلَامِ (2).

هر که به سوی ستمگری رود تا یاری اش کند و بداند که او ستمگر است، بی گمان، از اسلام بیرون رفته است.

همچنین در نکوهش این گروه که آسیاب ستم ظالمان به کمک آنان می گردد، فرمود:

هر که در محکمه ای، متصدی دفاع از ستمگری شود یا او را بر ستمش یاری کند، پس فرشته مرگ بر او فرود آید و به او گوید: بشارت باد تو را به لعنت خدا و آتش دوزخ و آن، بد جایگاهی است (3).

f

103

سازش ناپذیری

قریش شکنجه و آزارهای خود را به آخرین حد رسانده و راه های گوناگون تسلیم شدن مسلمانان را آزموده بودند. با این حال، این روش ها کوچک ترین

1. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۰۳.

2. کافی، ج ۵، ص ۶۳.

3. عقاب الاعمال، ص ۳۳۱؛ وسائل الشیعه، ج ۱۲، صص ۱۳۱ و ۱۳۳.

صفحه

۲۸۵

تأثیری در اراده پولادین مسلمانان نگذاشت. آنان وقتی از روش های مستقیم و غیرمستقیم خود ناامید شدند، درصدد تطمیع و تهدید پیامبر برآمدند.

ابو ولید عقبه بن ربیعہ از طرف قریش مأمور شد تا با پیامبر اکرم(صلي الله عليه وآله) گفتگو کند. او به حضور آن حضرت رسید و پیشنهادهایی به ایشان کرد و گفت: ای پسر برادر! آن چنان که می دانی، تو در میان ما از موقعیت و منزلتی در اصل و نسب برخورداري و در این خاندان جایگاه والایی داری. اینک تو برای قبیلہ و قوم خود مسئله ای خطیر پدید آورده ای و بدان وسیله، اجتماع آنان را پراکنده ساخته ای. اندیشه های آنان را به سبکی و پوچی خوانده ای و از خدایان و دین مردم بدگویی می کنی. اکنون از من بشنو تا اموری را بر تو عرضه دارم که در آن بنگری. شاید برخی از آنها را بپذیری. رسول خدا(صلي الله عليه وآله) فرمود: بگو گوش فرا می دهم. گفت: اگر بدانچه بر مردم آورده ای، در پی ثروت هستی، ما آن قدر از اموال و دارایی های خود برای تو جمع می کنیم و کنار می نهیم که اگر آنها را بپذیری، ثروتمندترین ما خواهی بود و اگر جویای ریاست هستی، ما تو را پیشوای خود می سازیم تا در مورد هیچ کاری مگر با اجازه تو تصمیمی نگیریم. اگر نیز در پی سلطنتی، تو را سلطان خود می سازیم و گوش به فرمان تو خواهیم بود. وقتی عقبه سخنان خود را به پایان رساند، رسول خدا(صلي الله عليه وآله) فرمود: ای ابو ولید! آیا سخنت را تمام کردی؟ گفت: آری. فرمود: اینک از من بشنو و سپس آیات زیر را بر او خواند:

كِتَابٌ فَصَّلَتْ آيَاتُهُ فَرَأَانَا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ وَ قَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِمَّا نَدْعُونَا إِلَيْهِ وَ فِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَ مِنْ بَيْنِنَا وَ بَيْنِكَ حِجَابٌ فَأَعْمَلْنَا عَامِلُونَ قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحِي إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَ اسْتَغْفِرُوهُ وَ وَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ. (فصلت: ۳ - ۶)

صفحه

۲۸۶

کتابی است که آیات جامع اش را بر زبان عربی فصیح برای دانشمندان مبین ساخته است. قرآنی است که نیکان را بشارت می دهد و بدان را می ترساند، ولی بیشتر مردم اندرزهایش را نمی شنوند و مشرکان گفتند: دل های ما از قبول دعوتت، سخت محجوب و گوش ما از شنیدن سخنت، سنگین و میان ما و تو حجاب است. تو به کار دین خود پرداز و ما هم البته به کیش خویش عمل می کنیم. ای رسول ما! به امتت بگو که من هم مانند شما بشری هستم، جز آنکه مرا وحی می رسد که پروردگار شما خدای یکتای بی همتاست. پس همه مستقیم به راه دین او بشتابید و از او آمرزش بخواهید و وای به حال مشرکان(1).

قریش برای آنکه کیش و آیین بت پرستی خود را حفظ کند و مانع نابودی آن شود، عده ای از سران و بزرگان خود را به نام های اسود بن مطلب، ولید بن مغیره، امیه بن خلف و عاص بن وائل نزد رسول الله(صلي الله عليه وآله) فرستادند. آنها گفتند: ای محمد! بیا با هم خدای تو را پرستش کنیم و سپس با هم خدای ما را پرستیم و در یک امر مشترک باشیم. رسول اکرم(صلي الله عليه وآله) (این پیشنهاد باطل آنها را مثل پیشنهادهای دیگرشان نپذیرفت.

f

104

مبارزه با تبعیض نژادی

رسول اکرم(صلي الله عليه وآله) (با عقل رشید و وجدان سلیم دریافته بود که افراد بشر در اصل طینت و مواهب فطری نظیر یکدیگرند و همه آنان دارای روح و اراده و عواطف و احساسات انسانی هستند. بنابراین، تفاوت در نژاد، رنگ، زبان و

1. خاتم پیامبران، ج ۱، ص ۶۷۱.

صفحه

۲۸۷

زاد بوم و حتی امتیاز در دانش نیز نمی تواند منشأ تبعیض در حقوق باشد. پس چرا بعضی از افراد بشر، بعضی دیگر را به بردگی می گیرند و علاوه بر سلب آزادی، آنها را از تمام حقوق بشری، محروم می کنند؟ او نیک می دانست که زدودن یک فکر هزاران ساله که در ذهن هر دو دسته اربابان و بردگان رسوخ کرده است، جز با فرهنگ سازی میسر نمی شود. با وضع ماده قانونی، بدون ضمانت اجرا از درون آدمی، یک نظام طبقاتی ریشه دار را نمی توان از میان برداشت؛ چون اربابان، این ستم فاحش را جزو حقوق اساسی خود می پنداشتند. بردگان نیز به حکم عادت و مرور زمان، نیروی اراده شان از کار افتاده و قدرت استقلال و حس آزادی و آزاد زیستن در وجودشان تخریب شده بود و باور کرده بودند که حق حیاتشان در همین وضعیت مرگ آور است. پس باید این مشکل اجتماعی را به تدریج و با تدبیری حکیمانه حل می کردند. رسول الله (صلی الله علیه و آله) ابتدا به هر مناسبتی به گوش هر دو طبقه می خواند که اربابان و بردگان برادر یکدیگرند و همه آنها از یک نژاد هستند و خاستگاه اصلی همگی از همین خاک است (1).

ایشان می فرمود:

سفیدپوستان را بر سیاه پوستان هیچ گونه مزیت طبیعی نیست و بدترین مردم نزد خدا همانا آدم فروشانند (2). بردگان، برادران شما هستند که زیر دست شما قرار گرفته اند و دارای حقوق هستند. شما باید از هر نوع غذا که می خورید، به آنها بخورانید و از هر آنچه به تن خودتان می پوشید، به آنها بپوشانید و به کار طاقت فرسا و ادارشان نکنید و در کارها خودتان هم به آنها کمک کنید (3). هرگاه آنان را صدا می زنید، ادب را رعایت کنید و نگویید «بنده من»، «کنیز»

1. من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۷۵.

2. همان، ص ۳۵۴.

3. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۴۹.

صفحه

۲۸۸

«من». همه مردان، بندگان خدا و همه زنان، کنیزان خدایند و مالک همگی اوست، بلکه بگویید «پسرک من» «جوانک من» (1).

این منطق رسا و دل نشین که از اعماق قلب یک انسان دوست واقعی به عنوان پیام الهی تراوش می کرد، در شکستن کبریای اربابان و از بین بردن عقده حقارت و زبونی از دل بردگان و در تحول فکری و ایجاد تردید در آنچه قرن ها آن را اصل مسلم می پنداشتند، اثر فراوانی داشت. پس آنها را به تجدید نظر در گفتار و رفتارشان فرامی خواند و کم کم به این نتیجه می رسیدند که چرا باید برادر، برادر خود و خواهر، خواهر خود را به اسارت و بردگی بگیرد.

سپس رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) (با تدبیرهای عملی، مردم را به آزاد کردن برده ها فرامی خواند؛ چه به وسیله تشویق و وعده ثواب؛ چه به عنوان کفاره گناهان و گروگان قبول توبه یا به صورت بازخرید؛ بدین معنا

که بردگان مبلغ معینی به اقساط از دستمزد عمل خود به صاحبان خویش پرداخت می کردند یا این مبلغ از بیت المال عمومی به آنها داده می شد.

رسول اکرم(صلي الله عليه وآله) با این روش ها، راه آزاد ساختن بردگان را گشود و از سوی دیگر، سرچشمه وارداتی آن را نیز بست تا به مرور زمان این زشتی جامعه بشری ریشه کن شود. خود ایشان پیش قدم شد و زید بن حارثه، غلام خود را که همسرش خدیجه به او بخشیده بود، آزاد کرد. همچنین برای اینکه حس حقارت و زبونی و زیردستی را از فکر او بیرون کند، در میان جمع قریش، او را پسرخوانده خود معرفی کرد. همین که زید به سن رشد رسید، برای الغای برتری نژادی که دنیای آن روز و به ویژه قبایل عرب به آن توجه خاصی داشتند، دختر عمه خود، زینب را به همسری او در آورد تا قانون مساوات را پایه گذاری و برای دیگران الگوسازی کند.

1. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۴۸.

صفحه

۲۸۹

در دوران جاهلیت، تبعیض نژادی رواج بسیاری داشت. پیامبر اعظم(صلي الله عليه وآله) در خطبه ای که پس از فتح مکه در کنار کعبه خواند، هرگونه تبعیض از جمله تبعیض نژادی را باطل اعلام کرد و فرمود: ملاک فضیلت تنها پرهیزگاری است، نه عرب بر عجم برتری دارد، نه سفید بر سیاه و نه پول دار و فامیل دار بر بی پول و بی فامیل و ...

هنگام ظهر فرا رسید. رسول اکرم(صلي الله عليه وآله) (به بلال حبشی فرمود: بر بام کعبه برو و اذان بگو. بلال، فردی غریب، سیاه چهره و بی پول و بی فامیل بود و پیامبر با این دستور، بر تبعیض نژادی خط بطلان کشید. بلال بر بام کعبه رفت و با صدای بلند اذان گفت. مشرکان هر کدام درباره بلال سخنی گفتند. بعضی گفتند: اگر زمین دهان باز کند و انسان در آن فرو رود، بهتر از این است که این صدا را بشنود. دیگری گفت: حمد و سپاس خداوندی را که پدرم را تا امروز زنده نگذاشت تا این صدا را بشنود. سهیل که معتدل ترین فرد آنها بود، گفت: این کعبه خانه خدا است و خدا این منظره را می بیند. اگر خدا بخواهد، این منظره را) مثلاً با هلاکت بلال) دگرگون می سازد. ابوسفیان گفت: من در این باره چیزی نمی گویم؛ چرا که اگر سخنی بگویم، گمان آن دارم که این دیوارها سخن مرا به محمد خیر دهند.

پیامبر همه افراد معترض را احضار کرد و به یک یک آنها فرمود که شما چنین گفته اید. عتاب عرض کرد: یا رسول الله! سوگند به خدا که ما این سخنان را گفته ایم، ولی به درگاه خداوند استغفار و توبه می کنیم. عتاب همان دم آیین اسلام را قبول کرد و در راه اسلام همچنان استوار ماند تا اینکه پیامبر او را حاکم مکه کرد. به نقلی، حارث بن هشام نیز اسلام اختیار کرد. ابوسفیان به پیامبر عرض کرد: تو می دانی که من سخنی نگفته ام. پیامبر فرمود: خداوندا!

صفحه

۲۹۰

قوم مرا هدایت کن. اینها نادان هستند (1). بدین ترتیب، پیامبر، ارزش های اسلامی را که بر محور توحید و تقوا است، معرفی کرد:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (حجرات: ۱۳)

اي مردم! بي گمان ما شما را از مرد و زن آفریدیم و شما را به تیره ها و قبایل گوناگون قرار دادیم، تا یکدیگر را بشناسید. بي گمان گرامي ترين شما در پیشگاه خداوند، پرهیزگارترین شما است و بي گمان خداند، دانا و آگاه است.

f

105

رفتار با اسیران

پیامبر اسلام با اسیران به مدارا و نرمی رفتار می کرد و پیوسته به یاران خود درباره اسیران دشمن سفارش می کرد. در تاریخ آمده است اسیرانی که در جنگ بدر به اسارت مسلمانان در آمده بودند و در خانه های انصار نگه داری می شدند، گویا در میهمانی به سر می بردند، نه اسارت. البته این گونه برخوردها در جوان مردی و بزرگوار رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ریشه داشت. پس از جنگ بدر، رسول الله (صلی الله علیه و آله) (درباره اسیران با اصحاب خود مشورت کرد. یکی از میان برخاست و گفت: گردنشان را بزنید. حضرت از او رو برگردانید. دیگری گفت: بهتر است آنان را عفو کنید. پیامبر خدا نیز که منتظر چنین پیشنهادی بود، آن را پذیرفت و با قبول فدیة، اسیران را آزاد کرد(2).

1. كحل البصر، ص ۱۲؛ بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۱۱۸.

2. سيرة النبويه، ج ۲، ص ۴۵۷.

صفحه

۲۹۱

اگر اسیری فدیة ای نداشت که در برابر آن آزاد شود، فرموده بود اگر به ده نفر از مسلمانان خواندن و نوشتن بیاموزد، آزاد است (1). رسول رحمت هیچ گاه با زنان و کودکان دشمن وارد جنگ نمی شد و همواره به افرادی سفارش می فرمود که به زنان و بچه ها کاری نداشته باشند و آنان را نکشند، چنان که در سریة ای، عبدالله بن عتیک را از کشتن زنان و کودکان نهي کرد(2).

در میان مسلمانان نهادینه شده بود که حتی در گرماگرم جنگ اگر زنی از دشمن را در مقابل خود می دیدند، هرگز به جنگ او نمی رفتند. ابودجانه که در جنگ احد با شمشیر پیامبر می جنگید، می گوید: متوجه کسی شدم که مردم را به شدت علیه ما تحریک می کرد. به طرف او رفتم و چون شمشیر کشیدم، او فریادی کشید که فهمیدم زن است و شمشیر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) (را گرامی تر از آن دانستم که زنی را با آن بکشم(3).

عمیر بن وهب یکی از مشرکان قریش و دشمن سرسخت و کینه توز پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) و اصحاب او بود. اندکی بعد از واقعه بدر همراه صفوان بن امیه در حجر اسماعیل نشسته بود و درباره مصیبت بزرگ بدر با هم صحبت می کردند. صفوان گفت: به خدا سوگند، پس از یارانمان زندگی فایده ای ندارد. عمیر گفت: به خدا سوگند، راست می گویی. اگر نه این بود که وام دارم و چیزی ندارم که وام خود را بپردازم و اگر نه این بود که می ترسم پس از خودم، اهل و عیالم از گرسنگی هلاک شوند، سوار می شدم و می رفتم محمد را می کشتم. برای رفتن من بهانه ای هم موجود است؛ چون پسر من در دست آنها اسیر است. صفوان گفت: پرداخت وام تو بر عهده من. آن را از سوی تو

1. انهایة الادب، ج ۲، ص ۵۶.

2. سیرة النبویه، ج ۳، ص ۲۶۱.

3. انهایة الادب، ج ۲، ص ۸۵.

صفحه

۲۹۲

می پردازم. زن و فرزند تو هم با زن و فرزند من خواهند بود و تا زنده باشند، با آنها به برابری رفتار خواهم کرد و هر چه داشته باشم از آنها دریغ نخواهم کرد. عمیر گفت: پس این موضوع را پوشیده نگه دار.

آن گاه دستور داد شمشیرش را تیز و مسموم کردند. سپس حرکت کرد تا به مدینه رسید. شتر خود را بر در مسجد خواباند و در حالی که شمشیر بر کمر داشت، آنجا ایستاد تا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از در مسجد بیرون آید. اصحاب وقتی او را دیدند، شناختند و دستگیرش کردند و نزد رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) بردند. آن حضرت همین که او را دید، فرمود: نزدیک بیا. او جلو آمد و گفت: روزتان خوش باد. (این سلام جاهلی بود) حضرت فرمود: خداوند ما را به سلامی که بهتر از سلام تو است، گرمی داشته و آن سلام و تحیت اهل بهشت است. آن گاه پرسید: برای چه آمده ای؟ گفت: در مورد این اسیری که در دست شماست، آمده ام که بخوایم به او نیکی کنید. پیامبر پرسید: چرا شمشیر همراه داری؟ گفت: خداوند آن را نابود کند. مگر این شمشیر کاری هم انجام داده است. حضرت فرمود: راست بگو، برای چه آمده ای؟ گفت: فقط برای همین مسئله آمده ام. فرمود: چنین نیست، بلکه تو و صفوان بن امیه در حجر اسماعیل نشستید و چنین و چنان گفتید و تو تصمیم گرفتی که مرا بکشی.

عمیر پس از شنیدن سخنان حضرت بی درنگ گفت: گواهی می دهم که تو رسول خدایی؛ چون از این مسئله جز من و صفوان کسی باخبر نبود. آن گاه شهادتین گفت و مسلمان شد. پیامبر به پاراننش فرمود: این برادران را فقه بیاموزید و قرآن برایش بخوانید و اسیرش را هم رها سازید (1).

1. همان، ص ۶۱.

صفحه

۲۹۳

اساساً حکومت اسلامی بر اساس رحمت و عطفیت شکل گرفته است و می خواهد همگان را در گستره رحمت فراگیر خود قرار دهد. در جریان پیمان نامه صلح حدیبیه آمده است که سی نفر از جوانان مکه در حالی که مسلح بودند، مخفیانه و به طور چریکی نزدیک حدیبیه آمدند تا به مسلمانان و شخص پیامبر حمله کنند و آنها را بکشند. این توطئه به صورت معجزه آسایی خنثی شد و همه آن سی نفر دستگیر شدند، ولی پیامبر آنها را آزاد کرد. جریان دستگیری آنها به این صورت انجام گرفت که پیامبر آنها را نفرین کرد. چشم آنها گرفته شد و در نتیجه اسیر شدند (1).

پس از پیروزی مسلمانان، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در راه رفتن به سوی طائف، چشمشان به جنازه زنی افتاد که روی زمین قرار داشت و سخت متأثر شد. از همراهان پرسیدند: چه کسی این زن را کشته است؟ گفتند: خالد بن ولید او را کشته است. پیامبر به بعضی از اصحاب فرمود: خالد را ببینید و از طرف من به او بگویید: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ يَنْهَاكَ أَنْ تَقْتُلَ امْرَأَةً أَوْ وَلِيداً أَوْ عَسِيفاً» رسول خدا تو را نهی می کند: که زنی یا کودکی یا اجیری را بکشی (2).»

اسیر دیگری به نام جمیل بن معمر را کشتند. پیامبر چون فهمید، خشمگین شد و به قاتلان فرمود: چرا او را کشتید، با اینکه رسولی به سوی شما فرستاده شده است که از کشتن اسیر نهی می کند؟ (3) ابوذری می گوید: مردی را اسیر گرفتم (به خاطر کاری که کرده بود)، به مادرش دشنام دادم. پیامبر فرمود: ای اباذر! او را به مادر نکوهش می کنی؟ تو کسی هستی که (هنوز) جاهلیت در توست. برادرانتان (= اسیران) غلامان و کنیزان شمايند که آفریدگار اکنون زیر دست

1. مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۲۳.

2. کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۶۵.

3. بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۱۵۸.

صفحه

۲۹۴

شما قرار داده است. پس کسی که برادرش زیر دست اوست باید آنچه خود می خورد، به او بخوراند و آنچه خود می پوشد، به او بپوشاند. بیش از توانشان آنان را به کار نگیرید و اگر چنین کردید، یاری شان کنید(1).

f

106

داوری خردمندانه

ده سال از ازدواج محمد امین(صلي الله عليه وآله) با خدیجه می گذشت و او اکنون سی و پنج ساله بود. طایفه های قریش برای تجدید بنای کعبه گرد هم آمدند و کار ساختمان را میان خود تقسیم کردند تا آنکه بر سر نهادن حجر الاسود در جایگاهش کشمکش پیش آمد؛ چون هر طایفه ای می خواست افتخار نصب حجر الاسود نصیبش گردد. آنان پیمان خون بستند که تا پای مرگ بایستند. طایفه بنی عبدالدار، نشستی پر از خون آوردند و با طایفه بنی عدی بن کعب هم پیمان شدند تا پای مرگ ایستادگی کنند و دست خود را در آن خون فرو بردند و به علقه الدم معروف شدند(2).

این نزاع، چهار یا پنج روز به طول انجامید تا آنکه فردی پیشنهاد کرد قریش هر که را نخست از در مسجد درآید، میان خود حکم قرار دهند و هر چه گفت، بپذیرند. همه این پیشنهاد را پذیرفتند. نخستین کسی که از مسجد در آمد، محمد امین بود. چون او را دیدند، ناگهان همه هم صدا، خشنودی خویش را ابراز داشتند و گفتند: «هَذَا الْأَمِينُ رَضِينَا هَذَا مُحَمَّدٌ؛ این امین است، به داوری او تن می دهیم، این محمد است.»

1. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۲۳.

2. محمد ابراهیم آیتی، تاریخ پیامبر اسلام، ص ۸۰.

صفحه

چون پیامبر از ماجرا آگاه شد، پارچه ای را درخواست کرد. سپس خود، حجرالاسود را در میان آن نهاد و فرمود هر طایفه ای یک گوشه آن را بگیرد و بلند کند. پس نمایندگان طایفه ها پیش آمدند و آن را بلند کردند و به پای کار رسانیدند. آن گاه محمد امین، با دست خود، سنگ را برداشت و در جایگاه خاص آن نهاد. بدین سان، ماجرای را که ممکن بود به خون ریزی بینجامد، به خوبی پایان داد(1).

f

107

نفي قوم گرايي

در سال سوم هجرت، جنگ احد میان سپاه اسلام و سپاه شرک در کنار کوه احد نزدیک مدینه رخ داد. در میان سپاه اسلام، شخص غریبی بود که به او قُزَمان می گفتند. او قهرمانانه به سپاه دشمن حمله می کرد، خوب می جنگید و به تنهایی هفت یا هشت نفر را می کشت. در بین این افراد، شجاعانی مانند هشام بن امیه، ولید بن عاص و خالد بن اعلم نیز وجود داشتند، ولی هرگاه از دلاوری ها و فداکاری های قُزَمان در محضر پیامبر سخن به میان می آمد، آن حضرت می فرمود: قُزَمان اهل دوزخ است.

قُزَمان در جنگ احد بر اثر زخم های بسیاری که از جانب دشمن به او رسید، بستری شد. مسلمانان کنار بستر او می آمدند و به او می گفتند: ای قُزَمان! آفرین بر تو، نیکو جنگیدی و نیکو فداکاری کردی، بهشت را به تو مرزده می دهیم. قُزَمان که به بهشت و دوزخ اعتقاد نداشت، به آنها گفت: بهشت چیست؟ به خدا سوگند، من به خاطر قبیله ام و برای حفظ حسب و نسبم

1. سیرة النبویه، ج ۱، ص ۲۰۹.

صفحه

۲۹۶

می جنگیدم. اگر جز این بود، هرگز نمی جنگیدم. قُزَمان سرانجام وقتی که زخم های بدنش بیشتر شد، خودکشی کرد (1). در این هنگام، مسلمانان به راز سخن پیامبر پی بردند که می فرمود: قُزَمان اهل دوزخ است.

امام صادق(علیه السلام) (به نقل از پیامبر اکرم) صلی الله علیه وآله (می فرماید:

کسی که در قلبش یک دانه خردل از عصبیت باشد، خداوند متعال در روز قیامت، او را با اعراب جاهلیت محشور می فرماید... کسی که نسبت به ملیت خویش تعصب به خرج دهد یا اینکه دیگران برایش تعصب قوم گرایانه به خرج بدهند و او راضی باشد، همانا ریسمان ایمان را از گردنش باز کرده است(2).

بنابراین، یکی از سنت های مهم پیامبر گرامی اسلام این بود که قوم گرایی را بی اعتبار سازد و همه مسلمانان را در پناه اسلام، یکسان و برادر بداند. در زمان آن بزرگوار، تمام مسلمانان با ملیت های مختلف از قبیل بلال حبشی) اهل اتیوپی(، صهیب رومی) اهل روم (ابوذر غفاری) عرب) و سلمان فارسی) ایران (و دیگران همه

با هم برادر و برابر شدند و زنان مسلمان نیز با ملیت های مختلف، خواهران دینی یکدیگر بودند. قرآن مجید ارزش انسان را در پرهیزگاری می داند و می فرماید:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ. (حجرات: ۱۳)

ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریده ایم و به صورت ملت ها و قبیله های مختلف در آورديم تا با یکدیگر آشنا شوید. همانا گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست.

1. سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۵۴.

2. پرتویی از مکتب پیامبر و امیر مؤمنان، ص ۶۵.

صفحه

۲۹۷

f

108

پیمان برادری

از کارهای بسیار مهمی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) پس از تصمیم هجرت به مدینه انجام داد، بستن پیمان برادری میان مهاجران بود. ایشان هر دو نفر از آنها را به دلیل ارتباط و سنخیتی که از نظر ظاهری یا اخلاقی با هم داشتند، در مراسمی که انجام شد، با یکدیگر برادر ساخت. این کار، در آن زمان که تصمیم مهاجرت دسته جمعی به مدینه داشتند و خواه و ناخواه با سختی ها و خطرهایی روبه رو می شدند که به تعاون و همکاری در بالاترین سطح و با عالی ترین انگیزه نیاز بود، بهترین وسیله ایجاد صفا و صمیمیت به شمار می رفت.

پس از ورود به مدینه نیز پیمان برادری دیگری میان مهاجر و انصار بسته شد که آن نیز در راستای ایجاد ارتباط و پیوستگی محکم میان مهاجران از یک سو (که برای سکونت و ادامه زندگی نیاز شدیدی به کمک مردم مدینه داشتند) و مسلمانان مدینه از سوی دیگر بود.

مطلب قابل توجهی که در هر دو پیمان به چشم می خورد، این است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نیز خود را در این پیمان ها شریک ساخت و علی بن ابی طالب (علیه السلام) را برادر خود دانست.

در پیمان برادری اول که میان مهاجران برقرار شد، رسول خدا (صلی الله علیه وآله) افرادی را با هم برادر ساخت، که عبارت بودند از: حمزه بن عبدالمطلب با زید بن حارثه،

صفحه

۲۹۸

عثمان بن عفان با عبدالرحمن بن عوف، (1) زبیر با ابن مسعود، عبادة بن حارث با بلال حبشي، مصعب بن عمیر با سعد بن ابی وقاص، ابو عبیده جراح با سالم مولي ابی حذیفه، سعید بن زید با طلحه و (2). ...

f

109

بت زدایی

سال نهم هجرت از هر سو، مردم به سوی اسلام جذب می شدند و سال گسترش اسلام و پیروزی های پی در پی بود. قبیله ثقیف و دیگران که در درون قلعه طائف بودند، دریافتند که همه مردمان اطراف قلعه، آیین توحید را پذیرفته اند. بنابراین، تشکیل جلسه دادند و پس از گفتگو، شش نفر را به نمایندگی از خود به سوی مدینه به محضر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرستادند تا در مورد اسلام با پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) مذاکره کنند.

این شش نفر به حضور رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) شرف یاب شدند و در مذاکره خود، شرایطی را برای پذیرش اسلام عنوان کردند. نخست گفتند: ما حاضریم مسلمان شویم به شرطی که بت لات همراه با بت خانه بزرگ طائف تا سه سال به همان حال باقی بماند. پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) (که اساس دعوتش بر یکتا پرستی بود، از این پیشنهاد جاهلانه سخت ناراحت شد. نمایندگان وقتی چنین دیدند، از پیشنهاد خود پایین آمدند و گفتند: یک ماه بت خانه و بت لات به همین صورت باقی باشد. باز هم پیامبر روی خوش به آنان نشان نداد. آنها عذرخواهی کردند و

1. البته عثمان آن روز در حبشه بود و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) (به طور غیابی، او را با عبدالرحمن بن عوف برادر ساخت.

2. سیره حلبی، ج ۲، ص ۲۰.

صفحه

۲۹۹

گفتند: ما برای بستن زبان زنان و افراد جاهل قبیله ثقیف چنین تقاضایی کردیم، ولی اکنون با اصل شکستن بت ها موافقیم. البته دستور بدهید که شکستن آنها به دست خودمان باشد. پیامبر این شرط را پذیرفت؛ زیرا هدف بت زدایی بود. به این ترتیب، قلعه طائف بدون خون ریزی به دست سپاه اسلام افتاد (1).

از امام صادق (علیه السلام) روایت است که در مسجد الحرام، ۳۶۰ بت وجود داشت که بعضی از آنها را به بعضی دیگر بسته بودند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) (کفی از ریگ از زمین برداشت و بر روی آنها پاشید و سپس این آیه را خواند: «جاء الحق و زهق الباطل إن الباطل كان زهوقاً حق آمد و باطل از بین رفت. همانا باطل، نابود شدنی است)» (اسرأ: ۸۱) پس همه آن بت ها از ناحیه صورت به زمین افتادند. آن گاه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) (دستور داد آنها را از مسجد بیرون ببرند و به دور اندازند (2).

واقعی در تاریخ خود می نویسد: «پیامبر و یارانش با شکوه هر چه تمام تر مشغول طواف بودند. آن حضرت در نخستین دور طواف، متوجه بت های بزرگی به نام هبل، اساف و نائله گردید که بالای در کعبه نصب کرده بودند. پیامبر با چوب بلند یا نیزه ای که در دست داشت، ضربه محکمی به آنها زد و آنها را به روی زمینی

افکند. آن گاه آیه «وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا» را خواند. بت بزرگ هُبل در برابر چشم مشرکان به دستور پیامبر شکسته شد. این بت بزرگی که سالیان دراز بر افکار مردم بت پرست، حکومت می کرد، در برابر دیدگانشان، چنین زبوانه، قطعه قطعه گردید. زُبیر به عنوان مسخره رو به ابوسفیان کرد و گفت: بت بزرگ «هُبَل» شکسته شد. ابوسفیان با کمال ناراحتی به زبیر گفت: دست بردار. اگر از بت (هُبَل) کاری ساخته بود، سرانجام کار ما این نبود. ابوسفیان نیز دریافته بود که مقدرات مردم به دست هُبل و بت های دیگر نیست(3).»

1. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۵۴۲.

2. الارشاد، ص ۶۳.

3. المغازی، ج ۲، ص ۸۳۳؛ برگرفته از: فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۷۲۸.

صفحه

۳۰۰

f

110

خرافه زدایی

در آن هنگام که محمد(صلی الله علیه وآله) دوران کودکی خود را نزد حلیمه سعیدیه، مادر رضاعی خود می گذراند، کمتر از پنج سال داشت. روزی به حلیمه سعیدیه فرمود: ای مادر! چرا دو نفر از برادرانم را (منظور فرزندان حلیمه بودند) در روز نمی بینم؟ حلیمه گفت: آنها روزها گوسفندها را به چراگاه می برند و اکنون در دشت هستند. محمد گفت: چرا مرا همراه آنها نمی فرستید؟ حلیمه پاسخ داد: آیا دوست داری همراه آنها به صحرا بروی؟ پیامبر گفت: آری.

بامداد روز بعد، حلیمه موی سر محمد(صلی الله علیه وآله) را شانه زد و خوش بو کرد و سرمه بر چشمانش کشید. یک عدد مهره یمانی نیز برای محافظت به گردنش آویخت. محمد(صلی الله علیه وآله) بی درنگ آن مهره را از گردن بیرون آورد و به کنار انداخت و به حلیمه فرمود: «مادر جان آرام باش این چیست؟ من خدایی دارم که مرا حفظ می کند (نه مهره یمانی(1)).»!

اسلام، دین دانش، آگاهی و معرفت است و واقع گرایی در ذات آن نهفته است. از این رو، نمی تواند با اوهام و خرافات هماهنگ باشد یا در برابر آن سکوت کند، بلکه اصولاً این مکتب، مبارزه با افکار خرافی و باطل را در رأس کار خود قرار می دهد. بر این اساس، پیامبر اسلام، آگاهی دادن به مردم و جذب آنان به سوی واقعیت ها را در دستور کار خویش قرار داده بود.

1. بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۳۹۲.

پیش از بعثت، خرافات بر سرزمین حجاز سایه افکنده بود. پیامبر گرامی اسلام تلاش کرد تا این اوهام و تاریکی‌ها را از دل و ذهن مردم پاک کند. برای نمونه، ایشان پسری از ماریه قبطیه به نام ابراهیم داشت. وی این پسر را بسیار دوست داشت تا اینکه در هجده ماهگی از دنیا رفت. حضرت متأثر شد و گریست و فرمود: دل می‌سوزد و اشک می‌ریزد. ای ابراهیم، ما به خاطر تو محزونیم، ولی هرگز چیزی برخلاف رضای پروردگار نمی‌گوییم. تمام مسلمانان نیز به خاطر اینکه غباری از حزن بر دل مبارک آن حضرت نشسته بود، ناراحت بودند.

به طور اتفاقی، همان روز خورشید گرفت. مسلمانان نیز پنداشتند که عالم بالا هم در غم حضرت رسول سوگمند است. این مطلب در میان مردم مدینه پیچید و زن و مرد یک زبان شدند و گفتند خورشید به سبب اندوهی که به پیامبر رسیده، گرفته است. گرچه این کار سبب شد که عقیده و ایمان مردم به پیامبر افزوده شود، ولی پیامبر که نمی‌خواست از نادانی مردم استفاده کند، بالای منبر رفت و فرمود: اینکه خورشید گرفت، به خاطر فرزند من نبود. خورشید و ماه گرفتگی دو نشانه از نشانه‌های الهی است (1).

f

امان دادن به دشمن

عبدالله بن زبیر می‌گوید: وقتی که مکه فتح شد، عکرمه (با توجه به اینکه رسول خدا) صلی الله علیه وآله (اعلام کرده بود او را هر جا یافتید، بکشید) به سوی یمن فرار کرد. همسر او ام حکیم، دختر حارث بن هشام، زن هوشیار و کاردانی بود. وی

1. اسیری در سیره نبوی، ص ۱۳۶.

به حضور رسول خدا) صلی الله علیه وآله (آمد و عرض کرد: پسر عمویم عکرمه، از ترس جاننش به سوی یمن فرار کرده است. از شما می‌خواهم به او امان بدهید. پیامبر مهربان درخواست او را پذیرفت و فرمود: عکرمه را به امان خدا امان دادم. هرکس او را دید، به او آسیبی نرساند.

همسرش خوشحال شد و برای جستجوی شوهرش، از مکه خارج شد. سرانجام او را در کرانه دریای تهمه پیدا کرد که می‌خواست از راه دریا فرار کند. همسرش او را طلبید و به او گفت: ای پسر عموی من! از نزد کسی که نیکوترین و بهترین مردم است و از همه بیشتر رعایت پیوند خویشاوندی می‌کند، آمده‌ام. خود را به هلاکت نرسان. برای تو امان گرفته‌ام و او به تو امان داده است. عکرمه با تعجب گفت: تو این کار مهم را

انجام داده ای؟ او گفت: آری. با پیامبر صحبت کردم و او به تو امان داد. عکرمة آرامش یافت و همراه همسرش به سوی مکه روانه شد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به اصحاب خود فرمود: عکرمة در حالی که مؤمن و مهاجر است، به سوی شما می آید. پدرش را فحش ندهید؛ زیرا فحش دادن به مرده، موجب ناراحتی زنده می شود.

عکرمة همراه همسرش به مکه وارد شد و همسرش در حالی که نقاب بر صورت افکنده بود، به در خانه پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) آمد و اجازه طلبید. پس به حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله) (شرف یاب شد و آمدن عکرمة را به آگاهی ایشان رساند. پیامبر فرمود: به او بگویند بیاید. عکرمة به خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: همسر من به من خبر داد که شما به من امان داده اید. پیامبر فرمود: او راست می گوید، تو در امان هستی. عکرمة همان دم گفت: گواهی می دهم به یکتایی و بی همتایی خدا و اینکه که تو بنده و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هستی. با کمال شرمندگی می گویم که تو نیکوترین و با وفاترین مردم

صفحه

۳۰۳

هستی و از شما می خواهم برای هر دشمنی که در گذشته بر تو روا داشتیم، از درگاه خدا برایم آمرزش بخواهی.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) (برای آمرزش گناهان عکرمة دعا کرد. آن گاه عکرمة به پیامبر عرض کرد: ای رسول خدا! هر فرماتی که داری به من بیاموز تا آن را انجام دهم. پیامبر فرمود: بگو گواهی به یکتایی خدا می دهم و گواهی می دهم که محمد بنده و رسول خداست و عهد ببندی که در راه خدا جهاد کنی. عکرمة گواهی داد و تصمیم گرفت که در راه اسلام جهاد کند. پس گفت: ای رسول خدا! هرگونه انفاقی که در راه شرک کرده یا در راه شرک جنگیده ام، دو برابر آن را در راه پیشرفت اسلام انجام خواهم داد. عکرمة از آن پس یک مسلمان حقیقی شد و در جهاد با دشمن کوشش فراوان داشت تا اینکه در زمان خلافت ابوبکر در درگیری با دشمن به شهادت رسید (1).

از سوی دیگر نوشته اند در جریان فتح مکه، عده ای از مشرکان به خانه ام هانی، خواهر علی (علیه السلام) پناهنده شدند. او نیز به آنها پناه داد. از جمله پناهندگان، دو نفر از آن ده نفر جنایت کارانی بودند که پیامبر دستور قتل آنها را صادر کرده و گفته بود هر جا آنها را یافتید، به قتل رسانید. حضرت علی (علیه السلام) (از پناهندگی آن دو نفر آگاه شد. پس در حالی که کاملاً مسلح بود و فقط چشمانش دیده می شد، به سوی خانه ام هانی رفت و فریاد زد: آنها را که پناه داده اید، بیرون کنید. جنایت کاران از ترس، لرزه بر اندامشان افتاد. ام هانی از خانه بیرون آمد، ولی علی (علیه السلام) (را که همه بدنش را پوشیده بود، نشناخت و گفت: ای بنده خدا! دختر عموی پیامبر و خواهر علی بن ابی طالب به چند نفر پناه و امان داده است. از خانه من درگذر.

[بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۱۴۳.]

صفحه

۳۰۴

علی (علیه السلام) (در این لحظه، کلاه خود را از سر برداشت. چشمان ام هانی به چهره برادرش افتاد که سال ها، حوادث روزگار میان آنها فاصله انداخته بود. قطره های اشک از چشمان ام هانی سرازیر شد و دست در گردن برادرش افکند. سپس گفت: من (پیش از آنکه تو را بشناسم) سوگند خورده بودم که نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) (از تو شکایت کنم. علی (علیه السلام) (فرمود: برو نزد پیامبر که در «اعلی الوادی» است و خود را از ذمه سوگند، آزاد کن.

ام هانی می گوید: به حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله) (رفتم. آن حضرت در خیمه ای غسل می کرد و فاطمه زهرا (علیها السلام) (لباسش را حاضر می کرد. وقتی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) (سخن مرا شنید،

فرمود: خوش آمدی ای ام هانی. جریان ملاقاتم را با علی(علیه السلام) به آن حضرت عرض کردم و پیامبر فرمود: آنان را که پناه دادی، مانعی ندارد. فاطمه زهرا(علیها السلام) به او فرمود: ای ام هانی! آمده ای از علی(علیه السلام) شکایت کنی که دشمنان خدا و دشمنان رسول خدا(صلی الله علیه وآله) را ترسانده است. پیامبر با قدردانی از تلاش علی(علیه السلام) برای او دعا کرد و امان ام هانی را نیز به خاطر مقامی که نزد علی(علیه السلام) داشت، محترم شمرد(1).

یکی دیگر از فراریان و جنایت کاران، عمیر بن وهب بود که به حضور پیامبر اعظم(صلی الله علیه وآله) آمد و درخواست عفو کرد. پیامبر او را بخشید و عماله خود را به عنوان نشانه امان به او داد. عمیر با همان عماله به شهر جدّه رفت و صفوان را که یکی دیگر از فراریان بود، با خود نزد پیامبر آورد. وقتی چشم پیامبر به صفوان افتاد، با کمال بزرگواری گفت: جان و مال تو محترم است، در صورتی که اسلام بیآوری. او دو ماه مهلت خواست. پیامبر چهار ماه به او مهلت داد و فرمود: این چهار ماه را به تو مهلت می دهم تا با کمال بصیرت، آیین اسلام را بپذیری. هنوز چهار ماه نشده بود که او اسلام آورد(2).

1. اعلام الوری، ص ۱۱۷.

2. کشف الغمه، ج ۱، ص ۲۹۱.

صفحه

۳۰۵

f

112

تألیف قلوب

هنگام تقسیم غنایم یکی از اصحاب عرض کرد: ای رسول خدا! به عیبینه و اقرع غنایم جنگی زیادی عطا کردی، ولی به جعیل بن سراقه چیزی ندادید؟ رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در پاسخ فرمود: سوگند به خدایی که جانم در دست قدرت اوست، اگر زمین پر از افرادی مثل عیبینه و اقرع باشد، من جعیل را از همه آنها محبوب تر و بهتر می دانم. اعطای غنایم به افرادی مثل عیبینه و اقرع برای جذب دل های آنها به سوی اسلام است، ولی جعیل را به اسلام خودش نگرستم و بر این اساس با او رفتار کردم(1).

سیره رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بر این بود که به سران قومی که تازه مسلمان شده بودند، از مال شخصی خود (خمس غنایم) بیشتر می داد تا دل های آنها را به سوی اسلام جلب کند که از آن افراد به عنوان «المؤلفه قلوبهم» (برای پیوند قلب های آنها با اسلام) یاد می شود. زراره می گوید: از امام باقر(علیه السلام) (درباره «المؤلفه قلوبهم») (توبه: ۶۱) پرسیدم. فرمود: آنها یکتاپرست بودند و رسالت محمد(صلی الله علیه وآله) را قبول داشتند، ولی در مورد احکامی که بر آن حضرت وارد شده است، در شک و تردید بودند. خداوند به پیامبرش فرمان داد تا با مال و عطایا، دل های آنها را جلب کند تا در راه اسلام نیرومند باشند و رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در جنگ حنین، فرمان خدا را در این مورد اجرا کرد(2).

1. کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۷۰.

مهربانی با اقلیت های مذهبی

مهرورزی پیامبر اعظم(صلي الله عليه وآله) (به تمامی انسان ها، چه مسلمان و چه کافر می رسید. با اینکه رهبر جامعه اسلامی بود، در برابر اقلیت های دینی، بسیار کوتاه می آمد. روزی شخص یهودی که از پیامبر اعظم(صلي الله عليه وآله) (طلبکار بود، طلبش را درخواست کرد. پیامبر فرمود: ندارم تا به تو بدهم. یهودی گفت: تا طلبم را ندهی، رهایت نمی کنم. پیامبر فرمود: در این صورت، من با تو (همین جا) می نشینم. پس همان جا نشست، چندان که نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا و نماز فردا را همان جا خواند، اصحاب آمدند و یهودی را تهدید کردند. پیامبر به آنان نگریست و فرمود: به او چه کار دارید؟ گفتند: ای رسول خدا! او تو را زندانی کرده است. فرمود: خداوند والا مرتبه مرا فرستاده تا بر غیر مسلمانی که با من پیمان بسته یا نبسته است، ستم روا دارم.

چون آفتاب بالا آمد، یهودی گفت: می خواستم شما را بیازمایم. گواهی می دهم خدایی جز الله نیست و محمد، بنده و فرستاده اوست. من نیمی از ثروت خویش را در راه خدا می دهم.

حضرت محمد(صلي الله عليه وآله) (می فرمود :

کسی که غیر مسلمانی را که با دولت اسلامی پیمان بسته است، بیازارد، من دشمن اویم و کسی را که من دشمنش باشم، در رستاخیز بر وی پیروز

خواهم شد. از نفرین ستم دیده بپرهیزید، گر چه کافر باشد؛ زیرا در برابر (رسیدن این نفرین به خداوند) مانعی نیست(1).

همچنین به همه مسلمانان هشدار می داد :

کسی که فردی از اقلیت های دینی را - که با دولت اسلامی پیمان بسته است - بکشد، بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد (2).

پیامبر اکرم(صلي الله عليه وآله) (همسایه ای یهودی داشت که بیمار شد. پس خود به عیادتش رفت (3). همچنین روزی یهودیان به دیدارش شتافتند و از دخترش فاطمه(علیها السلام) برای شرکت در عروسی خود دعوت کردند و گفتند: ما حق همسایگی داریم. از تو درخواست می کنیم دخترت را به خانه ما بفرستی تا عروسی ما با آمدن ایشان رونق گیرد. یهودیان بر این درخواست پای فشردند. پیامبر نیز با خواست آنها موافقت کرد و دخترش را به عروسی شان فرستاد(4).

آورده اند روزي زيد پسر سعنه، يکي از دانشمندان يهود مدینه براي گرفتن طلبي که از حضرت داشت، نزد ایشان آمد. پس عباي حضرت را گرفت و با تندي به او گفت: شما فرزندان عبدالمطلب، همواره در پرداخت وام خود تأخير مي کنيد. عمر بر او بانگ زد. پيامبر لبخندي زد و فرمود: اي عمر! من و او به چيز ديگري نياز منديم. به من بگو خوش حساب باش و به او بگو با مهرباني طلبش را بخواهد. سپس فرمود: هنوز سه روز از مهلتي که بين ما بوده، باقي است. بعد به عمر فرمود تا طلب وي را بدهد و چون او را ترسانده

1. کنز العمال، ج ۳، ص ۵۰۰.

2. جامع الصغير، ج ۲، ص ۸۹۶.

3. هنام گلهاي بهاري، ص ۱۸۴؛ برگرفته از: المصنف، ج ۶، ص ۳۱۴.

4. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۰.

صفحه

۳۰۸

است، اندکي هم افزون بر طلب بپردازد. همين رفتار سبب شد اين دانشمند يهودي مسلمان شود(1).

يکي از بزرگان قبيله کنده هم مي گويد: نزد علي(عليه السلام) بوديم. اسقف نجران نزد حضرت آمد. امام خود را جابه جا کرد و جايي براي نشستن وي آماده ساخت. يکي از حاضران گفت: آيا براي مردي مسيحي چنين مي کنی؟ امام فرمود: در زمان رسول خدا(صلي الله عليه وآله) وقتي که آنان خدمت حضرت مي رسيدند، او با آنها چنين رفتار مي کرد(2).

f

114

مشکل گشايي

علي بن ابي طالب(عليه السلام) از طرف پيامبر اکرم(صلي الله عليه وآله) مأمور شد به بازار برود و پيراهن براي ايشان بخرد. رفت و پيراهني به دوازده درهم خريد و آورد. رسول اکرم(صلي الله عليه وآله) پرسيد: اين را به چه مبلغ خريدي؟ حضرت فرمود: دوازده درهم. پيامبر فرمود: اين را چندان دوست ندارم. پيراهني ارزان تر از اين مي خواهم. آيا فروشنده حاضر است پس بگيرد؟ علي گفت: نمي دانم يا رسول الله! پيامبر فرمود: برو ببين حاضر مي شود پس بگيرد.

علي(عليه السلام) پيراهن را با خود برداشت و به بازار برگشت و به فروشنده فرمود: پيامبر خدا پيراهني ارزان تر از اين مي خواهد. آيا حاضري پول ما را بدهي و

1. سنن کبري، ج ۶، ص ۵۲.

اين پيراهن را پس بگيري؟ فروشنده قبول كرد. (علي) عليه السلام (نيز پول را گرفت و نزد حضرت آورد. آن گاه رسول اكرم) صلي الله عليه وآله (و علي) عليه السلام (با هم به طرف بازار راه افتادند.

در ميانه راه چشم پيامبر به كنيزكي افتاد كه گريه مي كرد. نزديك رفت و از كنيزك پرسيد: چرا گريه مي كني؟ او گفت: اهل خانه به من چهار درهم دادند و مرا براي خريد به بازار فرستادند. نمي دانم چطور شد پول ها گم شد. اکنون جرئت نمي كنم به خانه برگردم. رسول اكرم) صلي الله عليه وآله (چهار درهم از آن دوازده درهم را به كنيزك داد و فرمود: هر چه مي خواستي بخري بخر و به خانه برگرد. خودش به طرف بازار رفت و جامه اي به چهار درهم خريد. در بازگشت، برهنه اي راديد. پس جامه را به او بخشيد. دگر باره به بازار رفت و جامه اي ديگر خريد و به سوي خانه به راه افتاد. در بين راه همان كنيزك راديد كه حيران و نگران و اندوهگين نشسته است. فرمود: چرا به خانه نرفتي؟ گفت: يا رسول الله! خيلي دير شده است. مي ترسم مرا بزنند كه چرا اين قدر دير كردي! پيامبر فرمود: بيا باهم برويم. خانه تان را به من نشان بده. من وساطت مي كنم كه مزاحم تو نشوند.

رسول اكرم) صلي الله عليه وآله (به اتفاق كنيزك به راه افتاد. همين كه به پشت در خانه رسيدند، كنيزك گفت: همين خانه است. رسول اكرم) صلي الله عليه وآله (از پشت در با آواز بلند گفت: اي اهل خانه سلام عليكم. جوابي شنيده نشد. بار دوم سلام كرد، جوابي نيامد. سومين بار سلام كرد. جواب دادند. السلام عليك يا رسول الله و رحمة الله و بركاتة. پيامبر فرمود: چرا اول جواب نداديد؟ آيا صداي مرا

نمي شنيديد؟ گفتند: چرا، همان بار اول شنيديم و تشخيص داديم كه شماييد! پيامبر فرمود: پس علت تاخير چه بود؟ گفتند: يا رسول الله! خوشمان مي آمد سلام شما را مكرر بشنويم. سلام شما براي خانه ما فيض و برکت و سلامت است.

رسول الله) صلي الله عليه وآله (فرمود: اين كنيزك شما دير کرده، من اينجا آمدم از شما خواهش كنم او را بازخواست نكنيد. آنان گفتند: يا رسول الله! به خاطر مقدم گرامي شما اين كنيز از همين ساعت آزاد است. پيامبر فرمود: خدا را شكر، چه دوازده درهم پريركتي بود؛ برهنه را پوشاند و يك برده را آزاد كرد(1).

پيامبر گرامي اسلام مي فرمايد :

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ عَبِيداً مِنْ خَلْقِهِ لِحَوَائِجِ النَّاسِ يَرْعُبُونَ فِي الْمَعْرُوفِ وَيَعُدُّونَ الْجُودَ مَجْداً وَاللَّهُ يُحِبُّ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ(2).

خداوند از بندگان خویش مردمی را بیافریند که نیاز دیگر مردم را برآورند، ایشان شیفته احسانند و گشاده دستی را بزرگواری می شمارند و خدا خوی های نیک را دوست دارد.

در جایی دیگر می فرماید :

إِنَّ لِلَّهِ عِبَاداً يَفْرَعُ إِلَيْهِمُ النَّاسُ فِي حَوَائِجِهِمْ أَوْلَيْكَ هُمُ الْأَمْثُونَ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ(3).

خداوند بندگان دارد که مردم برای رفع نیازمندی های خود بدانان پناه برند. آنان همان کسانی هستند که روز رستاخیز از عذاب خدا درامانند.

1. مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۱۸، صص ۳۶۹-۳۷۱.

2. تحف العقول، ص ۵۲.

3. همان.

صفحه

۳۱۱

واپسین کلام

رفتار رسول اعظم(صلی الله علیه وآله) (به توصیف امام حسن و امام حسین) علیه السلام)

شیخ صدوق(رحمه الله) (در معانی الاخبار از امام حسن و امام حسین) علیهم السلام (نقل می کند که رفتار و اخلاق رسول خدا) صلی الله علیه وآله (چنین بود:

* با غصه ها، قرین بود و همواره متفکر به نظر می رسید.

* بیشتر اوقات ساکت بود و جز به هنگام ضرورت سخن نمی گفت.

* هنگام سخن گفتن در آغاز و پایان، به آرامی، لب به سخن می گشود.

* کلامش، کوتاه و جامع و خالی از تفصیل بی جا و رساننده مقصود بود.

* در راه رفتن، قدم هایش را از زمین بلند می کرد و به آرامی و باوقار راه می رفت.

* تند می رفت مانند کسی که بر زمین سرایشیب راه می رود.

* چون به جانبی نگاه می کرد، با تمام بدن متوجه می شد.

* چشم ها افتاده بود و به سوی زمین بیشتر نگاه می کرد تا به آسمان.

* به کسی خیره نمی شد، بلکه نگاه کردنش، لحظه ای بیش نبود.

* هر که را می دید، ابتدا سلام می کرد.

* نعمت در نظرش بزرگ می نمود، اگر چه ناچیز باشد.

* هیچ نعمتی را نکوهش نمی کرد.

* دنیا و ناملازمات آن هرگز او را به خشم نمی آورد.

* اگر حقی پای مال می شد، از شدت خشم، کسی را نمی شناخت و از هیچ چیز پروا نداشت تا آنکه حق را یاری کند.

صفحه

۳۱۲

* هنگام اشاره، به تمام دست اشاره می‌کرد.

* چون از مطلبي تعجب می‌کرد، دست‌ها را پشت و رو می‌کرد.

* هنگام صحبت کردن، دست‌ها را به هم وصل می‌کرد و انگشت ابهام دست چپ را به کف دست راست می‌زد.

* بیشتر خنده‌های آن حضرت لبخند بود.

* با مردم انس می‌گرفت و آنان را از خود دور نمی‌کرد و حالشان را جویا می‌شد.

* بزرگ هر قومی را گرامی می‌داشت و او را بر قومش حاکم می‌کرد.

* همیشه از مردم حذر می‌کرد و خود را می‌پایید، بدون آنکه صورت از آنان بگرداند و بدخلقی کند.

* هر کار نیکی را تحسین و تقویت می‌کرد.

* از یاران خود تفقد می‌کرد.

* از کار مردم غفلت نمی‌کرد، مبادا آنان منحرف شوند.

* درباره حق کوتاهی نداشت و از آن هم تجاوز نمی‌کرد.

* اطرافیان آن حضرت، نیکان مردم بودند. برترین آنان نزد ایشان، کسانی بودند که مردم را بیشتر نصیحت کنند و بزرگترینشان کسانی بودند که درباره برادر دینی بیشتر مواسات و خیرخواهی داشت.

* در هیچ مجلسی نمی‌نشست و بر نمی‌خاست، مگر به یاد خدا.

* در مجالس، جای مخصوصی برای خود انتخاب نمی‌کرد و از این کار نهی می‌فرمود.

صفحه

۳۱۳

* وقتی به جمعیتی می‌پیوست، هر جا که خالی بود، می‌نشست و اصحاب را به این کار دستور می‌داد.

* حق هر یک از اهل مجلس را ادا می‌کرد و کسی احساس نمی‌کرد که دیگری پیش آن حضرت از او محترم‌تر است.

* با هر کس که می‌نشست، آن قدر صبر می‌کرد تا خود آن شخص برخیزد.

* مجلس ایشان، مجلس حلم و حیا و صداقت و امانت بود و در آن آوازه‌ها بلند نمی‌شد و حرمت مردم هتک نمی‌شد. اگر لغزشی سر می‌زد، جای دیگر گفته نمی‌شد.

* کسی را زیاد مدح نمی‌کرد و از چیزی که به آن رغبت و میل نداشت، غفلت می‌ورزید.

* از سه چیز پرهیز می‌کرد: جدال، پر حرفی و گفتن مطالب بی‌فایده.

* نسبت به مردم از سه چیز پرهیز می‌کرد: هرگز کسی را سرزنش نمی‌کرد؛ از او عیب نمی‌گرفت؛ لغزش و عیب‌های مردم را جستجو نمی‌کرد.

*سخن نمي گفت، مگر در جايي که اميد ثواب در آن داشت.

*اگر اهل مجلس از چيزي به خنده مي افتادند، وي نيز مي خنديد و از آنچه تعجب مي کردند، تعجب مي کرد.

*بر بي ادبي شخص غريب در پرسش و گفتار صبر مي کرد.

*هرگز ثنائي کسي را نمي پذيرفت، مگر اينکه ثنائي به عنوان تشکر از آن حضرت باشد.

صفحه

۳۱۴

*سخن هيچ کس را نمي برديد، مگر آنکه از حد مشروع تجاوز کند. در آن صورت، با نهي کردن يا با برخاستن، سخن او را قطع مي کرد(1).

رفتار رسول اعظم(صلي الله عليه وآله) به توصيف امام خميني(رحمه الله)

در پايان، نوشتار را با مقصد پيامبران از منظر امام خميني(رحمه الله) مي بنديم؛ همو که نمونه اي روشن از اخلاق نبوي در جهان معاصر بود و در انتها نيز با ديده نگاه دانشمندان غربي، شيرازه کار را مي بنديم.

تزکيه نفس

توجه کنيد که بعثت براي چه بوده است، انگيزه بعثت چه بوده است و اگر کسي تخلف کند از انگيزه بعثت، چه خواهد شد. انگيزه بعثت، تزکيه نفس بوده است و تزکيه نفس به اين است که خودخواهي ها برود، دنياطلبي ها برود و به جاي همه، خدا بنشيند. انگيزه بعثت اين است که حکومت خدا در دل هاي بشر حکومت کند. تا اينکه در جامعه هاي بشري هم حکومت کند (2).

مکارم اخلاق و تقوا

بايد مردم را آشنا کرد با آن چيزي که انبيا براي آن آمده اند. براي مکارم اخلاق، همه انبيا آمده اند: «بعثت لاتمم مکارم الاخلاق؛ انبيا براي تقوا و آدم سازي آمده اند (3)».

1. معاني الاخبار، ص ۸۳.

2. صحيفه نور، سخنراني ۱۳۶۰/۴/۱۱.

3. همان، ۱۳۶۱/۱۰/۵.

صفحه

۳۱۵

انسان سازي

آن چیزی که مطرح است پیش انبیا، انسان است. آن چیز، چیز دیگری نیست. انسان مطرح است پیش انبیا. همه چیز باید به صورت انسان درآید. می خواهند انسان درست کنند. انسان که درست شد، همه چیز درست می شود(1).

نشان دادن راه، از ظلمت به نور

خودتان را تبع تعلیمات انبیا کنید. مبدأ این است. از اینجا باید رفت. راه را نشان داده اند. ماها راه را نمی دانیم، آنها راه را می دانند. طبیعت و راه سلامت را می دانند و راه سلامت را هم گفته اند. بخواهید سالم باشید، باید از این راه بروید. انبیا آمده اند مردم را از این دنیا و این ظلمت ها بیرون بکشند و به مبدأ نور برسانند. مبدأ نور، نه انوار. از این طرف، ظلمت است و از آن طرف، نور. نور مطلق می خواهند آن را فانی کنند در نور مطلق. این قطره ها را در دریا فانی کنند. تمام انبیا برای همین آمده اند (2).

قرآن کریم یک سفره ای است که خدای تبارک و تعالی به وسیله پیامبر اکرم(صلي الله عليه وآله) در بین بشر گسترده است که تمام بشر از آن هریک به مقدار استعداد خودش استفاده کنند. پس انگیزه بعثت، نزول وحی است و نزول

1. همان، ۱۳۵۸/۳/۱۶.

2. تفسیر سوره حمد، امام خمینی(رحمه الله)، جلسه دوم.

صفحه

۳۱۶

قرآن است و انگیزه تلاوت قرآن بر بشر این است که تزکیه پیدا کنند و نفوس مصفا بشوند، از این ظلماتی که در آنها موجود است(1).

پیامبر(صلي الله عليه وآله) (از نگاه چند تن از اندیشمندان غربی

زندگی درخشان رسول گرامی اسلام از آغاز تا پایان به ویژه در عصر ۲۳ ساله نبوت، گنجینه ارزشمند اخلاق فرهنگی، سیاسی و اجتماعی است که در تاریخ بشر، مثل و مانندی ندارد. اکنون گفتار چند تن از اندیشمندان جهان را درباره زندگانی حضرت محمد(صلي الله عليه وآله) (می آوریم؛ چون به گفته حضرت مولانا:

خوش تر آن باشد که وصف دلبران *** گفته آید در حدیث دیگران

(ولتر 1694) - (۱۷۷۹ م.) دانشمند و نویسنده مشهور فرانسوی می نویسد :

محمد بی گمان مردی بسیار بزرگ بود و مردانی بزرگ را نیز در دامن فضل و کمال خویش پرورش داد. او قانون گذاری خردمند، جهان گشایی توانا، رهبری دادگستر، پیامبری پاک و پارسا بود و بزرگ ترین انقلاب های روی زمین را پدید آورد... دین محمد هرگز تمایلات شهوانی را رواج نداد. محمد قانون گذاری خردمند بود که می خواست بشریت را از بدبختی و جهل و فساد رهایی بخشد. او تأمین منافع همه مردم روی زمین از زن و مرد، کوچک و بزرگ، خردمند و بی خرد، سیاه و سفید، زرد و سرخ را در نظر گرفت(2).

1. صحیفه نور، سخنرانی ۱۳۶۰/۳/۱۱.

2. کلیات ولتر، ج ۲۴، صص ۵۳۴ - ۵۵۵.

صفحه

۳۱۷

جرج برنارد شو (1856- ۱۹۵۰ م.) نویسنده و اندیشمند مشهور انگلیسی می نویسد :

آیین محمد به خاطر خصلت حیات بخشش، تنها آیینی است که استعداد آن را دارد تا تمام دگرگونی های عالم وجود را در خود جذب و با مقتضیات هر عصر و زمانی تطبیق کند. من زندگی محمد را بررسی کرده ام. او مرد عجیبی است. وضع و مقام او بالاتر از آن است که ضد مسیح باشد. او باید به عنوان نجات دهنده بشریت، شناخته شود. به عقیده من، اگر مردی مانند او، زمام رهبری سراسر جهان جدید را به دست بگیرد، توفیق آن را می یابد که مسائل و حوادث جهان جدید را با شیوه جامعی که موجب تأمین صلح و سلم و سعادت جهان است، حل کند. به نظر من، آیین محمد برای فردای اروپا قابل قبول است؛ چنان که برای امروز آن نیز قابل قبول است (1).

توماس کار لایل (1795- ۱۸۸۱ م.) فیلسوف و دانشمند مشهور انگلیسی در کتاب قهرمانان می نویسد:

زندگی محمد بر مبنای اصول حکیمانه ای بود که هر اندیشمند باید از آن پیروی کند و در این صورت، به صراط مستقیم هدایت گام نهاده است. او پیامبر بر حق است و از سوی خداوند توانا و دانا آمده است. بعضی از مسیحیان با وارد کردن این اتهام که محمد، آیین خود را با شمشیر و سرنیزه رواج داد، می خواهند به آیین محمد ضربه بزنند. این اتهام، نسبتی

1. علی دوانی، پیامبر اسلام از نظر دانشمندان شرق و غرب، ص ۱۵۶.

صفحه

۳۱۸

بسیار دور از حقیقت است؛ زیرا صاحبان این اتهام باید درست ببینند نیرویی که این شمشیر را از نیام بیرون کشید و برق آن را بر فراز قله کوه های فرانسه، اسپانیا و کنگره های تاق مداین تا سمرقند و روی اهرام مصر در دست کسانی مانند موسی بن نصیر و طارق بن زیاد، یعنی فاتحان بزرگ، آشکار ساخت، کدام نیرو بود! بدون شک، آن نیرو، آیین (پر محتوا و سازنده) محمد بود، نه زور شمشیر. به نظر من، حق وجود خود را به هر وسیله که باشد، آشکار خواهد ساخت (1).

1. همان، صص ۷۲، ۷۳ و ۷۸.

صفحه

۳۱۹

1. ابن ابي الحديد المعتزلي، عز الدين بن هبة الله، شرح نهج البلاغه، تحقيق: محمد ابو الفضل ابراهيم، مصر، دار احياء الكتب العربيه، چاپ اول، ۱۳۷۸ هـ.ق.
2. ابن اثير جزري، عز الدين، اسد الغابه في معرفة الصحابه، بيروت، دار المعرفة، بي تا.
3. ابن اثير، عز الدين ابي الحسن علي بن محمد، كامل في التاريخ، بيروت، دار صادر، ۱۳۸۵ هـ.ق.
4. ابن بابويه قمي (شيخ صدوق)، ابو جعفر محمد بن علي بن حسين، خصال، تهران، مكتبة صدوق، ۱۳۸۹ هـ.ق.
5. _____، علل الشرايع، بي جا، مكتبة حيدريه، ۱۳۸۶، هـ.ق.
6. _____، عيون اخبار الرضا، تحقيق: شيخ حسين اعلمي، بيروت، مؤسسه الاعلمي للمطبوعات، چاپ اول، بي تا.
7. _____، معاني الاخبار، تحقيق: علي اكبر غفاري، بي جا، انتشارات اسلامي، ۱۳۶۱.
8. _____، من لايحضره الفقيه، تصحيح و تعليقه: علي اكبر غفاري قم، منشورات جماعة المدرسين، چاپ دوم، بي تا.
9. ابن حنبل، احمد بن محمد، المسند، بيروت، دار الفكر، ۱۳۶۸ هـ.ق.

10. ابن حيون، نعمان بن محمد، دعائم الاسلام و ذكر الحلال و الحرام و القضايا و الاحكام، تحقيق: آصف بن علي اصغر فيضي، قاهره، دار المعارف، ۱۳۸۹ هـ.ق.
11. ابن شعبه حرّاني، ابو محمد الحسن بن علي بن الحسين، تحف العقول عن آل الرسول، قم، مكتبه بصيرتي، ۱۳۹۴ هـ.ق.
12. ابن شهر آشوب، ابو جعفر محمد بن علي، مناقب آل ابي طالب، بيروت، دار الاضواء، ۱۴۰۵ هـ.ق.
13. ابن طاووس، سيد رضي الدين علي بن موسي بن جعفر، اقبال الاعمال، محقق: جواد القيومي الاصفهاني، مكتب الاعلام الاسلامي، چاپ اول، ۱۴۱۴ هـ.ق.
14. ابن عبدالبر، يوسف بن عبدالله، الاستيعاب، تحقيق: علي محمد البجاوي، قاهره، مكتبة نهضة مصر، ۱۳۳۶ هـ.ق.

15. ابن كثير، اسماعيل، سيرة النبويه، تحقيق: مصطفى عبدالواحد، بيروت، دارالمعرفة، ١٣٩٣ هـ . ق.
16. ابن كثير دمشقي، ابوالفداء اسماعيل بن عمر، السيرة النبويه، تصحيح: احمد عبدالشافي، بيروت، دارالكتب العلمية، بي تا.
17. _____، شمائل الرسول، شرح و تحقيق: مصطفى عبدالواحد، بيروت، دارالرائد العربي، ١٤٠٧ هـ . ق.
18. ابن هشام، ابومحمد عبدالملك، السيرة النبويه، مصر، قاهره، ١٣٥٥ هـ . ق.
19. _____، سيرة ابن هشام (سيرة النبي) تحقيق: محمد محي الدين عبدالحميد، بيروت، دارالفكر.
20. ابني السني، ابوبكر، عمل اليوم و الليلة، سلوك النبي(صلي الله عليه وآله) مع ربه، تحقيق: عبدالقادر احمد عطاء، بيروت، دار ابن زيدون، ١٤٠٧ هـ . ق.
21. ابوي داود سجستاني، سليمان بن اشعث، سنن ابوي داود، بيروت، دارالفكر، ١٤١٤ هـ . ق.

صفحه

٣٢١

22. ابوي يعقوب، احمد، تاريخ يعقوبي، ترجمه: محمد ابراهيم آيتي، شركت انتشارات علمي و فرهنگي، چاپ ششم، ١٣٧١ .
23. احسائي، ابن ابوي جمهور، عوالي اللئالي، تحقيق: سيد مرعشي و شيخ مجتبي عراقي، بي نا، چاپ اول، ١٤٠٣ هـ . ق.
24. احمددي، حبيب الله، رسول الله(صلي الله عليه وآله) (الگوي زندگي، قم، انتشارات فاطيما، چاپ سوم، ١٣٨١ .
25. اربلي، ابوالحسن علي بن عيسي، كشف الغمه في معرفة الاثمه، تبريز، مكتبه بني هاشم، ١٣٨١ هـ . ق.
26. اقبال لاهوري، محمد، كلييات اشعار فارسي، با مقدمه: احمد سروش، تهران، كتاب خانه سنائي، ١٣٤٣ .
27. القشيري النيشابوري، ابوالحسين مسلم بن الحجاج، صحيح مسلم بشرح النووي، بيروت، دار الكتاب العربي، ١٤٠٧ هـ . ق.
28. المسعودي، علي بن الحسين، التنبيه و الاشراف، قاهره، دارالصاوي، ١٣٥٧ هـ . ق.
29. امام جعفر صادق(عليه السلام)، مصباح الشريعه و مفتاح الحقيقه، بيروت، مؤسسه الاعلمي للمطبوعات، ١٤٠٠ هـ . ق.
30. بحراني، سيدهاشم، حلية الابرار، تحقيق: غلام رضا مولانا بحراني، مؤسسة المعارف الاسلاميه، چاپ اول، ١٤١١ هـ . ق.
31. بريقي، ابوجعفر، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، به اهتمام: جمال الدين حسيني محدث، تهران، دارالكتب الاسلاميه، ١٣٧٠ هـ . ق.

32. بصري، ابن سعد، طبقات، بيروت، دارالکتب العلميه، ۱۴۱۰ هـ. ق.

33. بلخي، جلال الدين محمد، کلیات دیوان شمس تبریزی، مقدمه: بدیع الزمان فروزان فر، تصحیح و حواشی: م. درویش، تهران، سازمان انتشارات جاویدان علمی، ۱۳۴۶.

صفحه

۳۲۲

34. بی آزار شیرازی، عبدالکریم، اخلاق پیامبر (داستان زندگی پیامبر)، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۶۶.

35. پور امینی، محمد باقر، جوان در چشم و دل پیامبر، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چاپ دوم، ۱۳۸۲.

36. حداد، احمد بن عبدالعزیز بن قاسم، اخلاق النبی فی القرآن و السنه، بیروت، دارالغرب الاسلامی، چاپ اول، ۱۹۹۶ م.

37. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، تهران، دارالمکتب الاسلامیه، ۱۳۶۶.

38. حسینی دشتی، مصطفی، معارف و معاریف، قم، دانش، ۱۳۷۶.

39. حسینی شیرازی، سید محمد، پرتویی از مکتب پیامبر و امیر مؤمنان، ترجمه: محمدباقر خانی، قم، چاپ شهید، ۱۳۷۹.

40. حکیم، سید محمد تقی، پیام پیامبر، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ پنجم، ۱۳۷۴.

41. حویزی، عبد علی بن جمعه، نور الثقلین، قم، انتشارات اسماعیلیان، ۱۳۷۳.

42. خرشاهی، بهاءالدین و مسعود انصاری، (ترجمه پیام پیامبر، تهران، نشر حاجی، ۱۳۷۶).

43. خوند میر، حبیب السیر، تهران، کتاب خانه خیام، ۱۳۳۳.

44. دل شاد تهرانی، مصطفی، سیره نبوی (منطق عملی، دفتر اول و دوم)، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۲.

45. سراج الدین، عبدالله، سیدنا محمد رسول الله صلی الله علیه و آله (شمائله الحمیده، خصاله المجیده)، حلب، مکتبه دار الفلاح، چاپ ششم، ۱۴۱۰ هـ. ق.

46. سعیدی، غلام رضا، داستان هایی از زندگی پیغمبر ما، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۹.

47. سهراب پور، همت، الگویی کامل (نگاهی به سیره اخلاقی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله)، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۳۷۸.

صفحه

۳۲۳

48. سعیدی، حسین، همنام گل های بهاری، قم، نسیم اندیشه، ۱۳۸۳.

49. سيوطي، جلال الدين، الجامع الصغير في الاحاديث البشير النذير، بيروت، دار الفكر، چاپ دوم، ۱۴۱۰ هـ .ق.

50. _____، الدر المنثور في التفسير بالمأثور، قم، مكتبة المرعشي النجفي، ۱۴۰۴ هـ .ق.

51. شافعي طبري، احمد بن عبدالله، ذخائر العقبي، بيروت، مؤسسه الوفاء، ۱۳۵۶ هـ .ق.

52. شعيري، محمد بن محمد، جامع الاخبار، تحقيق: حسن مصطفوي، تهران، مركز نشر كتاب، ۱۳۸۲ هـ .ق.

53. شمس الدين، سيد مهدي، اخلاق اسلامي در برخورد هاي اجتماعي، قم، انتشارات شفق، چاپ چهارم، ۱۳۷۳.

54. صدر بلاغي، پيامبر رحمت، تهران، انتشارات حسينييه ارشاد، ۱۳۵۹.

55. طباطبائي، سيد محمد حسين، الميزان في تفسير القرآن، قم، دار الكتاب الاسلامي، ۱۳۹۳ هـ .ق.

56. _____، سنن النبي، محمد هادي فقهي، قم، مؤسسه النشر الاسلامي، چاپ دوم، ۱۴۲۲ هـ .ق.

57. _____، سيره نبوي، (ترجمه كتاب سنن النبي)، ترجمه: سيد محمد رضا غياثي كرمانى، قم، پاسدار اسلام، چاپ دوم، ۱۳۸۴.

58. طبرسي، ابو الفضل علي بن ابي نصر رضي الدين، مشكاة الانوار في غرر الاخبار، بيروت، مؤسسه النور للمطبوعات، چاپ دوم، بي تا.

59. طبرسي، ابو منصور احمد بن علي بن ابي طالب، الاحتجاج علي اهل اللجاج، مشهد، نشر المرتضي، ۱۴۰۳ هـ .ق.

60. طبرسي، فضل بن حسن، اعلام الوري باعلام الهدى، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۳۷۵.

61. _____، مكارم الاخلاق، بيروت، مؤسسه الاعلمي للمطبوعات، ۱۳۹۲ هـ .ق.

صفحه

۳۲۴

62. طبري، ابوجعفر محمد بن جرير، تاريخ الامم و الملوك، بيروت، مؤسسه الاعلمي، ۱۳۶۱.

63. طوسي، ابو جعفر محمد بن حسن، امالي، تهران، چاپ سنگي، ۱۳۱۳ هـ .ق.

64. _____، تهذيب الاحكام، تحقيق: سيد حسن خراساني، تصحيح: شيخ محمد آخوندي، دار الكتب اسلاميه، چاپ چهارم، ۱۳۶۵.

65. _____، تهذيب الاحكام، تهران، بي تا، ۱۴۱۷ هـ .ق.

66. طوسي، محمد بن الحسن، الامالي، تحقيق: قسم الدراسات الاسلاميه مؤسسه البعثه، دار الثقافه، چاپ اول، ۱۴۱۴ هـ .ق.

67. عاملي، سيد جعفر مرتضي، الصحيح من سيرة النبي الاعظم، قم، بي تا، ۱۴۰۰ هـ .ق.

68. _____ ، وسائل الشيعة الي تحصيل مسائل الشريعة، به تصحيح و تحقيق و تذييل: عبدالرحيم رباني شيرازي، بيروت، دار الاحياء التراث العربي، بي تا.

69. غزالي، ابو حامد محمد بن محمد، احياء علوم الدين، زير نظر: عبدالعزيز عز الدين السيروان، بيروت، دار القلم، بي تا.

70. فاطمي، سيد احمد، به سوي سعادت، تدوين: سيد مير احمد فقيه ني ريزي، بي جا، دار الهدى، چاپ اول، ۱۳۷۹.

71. فيض كاشاني، ملا محسن، محجة البيضاء في تهذيب الاحياء، تصحيح و تعليقه: علي اكبر غفاري، بي جا، دفتر انتشارات اسلامي، چاپ دوم، بي تا.

72. قاضي عياض، ابو الفضل عياض بن موسي بن عياض، الشفاء بتعريف حقوق المصطفي، تحقيق: علي محمد البجاوي، بيروت، دار الكتب العربي، بي تا.

73. قرشي، باقر شريف، العمل و حقوق العامل في الاسلام، بيروت، دار التعارف للمطبوعات، چاپ چهارم، ۱۳۹۹ هـ. ق.

74. قضاعي، محمد بن سلامه، مسند الشهاب، تحقيق: مجدي عبدالحميد سلفي، بيروت، مؤسسة الرساله، چاپ اول، ۱۴۰۵ هـ. ق.

صفحه

۳۲۵

75. قمي، شيخ عباس، انوار البهيه في تواريخ الحج الالهيه، تقديم و تعليق: محمد كاظم خراساني (شانه چي) بيروت، دار الاضواء، ۱۴۰۴ هـ. ق.

76. _____ ، سفينة البحار و مدينة الحكم و الآثار، قم، مؤسسه انتشارات فراهاني، ۱۳۷۳.

77. _____ ، كحل البصر في سيرة سيد البشر، قم، انتشارات الرسول المصطفي، ۱۴۰۴ هـ. ق.

78. _____ ، منتهي الامال، قم، انتشارات هجرت، چاپ ششم، ۱۳۷۱.

79. كريمي نيا، محمد علي، الكوهاي تربيت كودكان و نوجوانان، قم، ناشر مؤلف، ۱۳۷۵.

80. كليني، ابو جعفر محمد بن يعقوب، الكافي، تصحيح و تعليق: علي اكبر غفاري، تهران، دار الكتب الاسلاميه، ۱۳۸۸ هـ. ق.

81. گروهی از نویسندگان، الموسوعة العربية الميسرة، قاهره، دار القلم و مؤسسه فرانكلين، ۱۹۶۵ م.

82. مبرّد، ابو العباس محمد بن فريد النحوي، الكامل في اللغة و الادب و النحو و التصريف، تحقيق: زكي مبارك و احمد محمد شاکر، قاهره، مطبعة الحلبي، چاپ اول، ۱۳۵۶ هـ. ق.

83. مجلسي، محمد باقر، بحار الانوار، الجامعة لعلوم الائمة الاطهار، بيروت، دار احياء التراث العربي، ۱۴۰۳ هـ. ق.

84. _____ ، بحار الانوار، بيروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ هـ. ق.

85. محدثي، جواد، هم گام با رسول) آشنایي با سيره اخلاقي و رفتاري پیامبر خدا)، قم، پويشگر، چاپ اول، ۱۳۸۴.

86. محمدي اشتهاردي، محمد، داستان هاي شنيدني از فتح مکه و جنگ حنين، قم، دفتر انتشارات اسلامي، ۱۳۶۸ هـ. ق.

صفحه

۳۲۶

87. محمدي ري شهري، محمد، ميزان الحکمه، قم، دفتر تبليغات اسلامي، ۱۳۶۲ هـ. ق.

88. محمودي، محمد باقر، نهج السعاده في مستدرک نهج البلاغه، بيروت، مؤسسه الاعلمي للمطبوعات، ۱۳۸۶ هـ. ق.

89. مسعود بن عيسي، تنبيه الخواطر و نزهه النواظر (مجموعه ورام)، بيروت، دارالتعارف، ۱۳۶۸.

90. مسعودي، مروج الذهب، مصر، المكتبه التجارويه الكبرى، چاپ سوم، ۱۳۷۷ هـ. ق.

91. مطهري، مرتضي، گفتار هاي معنوي، انتشارات صدرا، ۱۳۷۲.

92. مفيد، محمد بن نعمان بغدادي، الارشاد في معرفة حج الله علي العباد، بيروت، مؤسسه الاعلمي للمطبوعات، ۱۳۹۹ هـ. ق.

93. مکارم شيرازي، ناصر (و جمعي از نويسندگان)، تفسير نمونه، تهران، دارالکتب الاسلاميه، ۱۳۷۲.

94. مكي العاملي، محمد بن جمال الدين، منية المرید في آداب المفيد و المستفيد، گردآوری: سيد احمد حسيني، قم، مجمع الذخائر الاسلاميه، ۱۴۰۲ هـ. ق.

95. مناوي، محمد عبد الرؤوف، فيض القدير (شرح الجامع الصغير)، تحقيق: احمد عبدالسلام، بيروت، دارالکتب العلميه، چاپ اول، ۱۴۱۵ هـ. ق.

96. موسوي گرمارودي، ابوالفضل، سيماي آفتاب، قم، انتشارات دليل ما، چاپ اول، 1380.

97. نراقي، محمد مهدي، جامع السعادات، تحقيق: محمد کلانتر، نجف، منشورات جامعه النجف الدينيه، چاپ دوم، ۱۳۸۳ هـ. ق.

98. نمازي شاهرودي، علي، مستدرک سفينة البحار، تحقيق: شيخ حسن بن علي نمازي، قم المشرفه، مؤسسه النشر الاسلامي لجماعة المدرسين، ۱۴۱۹ هـ. ق.

صفحه

۳۲۷

99. نوري طبرسي، حسين، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، تحقيق: مؤسسه آل البيت عليهم السلام (احياء التراث)، بيروت، چاپ دوم، ۱۴۰۸ هـ. ق.

100. نويري، شهاب الدين، نهاية الادب في فنون الادب، ترجمه: محمود مهدي دامغاني، تهران، اميرکبير، ۱۳۶۵.

101. همداني، رفيع الدين اسحاق ابن محمد، سيرت رسول الله(صلي الله عليه وآله)، ترجمه: جعفر مدرس صادقي، نشر مركز، چاپ اول، ۱۳۷۳.

102. هندي، علاء الدين متقي بن حسام الدين، كنز العمال في احاديث الاقوال و الافعال، بيروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۹ هـ.ق.

صفحه

۳۲۸

سفید است.

صفحه

۳۲۹

سفید است.